

گفت و گوی آرام و مفید در مدینه

احمد اسدنژاد

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (آل عمران: ۱۰۳)

و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام و هر گونه وسیله وحدت] چنگ
 زنید و پراکنده نشوید و نعمت [بزرگ] خدا را بر خود به یاد آرید که
 چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد و به
 برکت نعمت او برادر شدید و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا
 شما را از آن نجات داد. اینچنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار
 می‌سازد شاید پذیرای هدایت شوید.

تقلیدیم به کسانے که اهل اتحادند.

تقلیدیم به کسانے که جوئی حقیقتند.

تقلیدیم به کسانے که دلشان برای اسلام ناب مه‌تپد.

تقلیدیم به کسانے که خواستار رهایی از آتش دوزخند.

فهرست مطالب

پیش‌گفتار ۱۱

جلسه اول: زیارت‌نامه خواندن دلیل شرک شیعیان

- ۱۵ معنای شرک
- ۱۶ دستور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر زیارت
- ۱۸ فایده زیارت
- ۱۹ زیارت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۱۹ دیدگاه علمای اهل سنت درباره زیارت
- ۲۰ دستور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر خواندن زیارت‌نامه
- ۲۳ احادیث ثقلین
- ۲۶ گریه در کنار قبور
- ۲۶ گریه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر سر مزار مادر
- ۲۸ گریه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در فراق پسرش ابراهیم
- ۲۹ گریه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کنار قبر عمویش حمزه
- ۳۰ روایت‌های عمر بن خطاب، بر نهی از گریه

۳۰	میزان بودن قرآن در صحت روایات.....
جلسه دوم: شرک بودن توسل و شفاعت خواستن از غیر خدا	
۳۶	شرک نبودن توسل به انبیا و اولیا.....
۳۸	معنای شفاعت و اقسام آن.....
۳۹	شفاعت شرعی و صحیح.....
۴۰	شفاعت کنندگان.....
۴۰	فرشتگان.....
۴۰	شاهدان حق.....
۴۱	جواز توسل.....
۴۲	دلیل قرآنی بر جواز توسل.....
۴۲	دستور پیامبر ﷺ بر خواندن زیارتنامه.....
۴۳	دلیل روایی بر جواز توسل.....
۴۴	سیره مسلمانان بر جواز توسل به میت.....
۴۴	دریچه بالای گنبد.....
۴۵	نظر ائمه مذاهب در کیفیت زیارت و توسل.....

جلسه سوم: مصادیق اهل بیت پیامبر ﷺ

۵۲	توجه به ضمائر قرآن.....
۵۳	خطابات قرآنی.....
۵۴	چینش آیات قرآنی.....
۶۱	سوره تحریم علیه همسران پیامبر ﷺ.....
۶۳	آیه تطهیر در کتاب‌های تفسیری و حدیثی اهل سنت.....
۶۷	روایات اهل سنت درباره پنج تن آل عبا.....

عبارت فتح الباری درباره اهل بیت علیهم السلام ۷۴

جلسه چهارم: ذکر نشدن نام امامان علیهم السلام در قرآن

روش‌های قرآن در معرفی افراد ۷۷

۱. معرفی به نام ۷۷

۲. معرفی با عدد ۷۷

۳. معرفی با صفت ۷۸

جلسه پنجم: لقب صدیق برای ابوبکر یا امیر مؤمنان علی علیه السلام

عملکرد ابوبکر، منافی با لقب صدیق ۸۴

بررسی «حدیث لانورث» ۸۴

داستان عبدالله بن عمرو بن عاص ۹۱

توجهات واهی ابن کثیر و پاسخ آنها ۹۲

پاسخ فخر رازی به ابن کثیر ۹۴

جواب سرخسی به ابن کثیر ۹۵

پاسخ به سرخسی ۹۶

توجیه دیگر ابن ابی الحدید و ابن کثیر ۹۷

پاسخ ابن ابی الحدید و ابن کثیر ۹۸

جلسه ششم: پاسخ عالمان وهابی به «حدیث لانورث»

پاسخ عبدالرزاق فرزند شیخ عباد ۱۰۳

جلسه هفتم: بررسی اسامی خلفا

۱. ابوبکر ۱۰۹

۲. عمر ۱۱۰

- ۱۱۱..... چگونگی پیدایش اسم عمر در خاندان اهل بیت پیامبر ﷺ
- ۱۱۲..... ۳. عثمان.....
- جلسه هشتم: ام کلثوم همسر عمر بن خطاب**
- ۱۱۸..... هتک حرمت حضرت زهرا علیها السلام از زبان بزرگان اهل سنت.....
- ۱۳۴..... بررسی ازدواج ام کلثوم با عمر بن خطاب.....
- ۱۴۳..... کتابنامه.....

بیش گفتار

سپاس و درود بی پایان به پیشگاه خداوند یکتا و بی همتا، که در میان تمام آفریده‌ها، برای آفرینش انسان، به خود تبارک الله احسن الخالقین گفت.

سلام و صلوات بر روان پاک پیامبر عزیز اسلام، حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که تمام عمر ارزشمند و با عزت خویش را در خدمت خلق و برای رضای خدا صرف کرد و در مدت کوتاهی توانست کینه‌های قدیمی جاهلیت را به وحدت و همدلی و محبت تبدیل کند و برادری را برای انسان به ارمغان آورد.

خوانندگان محترم! سردمداران دنیا به دلیل هراس از اسلام، با استفاده از اختلاف عقیدتی مسلمانان، درصدد جدایی مسلمانان از یکدیگر و به جان هم انداختن آنان هستند! برماست که با هوشیاری، حفظ وحدت، آرامش و گفت‌وگوی آرام و منطقی، اختلاف عقیدتی خود را با برادران دینی مان در میان بگذاریم و با آگاهی کامل، آنها را حل کنیم تا با اتحاد و مودت و رأفت، مانع رخنه دشمنان شویم. خداوند می‌فرماید:

﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفِرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (صف: ۸)

آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می‌کند هرچند کافران خوش نداشته باشند.

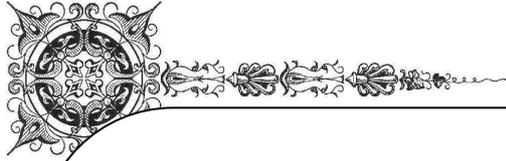
سلام و درود خداوند بر کسانی که در راه وحدت و سعادت مردم گام

برمی‌دارند. با مطالعه این نوشتار درمی‌یابیم که می‌توان دشمنی را به محبت تبدیل کرد. در این کتاب می‌خوانیم عده‌ای از روحانیان شهر مقدس مدینه که در صف نماز جماعت نشسته بودند، در برخورد با یکی از روحانیون شیعه، با پرخاشگری و توهین از او پذیرایی می‌کنند، ولی با ادامه یک یا دو جلسه دیدار میان آنها، همه کینه‌ها را کنار می‌گذارند و مانند دو دوست وارد بحث و گفت‌وگو می‌شوند و در پایان، با مهربانی و دعا برای یک دیگر، از هم جدا می‌شوند.

این ماجرا در شهر مقدس مدینه و در مسجدالنبی رخ داده است و برای حفظ وحدت و رفع شبهه، البته با رعایت احترام طرف مقابل، به شبهات آنان پاسخ داده شده است، به این امید که در دام دشمنان اسلام گرفتار نشوند. خداوند همه ما را به راه راست هدایت فرماید و دشمنان دین را بر ما مسلط نفرماید انشاءالله.

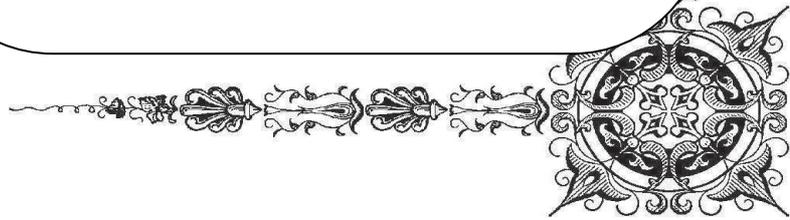
آقایان فاضل و اسحاق که در کتاب از آنها یاد می‌شود، از روحانیان اهل سنت حنبلی مذهب (سلفی) شهر مدینه بودند. فاضل در علم حدیث و اسحاق در علوم قرآنی تخصص داشت و از حافظان قرآن بود. احمد نیز از روحانیان شیعه است که با هم گفت‌وگویی آرام و دوستانه دارند.

احمد اسدنژاد



جلسه اول

زیارت نامه خواندن
دلیل شرک شیعیان



روزی در شهر مدینه داخل مسجدالنبی ﷺ، زیر اولین چادرها به انتظار اذان مغرب و خواندن نماز نشسته بودم. در صف پشت سرم عده‌ای از طلبه‌های شهر مدینه نشسته بودند و با هم صحبت می‌کردند. از لهجه آنان فهمیدم طلبه‌های کشور آذربایجان شوروی مقیم شهر مدینه هستند. به طرف آنان رو و با زبان خودشان احوالپرسی کردم. خیلی خوشحال شدند، مثل اینکه در کشور غربت همشهری‌شان را پیدا کرده باشند. یکی از آنان پرسید: از کدامین شهر آذربایجان هستید؟ گفتم: لهجه من به کدام شهر می‌خورد؟

یکی از آنان گفت: لنکرانی. دیگری گفت: گنجوی. سومی گفت: نخجوانی. در این میان، یکی از آنان که ریش بلندی داشت، به دوستانش گفت: مگر فرم لباسش را نمی‌بینید؟ این شخص ایرانی و از مشرکان است. سپس رو به من کرد و گفت: «السلام علیک ایها المشرک!» همه دوستانش به گفته‌اش خندیدند. من نیز با خنده گفتم: برادرم! سلامت را اشتباه دادی! پرسید: چرا؟

گفتم: عزیزم! به مشرک، السلام نمی‌گویند؛ چون سلام کلام خداوند است. اگر بخواهید به مشرک سلام دهید، باید بگویید: السّام علیک (یعنی مرگ بر تو باد). دوباره همه دوستانش خندیدند.

وی از خنده دوستانش قدری عصبانی و برافروخته شد و با جسارت گفت: من با دلیل ثابت می‌کنم که شما شیعیان، مشرک هستید؛ چون ما در اینجا شرک زائران شما را با چشم خود می‌بینیم.

با لبخند گفتم، هتل من همین روبه‌رو، کنار محکمه شرعی هتل مبارک است. همه

شما را به شام دعوت می‌کنم. اگر مایل باشید، بعد از صرف شام، در اتاق من، مباحثه دوستانه‌ای را شروع می‌کنیم.

گفت: انشاءالله بعد از نماز عشاء می‌آییم. همه دوستانش یکی یکی گفتند ما نمی‌آییم! ولی وی با جرئت گفت: من می‌آیم.

ساعت ۹ شب، او که اسمش فاضل بود به همراه شخص دیگری به نام اسحاق که در آن جمع نبود به اتاق من آمدند. اسحاق، حافظ قرآن و از روحانیان ترکیه، مقیم شهر مدینه بود. بعد معلوم شد فاضل، این شخص را به این دلیل که حافظ قرآن بوده، با خودش آورده است که اگر به آیات قرآن نیازی داشت، از محفوظات او استفاده کند. آنان را به رستوران هدایت کردم و پس از صرف شام، به اتاق من رفتیم و مباحثه را شروع کردیم. گفتم با چند شرط مباحثه می‌کنیم:

۱. بحثمان دوستانه و به‌منظور کشف حقیقت باشد، نه از سردشمنی و سرکوب کردن یکدیگر، تا بتوانیم آنچه را تاکنون دریافته‌ایم، کشف کنیم و به حقیقت و راه واقعی برسیم.

۲. به کسی جسارت نکنیم.

۳. از حد اعتدال خارج نشویم.

۴. مستند و با دلیل و مدرک سخن بگوییم نه براساس سماعی و شنیدنی. فاضل پذیرفت.

گفتم: با دلیل ثابت کنید که شیعیان مشرک هستند.

فاضل: دلیل شرک شما این است که در برابر قبر پیامبر ﷺ و قبرستان بقیع می‌ایستید و زیارت‌نامه می‌خوانید. زیارت‌نامه خواندن در برابر مرده‌ها شرک است. خاصیتی نیز ندارد؛ چون آنها مرده‌اند و صدای شما را نمی‌شنوند.

معنای شرک

احمد: برادر عزیزم! اول باید کلمه شرک را با استفاده از کتاب‌های لغت معنا و سپس

درباره آن صحبت کرد.

ابن منظور در کتاب لغت خود «لسان العرب» و زبیدی در کتاب «تاج العروس»، شرک را این گونه معنا کرده‌اند:

الشرك: أن يجعل لله شريكاً في ربوبيته، تعالى الله عن الشركاء والأنداد. وأشرك بالله: جعل له شريكاً في ملكه.^(۱)

معنای شرک ربوبی آن است که در ربوبیت، دیگری را همسان یا شریک خدا قرار دهید! خداوند از شریک و همسان متعالی است و اشرك بالله؛ یعنی کسی را شریک خدا قرار دادن.

شرک عبادی نیز چنان‌که علمای خودتان تعریف کرده‌اند، آن است که خداوند را با شیطان، با هم عبادت کنند که آن را شرک عبادی گویند.^(۲)

آقای فاضل! به نظر شما شیعیان در حال زیارت‌نامه خواندن، شیطان را نیز عبادت می‌کنند که شرک عبادی باشد؟ یا به دستور پیامبر اسلام ﷺ عمل می‌کنند که مسلمانان را به زیارت قبور و زیارت‌نامه خواندن توصیه فرموده‌اند. به چند نمونه از دستور پیامبر ﷺ بر زیارت و زیارت‌نامه خواندن اشاره می‌کنیم.

دستور پیامبر ﷺ بر زیارت

حدیث اول:

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «زوروا القبور»^(۳)؛ «قبرها را زیارت کنید».

۱. لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۰، ص ۴۴۹؛ تاج العروس، الزبیدی، ج ۷، ص ۱۴۸.
۲. قال أبو العباس في قوله تعالى: ﴿والذين هم مشركون﴾ معناه الذين صاروا مشركين بطاعتهم للشيطان، و ليس المعنى أنهم آمنوا بالله و أشركوا بالشيطان و لكن عبدوا الله و عبدوا معه الشيطان فصاروا بذلك مشركين ليس أنهم أشركوا بالشيطان و آمنوا بالله وحده. لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۰، ص ۴۴۹ و ۴۵۰؛ تاج العروس، الزبیدی، ج ۷، ص ۱۴۸.
۳. صحيح مسلم، نيشابورى، ج ۳، ص ۶۵ و ج ۶، ص ۸۲؛ سنن أبى داود، ج ۲، ص ۸۷، باب فى زيارة القبور، ح ۳۲۳۴ و ح ۳۲۳۵؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۵۹، ۶۰ باب ما جاء فى الرخصة فى زيارة القبور، ح ۱۰۶۰؛ المستدرک، الحاكم النيشابورى، ج ۱، ص ۳۷۶ و ۳۷۷؛ سنن الكبرى، بیهقی، ج ۴، ص ۷۶؛ باب زيارة القبور، مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۴، ص ۲، باب زيارة سيدنا

حدیث دوم:

قال رسول الله ﷺ: زوروا القبور. فإنها تذكركم الآخرة - وللحاكم من حديثه فيه - و ترق القلب و تدمع العين. (۱)

پیامبر خدا ﷺ فرمود: قبرها را زیارت کنید چون زیارت قبور، شما را به یاد آخرت می‌اندازد. در روایتی که حاکم نیشابوری نقل کرده است نیز پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «زیارت قبرها قلب‌ها را نرم و چشم‌ها را پر از اشک می‌کند».

حدیث سوم:

قال رسول الله ﷺ: زوروا القبور. فإنها تزهد في الدنيا فتذكركم الآخرة. (۲)

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: قبرها را زیارت کنید، زیرا این زیارت، موجب زهد در دنیا می‌شود [یعنی به عاقبت مردگان فکر و راه درست را انتخاب کنید] و آخرت را به شما یادآوری می‌کند.

حدیث چهارم:

این حدیث را بسیاری از علمای عامه از عبدالله بن عمر بن خطاب نقل کرده‌اند:

قال رسول الله ﷺ: من زار قبري وجبت له شفاعتي. (۳)

پیامبر ﷺ فرمود: هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعتم بر او واجب می‌شود.

حدیث پنجم:

قال النبي ﷺ: من حج و لم يزرنی فقد جفانی.

عن رسول الله ﷺ و باب وضع الوجه على قبر سيدنا رسول الله ﷺ، تحفة الأحوذی، المبارکفوری، ج ۴، ص ۱۳۵، ما جاء في الرخصة في زيارة القبور؛ إعانة الطالبین، البکری الدمیاطی، ج ۲، ص ۳۵۴، قال النبی: ولم یزرنی فقد جفانی؛ المغنی، عبدالله بن قدامة، ج ۳، ص ۵۸۸.

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰؛ فتح الباری، ابن حجر، ج ۳، ص ۱۱۸.

۲. همان.

۳. المغنی، عبدالله بن قدامة، ج ۳، ص ۵۸۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۳۹؛ الفقه على المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۹۰ (علمای مذاهب چهارگانه بر طبق این حدیث فتوا داده‌اند)؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۳۶؛ الشیخ الأمینی در الغدیر، ج ۵، ص ۹۳، ۴۱ نفر از حفاظ و ائمه حدیث را نسبت به تاریخ فوتشان بیان کرده‌اند.

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: هر کس پس از مرگم، مرا زیارت نکند، به من ستم کرده است. پس بنا به دستور پیامبر اسلام زیارت قبرهای مردگان به طور کلی امری پسندیده و سودمند است و زیارت مرقد شریف‌ترین انسان‌ها، مانند زیارت پیامبر اکرم ﷺ که همه مسلمانان جهان آن را از بالاترین مستحبات می‌دانند، پسندیده‌تر و بهتر است.^(۱)

عبدالرحمان جزیری، عالم اهل سنت در کتاب خود [الفقه علی المذاهب الأربعة] می‌نویسد: لا ريب في أن زيارة قبر المصطفى ﷺ من أعظم القرب و أجلها شأنًا، فإن بقعة ضمت خير الرسل و أكرمهم عند الله لها شأن خاص.^(۲)

به یقین، زیارت قبر شریف پیامبر ﷺ بزرگ‌ترین و والاترین راه نزدیکی خداست؛ زیرا در بقعه بهترین و باکرامت‌ترین پیامبران آرمیده است. این بقعه در پیشگاه خدا مقامی بس بلند دارد.

بنابراین، آقای فاضل! زیارت کردن شرک نیست، بلکه از مستحبات دین است و رسول خدا ﷺ زیارت نکردن را ستم و جفا به خود می‌داند.

فایده زیارت

شما گفتید: زیارت مردگان فایده‌ای ندارد؛ زیرا آنها مرده‌اند و صدای شما را نمی‌شنوند. بزرگان شما بهتر از دیگران پاسختان را داده‌اند. بخاری در صحیح خود روایتی را درباره داستان غزوه بدر آورده است:

عن قتادة قال ذكر لنا أنس بن مالك عن أبي طلحة أن نبي الله ﷺ أمر يوم بدر بأربعة وعشرين رجلاً من صنديد قريش.. ففقدوا في طوي من اطواء بدر... فجعل يناديهم بأسمائهم و أسماء آبائهم ؛ يا فلان بن فلان و يا فلان ابن فلان أيسر كم أنكم أطعتم الله و رسوله فأنا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً، فهل وجدتم ما وعد ربكم حقاً، قال: فقال عمر: يا رسول الله؛ ما تكلم من أجساد لا أرواح لها، فقال

۱. إغاثة الطالبين، البكري الدمياطي، ج ۲، ص ۳۵۴ (باب وضع الوجه على قبر سيدنا رسول الله).

۲. الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۷۱۱.

رسول الله ﷺ: و الذي نفس محمد بيده! ما أستم بأسمع لما أقول منهم.^(۱)

قتاده می‌گوید: انس بن مالک از ابی طلحه برای ما نقل کرد که رسول خدا ﷺ در جنگ بدر دستور داد، جسد ۲۴ تن از بزرگان قریش را در یکی از گودال‌های بدر بیندازند. آن‌گاه به کشته شدگان کفار رو کرد و با اسم و اسم پدرانشان آنان را صدا کرد و فرمود: ای فلان بن فلان! آیا خوشحال نمی‌کردی که اگر از خدا و رسولش اطاعت می‌کردی؛ ما وعده پروردگارتان را حق یافتیم. آیا شما نیز آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود، حق یافتید؟

أبی طلحة گوید: عمر بن خطاب گفت: یا رسول الله! با اجسادی که روح ندارند، سخن نمی‌گویند! پیامبر ﷺ فرمود: «سوگند به خداوندی که جان محمد در دست اوست، شما به آنچه من به آنها می‌گویم، از اینها شنواتر نیستید».

پس بنا به گفته صحیح بخاری و صحیح مسلم [اصح کتاب‌های شما پس از قرآن] که هر دو این روایت را نقل کرده‌اند، مردگان همه چیز را می‌شنوند. در عالم برزخ ارتباط هیچ کس؛ چه مؤمن و چه کافر، با این دنیا قطع نمی‌شود و روایت بخاری و مسلم، موید این حقیقت است.

همین‌طور زیارت مرده و صحبت با او، ما را به یاد آخرت می‌اندازد.

زیارت پیامبر ﷺ

برادرم! اعتقاد به زیارت، به شیعه منحصر نمی‌شود، بلکه اهل سنت نیز به زیارت مرقد مطهر پیامبر اکرم ﷺ اعتقاد راسخ دارند و آن را از بالاترین مستحبات می‌دانند.

دیدگاه علمای اهل سنت درباره زیارت

فقیه اهل سنت (کسی که تمام مذاهب اربعه اهل سنت فقاقت ایشان را پذیرفته‌اند)؛

۱. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۸، باب غزوه بدر؛ صحیح مسلم، باب صفة القيامة، باب ۱۷، باب عرض مقعد الميت، ج ۸، ص ۱۶۴.

عبدالله بن قدامه می‌گوید:

روی الدارقطني باسناده عن ابن عمر قال قال رسول الله ﷺ: من حج فزار قبري بعد وفاتي فكأنما زارني في حياتي.^۱

پیامبر ﷺ فرمود: هر کس حج انجام دهد و قبر مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مانند کسی است که در حال حیاتم مرا زیارت کرده است.

در روایت دیگری آمده است:

قال رسول الله ﷺ: في رواية، من زار قبري وجبت له شفاعتي.^۲

پیامبر ﷺ فرمود: هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعتم بر او واجب می‌شود.

همچنین ابی هریره از رسول خدا ﷺ نقل کرده است:

ما من أحد يسلم علي عند قبري إلا رد الله علي روحي حتى أرد.^(۳)

هر کس در کنار قبرم بر من سلام کند، خداوند روح من را بر می‌گرداند تا سلام دهنده را پاسخ دهم.

دستور پیامبر ﷺ بر خواندن زیارتنامه

عبدالله بن قدامه، فقیه اهل سنت مانند بسیاری از علمای اهل سنت، آداب زیارت را از حضرت فاطمه عليها السلام این‌گونه نقل کرده است:

روي عن فاطمة بنت رسول الله ﷺ و رضي الله عنها أن رسول الله ﷺ علمها أن تقول ذلك إذا دخلت المسجد. ثم تأتي القبر فتولي ظهرك القبلة وتستقبل وسطه وتقول:

السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته، السلام عليك يا نبي الله و خيرته من خلقه، أشهد

أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمد عبده و رسوله، أشهد أنك قد بلغت

۱. المغنی، عبدالله بن قدامه، ج ۳، ص ۵۸۸.

۲. همان.

۳. همان.

رسالات ربك و نصحت لامتك، و دعوت إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعدة الحسنة و عبت الله حتى أتاك اليقين فصلی الله عليك كثيرا كما يحب ربنا و يرضي، اللهم اجز عنا نبينا أفضل ما جزيت أحدا من النبيين و المرسلين و ابعته المقام المحمود الذي وعدته يغبطه به الاولون و الآخرون، اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد، و بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد، اللهم انك قلت و قولك الحق ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^(۱) و قد اتيتك مستغفرا من ذنوبي مستشفعا بك إلى ربي، فاسئلك يا رب أن توجب لي المغفرة كما أوجبتها لمن أتاه في حياته، اللهم اجعله أول الشافعين و أنجح السائلين و اكرم الآخرين و الاولين، برحمتك يا أرحم الراحمين.

ثم يدعو لوالديه و لآخوانه و المسلمين اجمعين. و در حال خارج شدن بگو: اللهم لا تجعله

آخر العهد من قبر نبيك ﷺ و من حرم مسجدك يا أرحم الراحمين.^۲

از فاطمه عليها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله آداب زیارت را این گونه آموخت: وقتی وارد مسجد شدی، کنار قبر بیا و پشت به قبله بایست و قبر را مقابل خود قرار داده و [این گونه زیارت‌نامه] بخوان: «السلام عليك أيها النبي و رحمة الله و بركاته....»

آنچه مهم است، این است که شما شفاعت و توسل به میت را جایز نمی‌دانید و آن را شرک می‌پندارید، درحالی‌که پیامبر صلی الله علیه و آله شفاعت و توسل به میت را جایز دانسته و به دخترش چگونگی زیارت را آموزش داده است، آنجا که فرموده:

اللهم انك قلت و قولك الحق ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^(۳) و قد اتيتك مستغفرا من ذنوبي مستشفعا بك إلى ربي فاسئلك يا رب أن توجب لي المغفرة كما أوجبتها لمن أتاه في حياته اللهم اجعله أول الشافعين و

۱. نساء: ۶۴.

۲. المغنی، عبدالله بن قدامه، ج ۳، ص ۵۸۸.

۳. نساء: ۶۴.

أُنْجِحِ السَّائِلِينَ وَ الْاَكْرَمِ الْاٰخِرِينَ وَ الْاَوَّلِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

الهی تو خود فرموده‌ای و گفتارت کاملاً حق است. «اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاشتند] به نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر نیز برای آنها استغفار می‌کرد، بی‌شک، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند». و من [ای رسول خدا] از گناهانم استغفار کنان به حضورت آمده‌ام و حضرتت را به درگاه خدا شفیع آورده‌ام. خدایا! از پیشگاهت درخواست می‌کنم که بخشایشت را شامل حالم کنی، همان‌گونه که شامل حال آنهایی می‌کردی که در حال حیات پیغمبرت به حضورش می‌رسیدند! خدایا از پیشگاهت درخواست می‌کنم پیامبرت را اولین شافعان و کامرواترین و موفق‌ترین و عزیزترین اولین و آخرین قرار دهی...!

نتیجه

آقای فاضل! با ادله علمای اهل سنت ثابت شد که:

۱. پیامبر ﷺ زیارت کردن قبر خود و قبور عموم اموات را مجاز و مانند زیارت کردن در حال حیات خود دانسته و ثوابی نیز برای آن قائل شده است.
۲. پیامبر اکرم ﷺ از زیارت کننده در قیامت شفاعت می‌کند.
۳. سلام زیارت کننده را پاسخ می‌دهد.
۴. زیارت نکردن را روا ندانسته و جفا به خود دانسته است.
۵. زیارت‌نامه خواندن را جایز دانسته و به دخترش آموخته است.
۶. شفاعت خواستن از میت را هنگام زیارت قبور، جایز دانسته است. فقیه اهل سنت نیز آن را خالی از اشکال و از آداب زیارت می‌داند.
۷. خود پیامبر در جنگ بدر با مردگان صحبت می‌کند و کسانی را که از روی ناآگاهی، بر حرف زدن پیامبر ﷺ با مردگان خورده می‌گرفتند، متنبه می‌کند. بخاری و مسلم، هر دو، روایت آن را نقل کرده‌اند که به آن اشاره شد.
۸. طلب شفاعت از خدا با توسل به پیامبر را، خود پیامبر ﷺ به دخترش در این

زیارت‌نامه یاد می‌دهد. پس زیارت‌نامه خواندن، شرک نیست، بلکه از آداب زیارت است.

فاضل: قبر پیامبر ﷺ در بقیع نیست؟

احمد: می‌دانم. نظر شما زیارت قبور ائمه بقیع است. آقای فاضل! با ادله علمای خودتان ثابت شد که زیارت کردن قبر پیامبر ﷺ و زیارت قبور عموم اموات، مجاز است و ثواب نیز دارد. پس به چه دلیلی زیارت کسانی را که پیامبر ﷺ آنان را عدل قرآن دانسته و پیروی از آنان را به امت سفارش کرده و فرموده است آنها از هم جداشدنی نیستند و شما در مقابل هر دوی آنها در قیامت سؤال خواهید شد، حرام می‌دانید؟!

بر فرض محال اگر ائمه مدفون در بقیع علیهم‌السلام را از اهل بیت پیامبر ﷺ ندانیم و حتی از صحابه یا از تابعین نیز ندانیم، حداقل از عموم اموات مسلمانان هستند. اگر آنها را از عموم اموات مسلمانان بدانید، با ادله علمای اهل سنت ثابت شد که پیامبر ﷺ دستور زیارت قبور آنها را نیز صادر کرده است. بنابراین، مسئولان کشور سعودی با زیارت این بزرگان چه مشکلی دارند که در اطراف قبرستان بقیع مأموران بسیاری گذاشته‌اند که اجازه نمی‌دهند مسلمانان جهان با آرامش، زیارت‌نامه‌ای را بخوانند که علمای اهل سنت مانند ابن قدامه آن را تأکید کرده‌اند؟

احادیث ثقلین

آقای فاضل! در کتاب‌های بسیاری از اهل سنت و شیعه بر حدیث ثقلین اشاره شده است، از آن جمله ابن حجر هیثمی مکی، صاحب کتاب صواعق المحرقة و ابی‌الحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، صاحب صحیح و دیگران نوشته‌اند: پیامبر ﷺ یک ماه قبل از وفاتش وقتی از حجة‌الوداع باز می‌گشت، در خطبه‌ای در جحفه نزدیکی رابغ، مردم را به پیروی از کتاب و عترت سفارش کرد. در برخی احادیث به این سفارش اشاره شده است.

حدیث اول:

زهیر بن حرب وشجاع بن مخلد جميعا عن ابن علي قال زهير حدثنا اسماعيل بن ابراهيم حدثني أبو حيان حدثني يزيد ابن حيان قال انطلقت انا وحصين بن سبرة وعمر بن مسلم إلى زيد بن ارقم فلما جلسنا إليه قال له حصين لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا رأيت رسول الله ﷺ وسمعت حديثه وغزوت معه وصليت خلفه لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا حدثنا يا زيد ما سمعت من رسول الله ﷺ.

قال يا ابن اخي و الله لقد كبرت سني و قدم عهدي و نسيت بعض الذي كنت اعي من رسول الله ﷺ فما حدثتكم فاقبلوا و ما لا فلا تكلفوني.

ثم قال: قام رسول الله ﷺ يوما فينا خطيبا بهاء يدعي خميا بين مكة و المدينة فحمد الله و اثني عليه و وعظ و ذكر ثم قال: اما بعد الا ايها الناس فانما انا بشر يوشك ان يأتي رسول ربي فاجيب و انا تارك فيكم ثقلين اولهما كتاب الله فيه الهدى و النور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به فحث على كتاب الله و رغب فيه ثم قال و اهل بيتي اذكرهم الله في اهل بيتي اذكرهم الله في اهل بيتي اذكرهم الله في اهل بيتي.^(۱)

يزيد بن حيان گوید: من و حصين بن سبرة، و عمر بن مسلم، زيد بن ارقم را ملاقات کردیم. وقتی نشستیم، حصین گفت: ای زید، نعمت‌های فراوانی به شما رسیده از آن جمله رسول الله ﷺ را دیدی و کلامش را شنیدی و در کنار او جنگیدی و پشت سرش نماز خواندی؛ پس نعمت‌های فراوانی به شما رسیده است. ای زید! از آنچه از رسول الله ﷺ شنیدی بر ما بگو! زید گفت: ای پسر برادرانم! سن من گذشته و پیر شدم و بسیاری از مطالبی را که از رسول الله ﷺ شنیده بودم، فراموش کرده‌ام. پس هر چه به شما گفتم، قبول کنید و هر آنچه نگفتم، مرا بر آن مجبور نکنید.

۱. الصواعق المحرقة، ص ۲۲۸؛ صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج ۷، ص ۱۲۲، باب فضل علی عليه السلام، ح ۲۴۰۸؛ مسند احمد، امام احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۶۶؛ مجمع الزوائد، هيثمي، ج ۱، ص ۱۴۴؛ تفسير ابن كثير، ج ۳، ص ۴۹۴ و ج ۴، ص ۱۲۲؛ ينابيع المودة لذوی القربى، قندوزی، ج ۱، ص ۹۶.

سپس گفت: روزی رسول‌الله ﷺ در مکانی [به نام خم] میان مکه و مدینه، برای ما سخنرانی کرد. پس از حمد و ثنای الهی ما را موعظه کرد، تا اینکه سخنش را به اینجا رساند که «ای مردم! من بشرم. شاید [به زودی] رسول پروردگارم (فرشته مرگ) مرا دریابد و مرا پیش خود خواند و من نیز اجابت کنم. من دو امر گران‌بها در میان شما [امتم] به امانت می‌گذارم، یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است. پس کتاب خدا را بگیرید و به او چنگ بزنید و به او میل کنید». سپس افزود: «خدا را درباره اهل بیتم به یاد شما می‌آورم!» آن‌گاه حضرت سفارش اهل بیت را سه بار تکرار فرمود!

حدیث دوم:

إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدي الثقلين؛ أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتي اهل بيتي ولن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيها.^۱

من دو امر گران‌بها در میان شما [امت] به امانت می‌گذارم. اگر پس از من به آنها چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد. یکی بزرگ‌تر از دیگری است [مراد اهمیت هر کدام به یک اندازه است]؛ کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین، و دیگری عترت و اهل بیت من. این دو هرگز از هم جدا شدنی نیستند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوید. متوجه باشید چگونه آنها را پشت سر می‌گذارید!

حدیث سوم:

وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض سألت ربي ذلك لهما، فلا تتقدموهما فتهلكوا ولا تقصروا عنها فتهلكوا ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم.^۲

و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند [یعنی قرآن بدون اهل بیت و اهل بیت بدون قرآن معنا ندارد] و من از این دو در مقابل خدایم، از شما باز

۱. الصواعق المحرقة، ص ۲۲۸؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۹۴۳ - ۹۵۷.

۲. همان.

خواست می‌کنم. از اینها جلوتر قدم مگذارید که هلاک می‌شوید و در مورد آنها کوتاهی نکنید که هلاک می‌شوید و به آنها چیزی یاد ندهید؛ زیرا آنها عالم‌تر از شمایند!

آقای فاضل! شما این روایت‌ها را در کتاب‌های بزرگ علمای اهل سنت نخوانده‌اید؟! چگونه شما (گروه وهابیت)، با کلماتی مانند مشرک و مانند آن، مسلمانان دنیا را کافر می‌دانید؟! اگر زیارت کردن و زیارت‌نامه خواندن شرک باشد، بزرگان اهل سنت به دلیل اعتقاد به زیارت یا خواندن زیارت‌نامه یا نوشتن زیارت‌نامه در کتاب‌هایشان که با سند معتبر برای شما نقل کردم، نخستین متهمان به شرک هستند. اگر خدای نکرده علمای شما متهم به شرک باشند، شما چگونه می‌توانید موحد باشید؟!

گریه در کنار قبور

فاضل: گریه در کنار قبور شرک است و علت سخت‌گیری‌های مأموران ما در بقیع و اطرافش گریه زائران شما در قبرستان بقیع است. از آنجا که نهی از منکر بر هر مسلمانی واجب است، مأموران ما [از باب امر به معروف و نهی از منکر] مانع گریه زائران شما می‌شوند.

احمد: آقای فاضل! [عمل و گفتار و تقریر] پیامبر برای مسلمانان حجت است یا نه؟

فاضل: بله، حجت است.

گریه پیامبر ﷺ بر سر مزار مادر

احمد: آقای فاضل! نویسندگان اهل سنت، به گریه کردن پیامبر ﷺ بر سر قبر مادرش در [ابواء] اشاره کرده‌اند. حال که نهی از منکر بر شما واجب است، نخست صاحب شریعت پیامبر عظیم‌الشأن اسلام ﷺ را نهی از منکر کنید، سپس به اصلاح امت بپردازید! البته ما بسیاری از روایت‌های نقل شده از طرف علمای اهل سنت را نمی‌پذیریم؛ زیرا بیشتر این روایت‌ها تحریف شده است، ولی چون برای شما حجت است، نقل می‌کنم. مسلم نیشابوری در صحیح خود می‌نویسد:

(حدثنا) أبو بكر بن أبي شيبة و زهير بن حرب قالوا: حدثنا محمد بن عبيد، عن يزيد بن كيسان عن أبي حازم عن أبي هريرة قال: زار النبي ﷺ قبر امه فبكى و ابكى من حوله فقال استأذنت ربي في ان استغفر لها، فلم يؤذن لي واستأذنته في ان ازور قبرها فاذن لي فزوروا القبور، فانها تذكر الموت.^۱

ابوهريره می‌گوید: پیامبر اسلام ﷺ، قبر مادرش را زیارت و گریه کرد و دیگران را نیز به گریه انداخت. سپس فرمود: «از خداوند اجازه خواستم تا برای مادرم طلب بخشایش کنم، اجازه نداد! و اجازه خواستم که قبر مادرم را زیارت کنم، به من اجازه داد. شما نیز قبرها را زیارت کنید؛ زیرا شما را به یاد مرگ می‌اندازد».

فاضل: این اجازه به پیامبر ﷺ منحصر بود و شامل امت نمی‌شود!

احمد: چرا این‌گونه تصور می‌کنید؟ درحالی که پیامبر ﷺ برای عمل خود، (زیارت قبور)، دلیل آورده است؛ یعنی زیارت قبور نه تنها مُنکر نیست، بلکه معروف است و برای زیارت کننده پیامدهای نیکو در بردارد و زیارت کننده را به یاد مرگ می‌اندازد!

آقای فاضل! در این حدیث صحیح «به اصطلاح شما» آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: «از خداوند اجازه خواستم تا برای مادرم بخشایش طلب کنم، اجازه نداد! اجازه خواستم، که قبر مادرم را زیارت کنم، به من اجازه داد». سپس پیامبر روی قبر افتاد و گریست و دیگران را نیز به گریه انداخت و همین زیارت را برای مسلمانان الگو قرار داد و فرمود: «شما نیز قبرها را زیارت کنید؛ زیرا شما را به یاد مرگ می‌اندازد!».

چگونه خداوند به پیامبرش که اشرف مخلوقات است، اجازه نمی‌دهد برای مادرش مغفرت طلب کند، ولی اجازه می‌دهد قبر کسی را که به قول شما حق مغفرت نیز ندارد، زیارت کند و این‌گونه زیارت کردن را به دیگران نیز سفارش کند. کمی درباره احادیث وارده در این کتاب‌ها و به اسامی این کتاب‌ها بیندیشید!

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۵ (باب اجازه پیامبر اکرم از خداوند برای زیارت قبر مادرش)؛ سنن کبری، بیهقی، ج ۴، ص ۷۰؛ تحفة الأحمودی، المبارکفوری، ج ۴، ص ۱۳۵، ما جاء فی الرخصة فی زیارة القبور.

گریه پیامبر ﷺ در فراق پسرش ابراهیم

عبارت مستدرک حاکم: اخبرنا أبو عبد الله الاصبهاني ثنا احمد بن مهران الاصبهاني ثنا عبد الله بن موسى أنبا إسرائيل عن محمد ابن عبد الرحمن بن ابي لیلی عن عطاء عن جابر عن عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه قال: اخذ النبي ﷺ بيدي فانطلقت معه إلى ابراهيم ابنه و هو يجود بنفسه، فاخذه النبي ﷺ في حجره حتى خرجت نفسه، قال فوضعه و بكى!

قال: فقلت: تبكي يا رسول الله؟ و انت تنهى عن البكاء!

قال: اني لم انه عن البكاء و لكنني نهيت عن صوتين احق من صوت فاجرین صوت عند نعمة هو و لعب و مزامير الشيطان و صوت عند مصيبة لطم و جوه و شق جيوب و هذه رحمة و من لا يرحم لا يرحم. و لولا انه وعد صادق و قول حق و ان يلحق اولانا بأخرانا لحزننا عليك حزنا اشد من هذا و إنا بك يا ابراهيم لمحزونون تبكي العين و يحزن القلب و لا نقول ما يسخط الرب؛^(۱) عبد الرحمن بن عوف گوید: رسول خدا ﷺ دست مرا گرفت. با هم نزد پسرش ابراهیم رفتیم که از شدت درد به خود می پیچید.

پیامبر ﷺ ابراهیم را به آغوش کشید تا جان داد. سپس او را بر زمین نهاد و گریست. من گفتم: یا رسول الله شما نیز گریه می کنی در حالی که دیگران را از گریه کردن نهی می کردی؟! پیامبر ﷺ فرمود: «من از گریه کردن نهی نکردم! من از دو صدای جاهلانۀ آمیزش با گناه نهی کرده‌ام؛ داد و فریاد به هنگام وارد آمدن مصیبت و خراش دادن صورت و پاره کردن گریبان و صدای برخاسته از نغمه لهو آمیز و سازهای شیطانی. این گریه من، از عطوفت و رحمت است و البته کسی که رحم نکند، بر او رحم نشود».

[دوباره پیامبر ﷺ جنازه ابراهیم را خطاب قرار داد و فرمود:] «و اگر نبود که مرگ حق است و وعده‌ای است صادق و راهی است که همه باید بروند، اندوه ما بر تو بیش از این

۱. المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج ۴، ص ۴۰؛ المحلی، ابن حزم، ج ۵، ص ۱۴۶؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله الطبری، ص ۱۵۵؛ مسند احمد، الامام احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۹۴؛ صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج ۷، ص ۷۶

می‌شد و من در فراق تو اندوه‌گینم. چشم می‌گرید و قلب می‌سوزد، ولی جز آنچه مورد رضایت خداست، نمی‌گویم».

در این روایت آمده است که پیامبر ﷺ در کنار جنازه پسرش مرثیه خواند و گریه کرد و عبد الرحمن بن عوف را متنبه کرد. بنابراین، زیارت کردن و کنار قبر نشستن و مرثیه خواندن و گریه کردن و دیگران را به گریه انداختن، براساس عمل پیامبر اکرم ﷺ بر همگان نه تنها مجاز، بلکه مستحب است و اعمال بستگان و یاران پیامبر ﷺ برای ما الگوست، از آن نمونه:

گریه فاطمه عليها السلام دختر رسول خدا ﷺ در کنار قبر عمویش حمزه

حاکم نیشابوری می‌نویسد:

(اخبرنا) أبو عبد الله محمد بن عبد الله الصفار ثنا أبو بكر بن أبي الدنيا القرشي حدثني علي بن شعيب ثنا ابن أبي فديك اخبرني سليمان بن داود عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه ان اياه علي بن الحسين حدثه عن ابيه ان فاطمة بنت النبي ﷺ كانت تزور قبر عمها حمزة بن عبد المطلب في الايام فتصلي و تبكي عنده هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه^۱.

...امام سجاده عليه السلام از پدرش امام حسین عليه السلام نقل می‌کند: [مادرم] فاطمه عليها السلام دختر رسول خدا ﷺ هر هفته قبر عمویش حمزه را زیارت می‌کرد و کنار قبرش نماز می‌خواند. سپس کنار قبرش گریه می‌کرد. حاکم نیشابوری گوید این حدیث صحیحی است، ولی مسلم و بخاری این حدیث را نقل نکرده‌اند!

با توجه به این حدیث، نماز خواندن و گریه کردن کنار قبور و زیارت کردن مردگان، جایز است؛ چنان‌که دختر صاحب شریعت، حضرت فاطمه عليها السلام انجام می‌داد و پیامبر ﷺ مانع از این کار نمی‌شد. اگر زیارت مردگان به گفته شما شرک بود، بر پیامبر ﷺ واجب بود

۱. المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج ۳، ص ۲۸ و ج ۱ ص ۳۷۷؛ نیل الأوطار، شوکانی، ج ۴، ص ۱۶۶؛ تلخیص حبیر، ابن حجر، ج ۵، ص ۲۴۸؛ سنن کبری، بیهقی، ج ۴، ص ۷۸؛ تاریخ مدینه، ابن شبة نمیری، ج ۱، ص ۱۳۲.

دخترش را از آن عمل منع کند و منع نکردن پیامبر ﷺ خود دلیل صحت و جواز این عمل (زیارت کردن مردگان، گریه کردن در اطراف قبور و نماز خواندن کنار قبرها) است.

روایت‌های عمر بن خطاب، بر نهی از گریه

فاضل: روایت‌های صحیحی در کتاب‌های صحاح و غیره وارد شده که عمر بن خطاب از پیامبر ﷺ نقل کرده است، از جمله:

۱. عن عمر رضي الله عنه عن النبي ﷺ: قال الميت يعذب في قبره بما نبح عليه. رواه البخاري ومسلم.^۱
عمر از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «میت در قبرش از نوحه خواندن دیگران، عذاب می‌شود!»
۲. وعن ابن عمر رضي الله عنهما أن النبي ﷺ قال إن الميت ليعذب بكاء أهله عليه.^۲
در روایت دیگری ابن عمر از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «میت در قبر خود به سبب گریه خانواده‌اش عذاب می‌شود!»
۳. قال و عن ابن عباس قال: رسول الله ﷺ إن الميت يعذب ببعض بكاء أهله عليه.^(۳)
در روایت دیگری، ابن عباس از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «میت در قبر خود به سبب گریه برخی از اعضای خانواده‌اش عذاب می‌شود.»

میزان بودن قرآن در صحت روایات

احمد: آقای فاضل! اولاً بهتر است کمی بیندیشیم! اگر دیگران عملی درباره میت یا زنده‌ای انجام دهند، خداوند چگونه آن عمل را که دیگران انجام داده‌اند، به پای کسی می‌نویسد که آن عمل را انجام نداده است؟!
ثانیاً: پیامبر خدا ﷺ برای قبول روایت، میزانی قرار داده است. اگر روایت مطابق آن

۱. المجموع، محی الدین النووی، ج ۵، ص ۳۰۸.

۲. همان.

۳. همان.

میزان باشد، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صادر شده و اگر موافق آن میزان نباشد، آن روایت ساختگی است و نباید به آن روایت عمل شود. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: اگر روایتی که مخالف قرآن باشد آن روایت را به دیوار بزنی و به آن عمل نکنی! چون خداوند این آیه شریفه را چندین بار در قرآن تکرار فرموده است: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾؛ «هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد». (نجم: ۳۸)

چگونه میت بیچاره که دستش از این دنیا کوتاه است و گناهی انجام نداده، به دلیل عمل دیگران عذاب می‌شود؟! آیا این کار با عدالت خداوند سازگار است؟!
فاضل: به نظر شما احادیثی که صحاح ما از چنین شخصیتی نقل می‌کنند و جای هیچ شبهه‌ای در آن نیست، ساختگی است؟!
احمد: ساختگی بودن این روایت‌هایی که نقل شد، از نور روشن‌تر است؛ چون هیچ

یک از علمای اهل سنت نیز آن را نپذیرفته‌اند و نوشته‌اند: اگر میت وصیت کند که کنار قبرش گریه کنند و وصیتش سبب گریه باشد، چون معصیت از خود میت ناشی شده است، میت در قبر عذاب می‌شود و الا قرآن فرموده: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾.^۱
همان‌طور که می‌بینید، حتی روایت‌های اهل سنت، در این روایت‌ها خدشه وارد کرده است و برخی روایت‌ها نیز با آیات قرآن مخالف است، از آن جمله:

قال ابن عباس فلما مات عمر ذكرت ذلك لعائشة فقالت: رحم الله عمر و الله ما حدث رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان الله ليعذب المؤمن ببياء أهله عليه و لكن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: إن الله ليزيد الكافر عذابا ببياء أهله و قالت حسبكم القرآن ولا تزر وازرة وزر أخرى فما قال ابن عمر شيئا.
ابن عباس گوید: پس از فوت عمر این حدیث را به عایشه نقل کردم. عایشه گفت: خدا عمر را رحمت کند! به خدا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نگفته است که خداوند مؤمن را به دلیل گریه بستگانش

۱. همچنین: الزمر: ۷؛ فاطر: ۱۸؛ اسراء: ۱۵؛ انعام: ۱۶۴.

۲. المعنى، عبدالله بن قدامة، ج ۲، ص ۴۱۲؛ الشرح الكبير، عبدالرحمن بن قدامة، ج ۲، ص ۴۲۶؛ تلخیص الحبير، ابن حجر، ج ۵، ص ۲۶۲.

بر او عذاب می‌کند. بلکه رسول‌الله ﷺ فرمود: «خداوند به دلیل گریه بستگان کافر بر او، بر عذابش (میت) می‌افزاید». سپس عایشه گفت: بر شما کفایت می‌کند کتاب خدا که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾

ابن عباس در ادامه گوید: «عبدالله بن عمر نیز درباره توضیح عایشه چیزی نگفت».^۱ همان‌گونه که گفته شد، جز نقل از عایشه، مسلمانان از عذاب گریه بستگانشان در امان هستند، ولی این روایت، همچنان کفار را در دامن بی‌عدالتی خداوند قرار می‌دهد. خداوند چگونه بر کافران این گونه ستم روا می‌دارد؟ آیا با عدالت خداوند سازگار است گناهی را که خود کافران مرتکب نشده و دیگران انجام داده‌اند، در نامه اعمال آنها درج کند؟! همچنین روایت‌های دیگری از عایشه نقل شده است:

وعن عائشة رضي الله عنها أنها قيل لها ان ابن عمر يقول: الميت يعذب ببكاء الحي.

فقلت: يغفر الله لابي عبد الرحمن، اما أنه لم يكذب و لكنه نسي أو أخطأ، انما مر رسول الله ﷺ على يهودية يكي عليها فقال انهم ليكون عليها و انها لتعذب في قبرها.

به عایشه گفته شد که ابن عمر نقل می‌کند: میت به دلیل گریه زنده‌ها بر او، عذاب می‌شود! گفت: خدا ابی عبدالرحمن را ببخشاید! او دروغگو نبوده، یا از یاد برده یا اشتباه کرده است. روزی رسول‌الله ﷺ از کنار قبر زن یهودیه‌ای عبور می‌کرد که بستگانش در حال گریستن بر او بودند، حضرت فرمود: «با اینکه آنها بر او گریه می‌کنند، ولی او سخت در عذاب است».^۲

علاوه بر این، بخاری در صحیح و بیهقی در سنن، جمله‌ای اضافه بر این روایت، نقل کرده‌اند که باز گفته ما را تأیید می‌کند. بخاری گوید:

حدثني عبيد بن اسمعيل حدثنا أبو اسامة عن هشام عن أبيه قال ذكر عند عائشة رضي الله عنها ان ابن عمر رفع إلى النبي ﷺ ان الميت يعذب في قبره ببكاء اهله.

۱. المجموع، محیی الدین النووی، ج ۵، ص ۳۰۸.

۲. همان، راویان، بخاری و مسلم.

فقلت: انما قال رسول الله ﷺ انه ليعذب بخطيئته و ذنبه و ان اهله ليكون عليه الآن.^۱

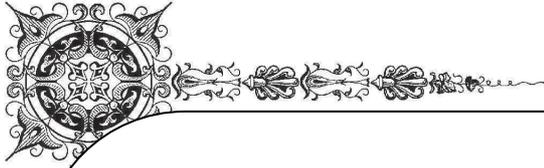
عبید بن اسمعیل از ابو اسامه، وی نیز از پدرش نقل می‌کند: نزد عایشه گفته شد پسر عمر از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: میت به سبب گریه بستگانش بر او، در قبر عذاب می‌شود.
عایشه گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «او به سبب خطا و گناه خود عذاب می‌شود، درحالی که بستگانش بر او گریه می‌کنند».

برادرم! این روایت‌ها به صراحت می‌گویند اگرچه قلب بستگان میت کافر به حال او می‌سوزد، ولی خداوند به سبب کفرش او را عذاب می‌کند و گریه بستگانش، از عذاب آن گنهکار کم نمی‌کند؛ نه اینکه به سبب گریه بستگان، عذاب میت دو چندان شود!
نتیجه: همان گونه که گفته شد، روایات [منع گریه] روایات صحیحی نیست؛ زیرا نه با عقل سازگار است و نه با آیات قرآن. بیشتر کتاب‌های اهل سنت، نتوانسته‌اند صحت این روایت‌ها را رد کنند؛ زیرا این احادیث از عمر بن خطاب و پسرش نقل شده است، با این حال، همه علمای اهل سنت، در معنای روایت خدشه وارد کرده و معنای ظاهری احادیث را با عدالت خداوند سازگار ندانسته و مجبور شده‌اند روایات را تأویل کنند.^۲
بنابراین، هر سه روایتی که از آن شخصیت‌ها دلیل آوردی، سندیت ندارد؛ زیرا علمای اهل سنت نیز آنها را نپذیرفته‌اند و از همه مهم‌تر، این روایت‌ها مخالف قرآن است و چنان‌که می‌دانید، با عقل انسان نیز سازگاری ندارد. از این رو به آن روایات عمل نمی‌شود.
فاضل با شنیدن این سخنان، به فکر فرو رفت و گفت: جلسه امروز را در اینجا به پایان ببریم تا درباره احادیثی که در رد افکار ما از علمای اهل سنت نقل کردی، تبادل نظری داشته باشیم. اگر امکان دارد فردا پس از نماز عشا در همین جا دوباره حاضر شویم و به پرسش‌های یکدیگر پاسخ دهیم. من از صبر و حوصله و احاطه شما به کتاب‌های اهل سنت، بسیار تشکر می‌کنم.

۱. صحیح البخاری، البخاری، ج ۵، ص ۸؛ سنن کبری، بیهقی، ج ۴، ص ۷۲.

۲. مجموع، محیی الدین النووی، ج ۵، ص ۳۰۸؛ مغنی، عبدالله بن قدامه، ج ۲، ص ۴۱۲؛ شرح کبیر، عبدالرحمن بن قدامه، ج ۲،

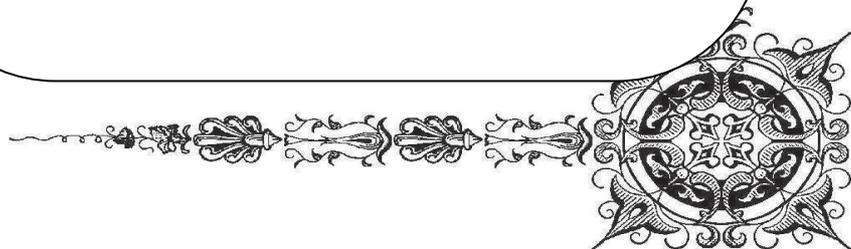
ص ۴۲۶؛ سنن کبری، بیهقی، ج ۴، ص ۶۹.



جلسه دوم

شکر بودن تو سل و شفاعت

خواستن از غیر خدا



روز دوم، پس از نماز عشا آقای فاضل و دوستش آقای اسحاق برای ادامه بحث حاضر شدند و در بدو ورود فاضل گفت: آقا احمد! امروز با پاسخ‌ها و سندهایی آمده‌ام که از رد آن عاجز خواهی ماند.

احمد گفت: کاملاً مشتاق شنیدنش هستم و اگر مانند جلسه پیش، پاسخ‌هایتان برداشت خودتان از دین باشد، نه دین حقیقی، آن‌گاه به امید خدا پاسخ لازم را خواهم داد. سپس بحث را آغاز کرد.

فاضل: آقای احمد! خداوند همیشه با انسان‌ها و به آنها نزدیک‌تر از رگ گردن است.^۱ چرا مستقیم از خود خدا حاجت نمی‌خواهید و به مرده‌ها متوسل می‌شوید و از آنان شفاعت می‌خواهید؟ شفاعت و توسل مخصوص خداوند عالمیان است. هر کس به غیر خدا متوسل شود و از غیر خدا شفاعت بخواهد، مشرک است؛ زیرا خداوند به صراحت در قرآن می‌فرماید: «لَيْسَ لَهُمْ مَن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ» [روزی که در آن] یاور و سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای جز او (خدا) ندارند». (انعام: ۵۱)

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «بگو تمام شفاعت از آن خداست؛ [زیرا] حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست». (زمر: ۴۴)

شُرک نبودن توسل به انبیا و اولیا

احمد: توسل به پیامبران و اولیا نه تنها شرک نیست، بلکه امری الهی است. خداوند در

قرآن، راه توسل را به بندگان نشان می‌دهد، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾. (نساء: ۶۴)

و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاشته]، به نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش طلب می‌کردند و پیامبر نیز برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.

مگر خداوند همراه مخالفان نبود که از خداوند بخواهند و خداوند نیز توبه آنان را بپذیرد؟ چرا خداوند توبه مخالفان را به پیامبر ارجاع می‌دهد؟ تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ (نساء: ۶۴) اگر حاجت خواستن، از غیر خدا جایز نباشد، چرا خداوند مردم را به این کار هدایت می‌کند!

فاضل: این آیه مربوط به زمان حیات پیامبر ﷺ است نه پس از مرگ!

احمد: این آیه مطلق است و به [زمان حیات] پیامبر منحصر نمی‌شود و پس از مرگ

در عالم برزخ با این دنیا تفاوتی ندارد، چنان‌که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾. (آل عمران: ۱۶۹)

[ای پیامبر!] هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند، بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند.

شهدا پیش خداوند محترم هستند یا پیامبر؟ اگر خداوند کسانی را که در راه او شهید

شدند، زنده می‌داند، آیا به نظر شما پیامبر ﷺ را مرده می‌داند. در حالی که همه مسلمانان

در تشهد و سلام نمازشان می‌گویند: «السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته» و هیچ کس

نمی‌گوید: «السلام عليه ورحمة الله». اگر پیامبر را مرده فرض می‌کردید، باید کلمه «عليه» به

کار می‌بردید، نه «عليك». در این آیه خداوند حال پس از مرگ را با حال حیات یکسان

می‌داند و بندگان خاص خدا در هر دو مکان از روزی خداوند استفاده می‌کنند.

معنای شفاعت و اقسام آن

شفاعت در محاوره عامیانه و عرفی، به این معناست که شخصی نزد کسی برود و از او بخواهد درباره حق یا حکمی که برای شخص سومی ثابت شده است، گذشت کند.

شفاعت در قرآن بر دو قسم است: «شفاعت باطل و شفاعت شرعی و صحیح».

شفاعت باطل: شفاعتی شرک آلود است؛ یعنی شفیع را از قدرت خدای سبحان مستقل بدانیم؛ مانند مشرکان که درباره بت‌ها می‌گفتند: «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»؛ «اینها شفیعان ما نزد خدا هستند». (یونس: ۱۸)

باطل بودن این شفاعت، روشن‌تر از آن است که به توضیح نیاز داشته باشد، زیرا این شفیع‌ها خودشان برای خود، حق شفاعت قائل شده‌اند. همچنین معتقدند بت‌ها توانایی فکر کردن و اثرگذاری در خدای سبحان را دارند. گفتنی است که این دیدگاه باطل است؛ زیرا اولاً شفاعت اقتضا می‌کند که شفیع، مورد قبول پذیرنده شفاعت باشد. بنابراین، چگونه بت‌ها می‌توانند پیش خدا، شفیع باشند. ثانیاً قدرت شفیع، از قدرت خدای سبحان مستقل نیست. بنابراین، این عقیده که [شفیع] در خدای متعال اثرگذار باشد، باطل است.

بنابراین، موارد یادشده، اصلاً شفاعت نیست و فقط خیالات و اوهام است. خداوند در قرآن در پاسخ آنها می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ (بقره: ۴۸)

و از آن روزی بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد و نه از او شفاعت و نه گرامت پذیرفته می‌شود و نه یاری می‌شوند.

خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾ [روزی که در آن]

یاور و سرپرست و شفاعت کننده‌ای جز او (خدا) ندارند». (انعام: ۵۱)

در آیه‌ای دیگر از قرآن آمده است: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ «بگو

تمام شفاعت از آن خداست؛ [زیرا] حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست». (زمر: ۴۴)

پس سخن مشرکان درباره شفاعت و شفاعت کنندگان، بی پایه و بی سند است؛ زیرا شفاعت، رحمتی است که خداوند از راه واسطه‌هایی که خودش برگزیده، به بندگانش بخشیده است. رحمت خدا نیز شامل حال مشرکان نمی‌شود. شفاعت کنندگان، واسطه‌هایی هستند که خداوند آنان را تعیین کرده است، نه مشرکان. شفاعت کننده، واسطه رحمت رسانی است، نه سبب آن. به همین دلایل، شفاعتی که به شرک بینجامد، باطل است. آقای فاضل! ماده [شفع] سی بار در قرآن تکرار شده است. شما فقط به چند آیه آن اشاره کردید، گویا در این باره، آیات دیگری در قرآن وجود ندارد.

شفاعت شرعی و صحیح

شفاعت شرعی و صحیح، شفاعتی است که:

(الف) با اجازه خداوند باشد.

(ب) از طرف افرادی باشد که خداوند از آنها راضی است و آنان را برای شفاعت تعیین کرده است.

(ج) شفیعان برای افرادی شفاعت کنند که خداوند، به شفاعت برای آنها راضی است.

خداوند در قرآن درباره شفاعت شرعی می‌فرماید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ «کیست که در نزد او (خدا) جز با اجازه او شفاعت

کند». (بقره: ۲۵۵)

این آیه، هم بر شرط اول، یعنی اجازه خداوند و هم بر شرط دوم، یعنی شفاعت از طرف افرادی باشد که خداوند از آنها راضی است و آنان را برای شفاعت تعیین کرده است، دلالت دارد؛ زیرا اگر خدای سبحان اجازه صادر کند، این اجازه برای شفاعت و شفاعت‌کننده نیز خواهد بود. این مطلب، به معنای رضایت خدای تعالی از شفاعت‌کننده است.

خداوند در قرآن، درباره شرط سوم نیز می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ «و آنها

جز برای کسی که خدا [به شفاعت برای او] راضی است، شفاعت نمی‌کنند». (انبیاء: ۲۸)

شفاعتی که خداوند اجازه آن را داده است، در حقیقت، از خود خداست و به سوی او باز می‌گردد؛ مثل آیه شریفه: ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ «آنان هرگز مالک شفاعت نیستند، مگر کسی که نزد خداوند رحمان، عهد و پیمانی دارد». (مریم: ۸۷)

شفاعت‌کنندگان

خداوند در قرآن کریم با صراحت، اجازه شفاعت را به چند گروه داده که برخی از آنها عبارت است از:

فرشتگان

﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِن بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ (نجم: ۲۶)

و چه بسیار فرشتگان آسمان که شفاعت آنها سودی نمی‌بخشد؛ مگر پس از آن خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد، اجازه [شفاعت] دهد!

شاهدان حق

﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (زخرف: ۸۶)

کسانی را که غیر از او (خدا) می‌خوانند، توانایی شفاعت ندارند؛ مگر آنها که به حق شهادت داده‌اند و به خوبی آگاهند.

شاهدان حق، گروهی از مؤمنان هستند که در مرتبه‌ای پایین‌تر از انبیا و بالاتر از دیگر افراد امت قرار دارند. بی‌شک اهل بیت علیهم‌السلام، از پیشگامان این گروه و برجسته‌ترین مصداق آنان هستند که به حق گواهی داده و بدان عمل کرده و برای برپایی آن، جهاد

کرده‌اند. همچنین، خداوند در قرآن کریم بر عصمت آنان تأکید کرده است.^۱
در روایت‌های بسیاری نیز شفاعت‌کنندگان معرفی شده‌اند. رسول خدا ﷺ درباره شفاعت می‌فرماید: «در روز قیامت، سه دسته از امت من شفاعت خواهند کرد. انبیا، علما و شهیدان».^۲
آن حضرت در روایت دیگر می‌فرماید:

«شفاعت‌کنندگان پنج گروه‌اند: قرآن؛ رحیم؛ امانت؛ پیغمبر شما و اهل بیتش»^۳
آقای فاضل! رهبر فکری شما (محمد بن عبدالوهاب) در کتاب «کشف الشبهات» با استناد به احادیثی که بخاری و مسلم در صحیحشان و احمد در مسند^(۴) آورده‌اند، می‌گوید: «حق شفاعت به غیر نیز داده شده است. بنابراین، صحیح است که هم فرشتگان و هم پیشگامان و اولیاء شفاعت کنند».^۵

جواز توسل

فاضل: توسل به مردگان چه فایده‌ای دارد در حالی که آنها مرده‌اند و نمی‌توانند برای شما کاری انجام دهند؟! شما خدا را رها کرده و به اموات متوسل شده‌اید؟ توسل به مرده‌ها شرک است.

احمد: توسل به رسول خدا ﷺ جایز و جزء عباداتی است که مسلمانان می‌توانند به کمک آن، به خداوند تقرب پیدا کنند. آداب زیارتنامه را از عبدالله بن قدامه برای شما نقل کردم که این زیارتنامه، هم جواز زیارتنامه خواندن و هم جواز توسل به پیامبر ﷺ است.

۱. ر.ک: احزاب: ۳۳.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۳، ح ۴۳۱۳.

۳. کنز العمال، ج ۱، ص ۳۹۰.

۴. صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قوله تعالى: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ»، ح ۷۴۳۹؛ جناز، باب «فضل من مات له ولد فاحتسب»، ح ۱۲۴۸؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۵۲؛ صحیح مسلم، کتاب البر والصلة والآداب، ح ۲۶۳۲.

۵. کشف الشبهات، ص ۷۰.

دلیل قرآنی بر جواز توسل

خداوند در قرآن کریم، در چندین مورد بر جواز توسل تأکید کرده است برای مثال، در سوره مائده می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (مائده: ۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از [مخالفت با فرمان] خدا بپرهیزید و وسیله‌ای برای تقرب به او بجویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!

در این آیه، خداوند با بیان آشکار، می‌فرماید: به درگاه من آمدن وسیله می‌خواهد، شما نیز با وسیله به درگاه من بیایید.

خداوند در سوره یوسف نیز می‌فرماید: ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا﴾؛ «گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه!». (یوسف: ۹۷)

در این آیه، فرزندان یعقوب، از پدرشان می‌خواهند برایشان طلب مغفرت کند. طبیعی است که آنها قدرت و اراده خداوند را نادیده نگرفته‌اند؛ بلکه چون پدرشان نزد خداوند آبرو داشته، او را واسطه مغفرت قرار داده‌اند. پاسخ یعقوب به آنها، همین حقیقت را آشکار می‌کند، آنجا که می‌خوانیم: ﴿قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ﴾؛ «گفت: به زودی برای شما از پروردگار آمرزش می‌طلبم که او آمرزنده و مهربان است». (یوسف: ۹۸)

اگر بنا بود فقط خود انسان از خداوند بخواهد و در خواست از غیر خدا جایز نبود، چرا فرزندان یعقوب از پدر چنین تقاضایی می‌کنند و پدر آنها، پیامبر خدا نیز درخواست آنان را قبول می‌کند و می‌گوید: بعداً برای شما از خداوند طلب توبه می‌کنم؛ خدای من بخشنده و مهربان است.

دستور پیامبر ﷺ بر خواندن زیارتنامه

در بحث گذشته، آداب زیارت را که پیامبر ﷺ به دخترش فاطمه عليها السلام یاد داده بود، به نقل

از عبدالله بن قدامه حنبلی، بیان کردیم:

آنچه مهم است این است که شما شفاعت و توسل به میت را جایز نمی‌دانید و آن را شرک می‌دانید، در حالی که پیامبر ﷺ شفاعت و توسل به میت را جایز دانسته و به دخترش یاد داده است؛ آنجا که می‌فرماید:

اللهم انك قلت و قولك الحق ﴿و لو انهم إذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيم﴾ و قد اتيتك مستغفرا من ذنوبي، مستشفعا بك إلى ربي فاسئلك يا رب أن توجب لي المغفرة كما أوجبتها لمن أتاه في حياته اللهم اجعله أول الشافعين وأنجح السائلين واکرم الآخرين والاولين برحمتك يا أرحم الراحمين.^۱

الهی! تو خود فرموده‌ای و گفتارت کاملاً حق است. اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاشتند]، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر نیز برای آنها استغفار می‌کرد، بی‌شک، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند. من [ای رسول خدا] از گناهانم استغفارکنان به حضورت آمده‌ام و حضرتت را به درگاه خدا شفیع آورده‌ام. خدایا از پیشگاهت درخواست می‌کنم که بخشایشت را شامل حالم کنی؛ همان‌گونه که شامل حال آنهایی می‌کردی که در حال حیات پیامبرت به حضورش می‌رسیدند. خدایا! از پیشگاهت درخواست می‌کنم پیامبرت را اولین شافعان و کامرواترین و موفق‌ترین و عزیزترین اولین و آخرین قرار ده! به رحمت تو یا ارحم الراحمین!

دلیل روایی بر جواز توسل

احادیث شریف نیز بر مشروعیت توسل دلالت می‌کنند. انس بن مالک گفته است: وقتی فاطمه بنت اسد فوت کرد، رسول خدا ﷺ وارد شد و کنار سر او نشست. سپس فرمود: «خداوند تو را پیامرزد که پس از مرگ مادرم، در حق من مادری کردی!». سپس

۱. المغنی، عبدالله بن قدامه، ج ۳، ص ۵۸۸.

رسول خدا ﷺ اسامه بن زید، ابو ایوب انصاری، عمر بن خطاب و برده سیاهی را برای کندن قبر او صدا کرد. آنان قبر را آماده کردند، وقتی به لحد رسیدند، آن حضرت وارد قبر شد و لحد را کند و خاکش را بیرون ریخت. سپس در لحد خوابید و فرمود: «ای خدایی که زنده می‌کنی و می‌میرانی و زنده‌ای و نمی‌میری! مادرم فاطمه بنت اسد را پیامرز و قبر او را وسعت بخش. به حق پیامبرت و پیامبرانی که پیش از من بوده‌اند».^۱

در این روایت آمده است که خود صاحب شریعت، پیامبر عزیز اسلام ﷺ به پیامبران پیش از خود متوسل می‌شود.

سیره مسلمانان بر جواز توسل به میت

سیره مسلمانان در توسل نیز پس از رحلت رسول خدا ﷺ به همین منوال بوده است. از این رو می‌بینیم که ابوبکر پس از رحلت پیامبر ﷺ گفت: «ای محمد! ما را نزد پروردگارت یاد کن و ما را در خاطر داشته باش!».^۲

در صحیح بخاری آمده است: وقتی مردم دچار قحطی می‌شدند، عمر بن خطاب، با واسطه قرار دادن عباس بن عبدالمطلب، از خدا طلب باران می‌کرد و می‌گفت: خدایا! ما به پیامبران متوسل می‌شدیم و بر ما باران می‌فرستادی، حال به عموی پیامبران توسل می‌جوئیم. پس بر ما باران بفرست.^۳ در پایان روایت بخاری آمده است که باران بر مردم نازل می‌شد.

دریچه بالای گنبد

آقای فاضل! آن چیزی که بالای گنبد سبز پیامبر ﷺ دیده می‌شود و با طناب آن را

۱. کشف الارتیاب، ص ۳۱۲، به نقل از: وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۸۹.

۲. الدرر السنیه در رد وهابیت، ص ۳۶.

۳. صحیح بخاری (باب نماز استسقاء)، ج ۲، ص ۳۲، ح ۹۴۷.

بسته‌اند، چیست؟

فاضل: نمی‌دانم برای من نیز سؤال است؟

احمد: چرا از بزرگان خود نمی‌پرسید؟

فاضل: آنها به این‌گونه پرسش‌ها پاسخ نمی‌دهند. اگر می‌دانی، بگو تا ما هم استفاده کنیم.

احمد: پاسخ آن، در کتاب‌های خودتان موجود است. از ابن جوزی نقل شده است که روزی قحطی شدیدی مدینه را فرا گرفت. مردم برای نجات از قحطی نزد عایشه همسر پیامبر ﷺ آمدند. وی گفت: از سقف بارگاه پیامبر به سمت آسمان، دریچه‌ای باز کنید تا میان قبر و آسمان سقفی نباشد. آنان دریچه‌ای از سقف بارگاه آن حضرت به طرف آسمان باز کردند، به طوری که میان قبر و آسمان هیچ سقف و پوششی نبود. در این حال، رحمت الهی از آسمان نازل و همه جا سبزه‌زار شد و شتران چاق شدند و نام آن سال را عام الفتق نهادند. بعدها باز کردن این دریچه جزو سنت‌های مردم مدینه شد که تا زمان سمهودی شافعی، عالم مدینه، در قرن نهم نیز ادامه داشت.^۱

این روایت‌هایی که از علمای بزرگ اهل سنت نقل شده، دلیل جواز توسل به میت است.

نظر ائمه مذاهب در کیفیت زیارت و توسل

منصور عباسی از مالک بن انس درباره کیفیت زیارت رسول خدا ﷺ و توسل به ایشان پرسید: ای ابو عبدالله! رو به قبله باشم و دعا کنم یا رو به رسول الله کنم؟ مالک بن انس پاسخ داد: چرا رویت را از ایشان بگردانی؟ درحالی که پیامبر، وسیله تو و وسیله مغفرت پدرت آدم تا روز قیامت است. پس رو به آن حضرت، از ایشان شفاعت طلب کن که خداوند از تو می‌پذیرد.

۱. کشف الارتیاب، سید محسن حسینی عاملی، ص ۳۱۳. به نقل از: وفاء الوفای سمهودی، ج ۱، ص ۲۹۸ و الوفای ابن جوزی، ج ۲، ص ۴۲۲. از طریق ابی محمد دارمی.

خداوند فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ (نساء: ۶۴)

و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان آمرزش می‌طلبید، بی‌شک، خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند.^۱

در این روایت نیز جواز توسل به میت به صراحت بیان می‌شود. انس با بیان واضح می‌گوید: چرا رویت را از ایشان بگردانی؟ در حالی که پیامبر وسیله تو و وسیله مغفرت پدرت آدم تا روز قیامت است.

همچنین خداوند در این آیه به گناه‌کاران دستور می‌دهد نزد رسول خدا ﷺ بروند و از او بخواهند برای آنان مغفرت طلب کند؛ زیرا دعای پیامبر ﷺ درباره آنان مستجاب می‌شود.

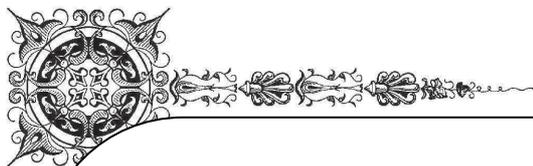
گفتنی است این آیه به زمان زنده بودن پیامبر اکرم ﷺ اختصاص ندارد بلکه حکمی کلی است که در زمان حیات و پس از رحلت آن حضرت کاربرد دارد؛ زیرا از نظر قرآن، پیامبران، اولیا و حتی عموم مردم در عالم برزخ، هم می‌بینند و هم می‌شنوند.

بنابراین، توسل از عبادت‌های مشروع است و مسلمانان به رسول خدا ﷺ، پیامبران و صالحان، توسل می‌جسته‌اند. زیارت قبر رسول خدا ﷺ نیز نوعی توسل به ایشان است و سَلَف صالح، ضمن توسل به آن حضرت، قبر ایشان را زیارت می‌کرده‌اند. این نیز یکی از دلایل مشروعیت زیارت قبور است.

با پایان یافتن سخنان احمد، سکوت مطلق مجلس را فرا گرفت. رفیق فاضل، آقای اسحاق مقداری به صورت آقای فاضل خیره شد. درحقیقت، می‌خواست با زبان بی‌زبانی به فاضل بفهماند: دلایلی که در بدو ورود از آن سخن گفتی و

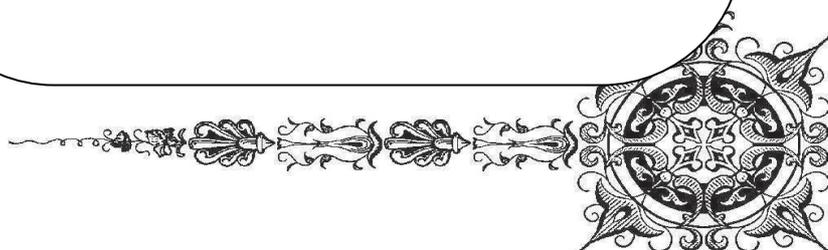
۱. کشف الارتیاب، سید محسن حسینی عاملی، صص ۳۱۷ و ۳۱۸.

معتقد بودی احمد از پاسخ آن ناتوان خواهد شد، چه شد؟!
فاضل گفت: از پذیرایی تان تشکر می‌کنم، ولی من پرسش‌های دیگری نیز دارم که
باید دیدگاه شیعه را درباره آنها بدانم تا فردا شب خداحافظ.



جلسه سوم

مصادیق اہل بیت پیامبر
صلی اللہ علیہ وآلہ



شب سوم پس از نماز عشا، آقای فاضل و اسحاق هر دو با چهره‌ای شاد به اتاق وارد شدند، درحالی که جزوه‌ای به نام «اهل بیت و حقوق شرعی آنها»، نوشته شیخ صالح بن عبدالله درویش در دستشان بود. آنها پرسش خود را با استفاده از همین کتاب آغاز کردند. فاضل: شیعیان، قرآن را تأویل و آیات را به دلخواه خود معنا می‌کنند، برای مثال، آیه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾، را به پنج تن (پیامبر ﷺ، علی، حسن، حسین و فاطمه عليها السلام) نسبت می‌دهند، درحالی‌که این آیه در میان آیات مربوط به همسران پیامبر ﷺ آمده است. خداوند خطاب به پیامبر ﷺ و همسران آن حضرت می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتَّعْنَّ وَ أَسْرَحْنَ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ (احزاب: ۲۸)

﴿وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (احزاب: ۲۹)

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ (احزاب: ۳۰)

﴿وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا﴾ (احزاب: ۳۱)

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ (احزاب: ۳۲)

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ

وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (احزاب: ۳۳)

﴿وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾ (احزاب: ۳۴)

ای پیامبر! به همسرانت بگو اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیاید با هدیه‌ای شما را بهره‌مند سازم و شما را به طرز نیکویی رهاسازم. (احزاب: ۲۸)

و اگر شما خدا و پیامبرش و آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیم آماده کرده است. (احزاب: ۲۹)

ای همسران پیامبر! هر یک از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دو چندان خواهد بود و این برای خدا آسان است. (احزاب: ۳۰)

و هر کسی از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم کرد و روزی پرازش برای او آماده کرده‌ایم. (احزاب: ۳۱)

ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از آنان (زنان) معمولی نیستید، اگر تقوا پیشه کنید، پس به گونه‌ای هوس انگیز سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته گویند. (احزاب: ۳۲)

و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت ظاهر نشوید و نماز به پا دارید و زکات پردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید! خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور و شما را پاک کند. (احزاب: ۳۳)

آنچه در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود، یاد کنید که خداوند لطیف و خبیر است. (احزاب: ۳۴)

و گویند: خداوند اراده کرده است، این پنج تن را از رجس و پلیدی پاک کند و به آنها عصمت دهد، در حالی که در این آیات، خداوند ارزش و مقام همسران آن حضرت را بیان می‌کند و دلیل ما قرار گرفتن آیه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...﴾ در وسط آیاتی است که همسران پیامبر را خطاب قرار داده است. پس ادعای علمای شیعه که می‌گویند مراد از آیه: ﴿إِنَّمَا

يُرِيدُ اللَّهُ... ﴿﴾ پنج تن آل عبا (پیامبر ﷺ و علی و حسن و حسین و فاطمه رضی الله عنهم) هستند، بدون دلیل و از روی تعصب است.

احمد: آقای فاضل! در سفر قبلی من شخصی که وکیل دادگستری شهر مدینه بود [و به دلیل مصالحی از بردن نامش معذورم] کتابی به نام آیه تطهیر داشت و آن کتاب را به من هدیه کرد. وی نیز این پرسش را مطرح کرد. با اینکه پاسخ لازم را به آن شخص دادم، ولی پس از برگشت از سفر لازم دیدم، بیشتر در این زمینه تحقیق کنم و در سفرهای بعدی تمام مدارک مربوط به این بحث را همراه داشته باشم. الحمد لله اکنون تمام مدارک را همراه دارم. اگر نیاز بود از این [مدارک] نیز بهره می‌بریم.

توجه به ضمائر قرآن

برادرانم! به ضمائر آیات توجه کنید! از اول آیه ۲۸:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ...﴾ تا آخر آیه ۳۴ که ﴿وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾؛ همه آیات با ضمیر جمع مؤنث آمده است، ولی در میان این آیات، دو ضمیر جمع مذکر ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا﴾ وارد شده است. از این ضمائر جمع مذکر به آسانی دریافت می‌شود که مراد خداوند از [اهل بیت]، اشخاصی غیر از مخاطبان آیات قبل؛ یعنی همسران پیامبر هستند. چون اگر مراد خداوند همسران پیامبر بود، مانند آیات قبلی و بعدی این دو ضمیر «عَنْكُمُ» و «يُطَهِّرَكُمُ» را نیز ضمیر مؤنث یعنی «عَنْكُنَّ» و «يُطَهِّرَكُنَّ» می‌آورد، نه مذکر!

فاضل: آقای احمد! در قرآن این اولین آیه‌ای نیست که ضمیر مذکر را برای مؤنث به کار می‌برد، بلکه در آیات دیگر قرآن نیز ضمیر مذکر برای مؤنث به کار برده شده است. برای مثال، در آیه‌ای که درباره حضرت ابراهیم عليه السلام و همسرش نازل شده، خداوند هر دو [زن و شوهر] را با ضمیر «عَلَيْكُمْ» خطاب قرار داده است.

﴿قَالُوا اتَّعَجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ [عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ] إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾ (هود: ۷۳)
گفتند آیا از فرمان خدا تعجب می کنی این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است؛ چرا که او ستوده و والاست.

و چون یک مرد و یک زن بودند، از باب غلبه مرد بر زن، ضمیر را مذکر آورده است.
احمد: آقای فاضل! دو امر را با این دلیل خود ثابت کردید:

۱. در قاعده عربی، هر کجا بانوان مورد خطاب قرار گیرند، حتماً از ضمیر «کُنَّ» استفاده می شود، ولی اگر زن و مرد با هم مورد خطاب قرار گیرند، از باب غلبه مرد بر زن، ضمیر جمع مذکر «کُمْ» می آورند. پس نتیجه می گیریم آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...﴾ آن گونه که شما ادعا می کنید، فقط شامل همسران آن حضرت نیست.

۲. آن دسته از روایت هایی که علمای اهل سنت نقل می کنند و مراد خداوند از آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ﴾ را همسران آن حضرت می دانند نیز باطل شد؛ چون ضمیرهای «عَنْكُمْ» و «يُطَهِّرْكُمْ» مذکر هستند. بنابراین، باید پذیرفت که مراد خداوند در آیات سوره احزاب، فقط همسران آن حضرت نیستند، بی شک، مورد خطاب خداوند باید مردانی باشند که بتوان برای آنها ضمیر مذکر به کار برد.

خطابات قرآنی

فاضل: شما خطاب آیات الهی به شخص پیامبر ﷺ و همسران آن حضرت را انکار می کنید؛ آیاتی که خداوند با کلام روشن، از اول آیه ۲۸ تا آخر آیه ۳۴ سوره احزاب بیان می کند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ... وَ [اذْكُرْنَ] مَا يُتْلَى فِي [بُيُوتِكُنَّ] مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾

انسان چقدر باید متعصب باشد که آیات به این روشنی را که در وصف همسران

پیامبر است، کتمان کند!؟

احمد: آقای فاضل! اگر مقداری به قواعد عربی آشنا بودید، این پرسش را مطرح نمی‌کردید. آنچه من گفتم قانون و قاعده بود، نه چیز دیگر!

افزون‌بر این، اگر به خطاب آیات بیشتر توجه کنید، درمی‌یابید که از اول آیه ۲۸ سوره احزاب، ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجَكُ مِنْ كُنْتُنَّ...﴾ تا آخر آیه ۳۴: ﴿وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ... لَطِيفًا خَبِيرًا﴾؛ خطاب آیات دو گونه است. نخست همسران پیامبر ﷺ و سپس مردان مورد خطاب قرار گرفته‌اند؛ زیرا در همه آیات ضمیر جمع مؤنث آمده، ولی در میان این همه آیه، به یک‌باره، دو ضمیر جمع مذکر آمده است: «عَنْكُمْ» و «يُطَهَّرْكُمْ».

شما چگونه به این تغییر ضمیر، از جمع مؤنث به جمع مذکر توجه نمی‌کنید یا به قول خودت تعصب بی‌جا به خرج می‌دهید. از این ضمائر جمع مذکر به روشنی درمی‌یابیم که خطاب نخست خداوند همسران پیامبر بوده‌اند و خطاب دوم که با کلمه «انما» شروع می‌شود، به همسران آن حضرت مربوط نمی‌شود.

فاضل [با عصبانیت]: چگونه ممکن است خداوند در هفت آیه پشت سرهم درباره موضوعی بحث کند، پس در وسط بحث از موضوع بحث خارج شود و به بحث دیگری پردازد و دوباره به همان موضوع اول بازگردد؟ این گونه پراکنده سخن گفتن، با فصاحت آیات قرآن در تضاد است.

چینش آیات قرآنی

احمد: آقای فاضل! این حقیقت را باید پذیرفت که آیات به ترتیبی که در قرآن نوشته شده، نازل نشده است. برای مثال، آیاتی که در اوایل بعثت نازل شده، در آخر قرآن جای گرفته مانند سوره علق. همچنین، آیات و سوره‌هایی که در سال‌های آخر بعثت نازل شده، در اوایل قرآن جای گرفته است، مانند سوره مائده. روایت سیوطی در کتاب تفسیری خود به نام درالمشور این احتمال را تایید می‌کند. وی از عبد بن حمید، از شعبی

نقل کرده است که شعبی گوید: جبرئیل به آن جناب تعلیم می‌داد که هر آیه را در کجا جای دهد.^(۱) بنابراین، این تشتت کلامی در آیات را به خداوند نسبت ندهید، بلکه در چینش آیات قرآن است. چینش آیات در قرآن بسیاری این‌گونه است، مانند آیات ۲۲۰ تا ۲۴۱ سوره بقره که ۱۶ آیه پشت سر هم مسائل گوناگون مربوط به بانوان را مطرح می‌کند، سپس دو آیه در میان آیات مربوط به بانوان، درباره مسائل مربوط به نماز است، آن‌گاه دوباره بقیه مسائل بانوان بیان می‌شود.

فاضل: در آیات مستقل، ممکن است خداوند در میان مسائل کلی امت، مطلبی جدید را بیان کند، ولی در میان آیات غیر مستقل، هرگز خداوند درحالی که هنوز آیه تمام نشده، کلامش را قطع نمی‌کند تا به کلامی غیر از کلام اول پردازد. آیه تطهیر در میان آیات مربوط به همسران آن حضرت واقع شده و از نظر معنا نیز به آیات قبلی نزدیک است و از اول آیات، مقام و منزلت همسران را بیان می‌کند، از این رو، شکی نیست که آیه تطهیر در بیان مقام همسران رسول خدا ﷺ نازل شده است.

احمد: آقای فاضل! برای این سخن شما دو پاسخ دارم:

در پاسخ به اینکه می‌گویید در میان آیه، ممکن نیست خداوند، از کلامی به کلام دیگر پردازد، باید بگویم این اولین آیه‌ای نیست که خداوند از این شیوه استفاده کرده است، بلکه موارد مشابهی در قرآن وجود دارد که در میان یک آیه، نه یک بار، بلکه دو بار، از موضوع اصلی خارج شده و به موضوعی دیگر پرداخته و دوباره به موضوع اول بازگشته است، مانند:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَحُمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِعَیْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّیَةُ وَ النَّطِیْحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسُقُ الْیَوْمَ یَسَّ الدِّینَ كَفَرُوا مِنْ دِینِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنَ﴾ - «الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ وَ

أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

آیه «الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ، فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» آیه‌ای کامل است. قرار گرفتن این آیه شریفه در این جای خاص و سپس دلالتش بر معنا، عجیب است. اگر در صدر آیه، یعنی جمله: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ... ذَلِكَ مُسْقُوتٌ» دقت کنی و آن‌گاه به ادامه آیه توجه کنی که می‌فرماید: «فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» خواهی دید که آن آیه که در صدر قرار گرفته برای خود کلامی تام و مستقل است و افاده معنای آن به آیه: «الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ...» وابسته نیست. جان کلام اینکه از راهی که گفتیم، به خوبی درمی‌یابی که آیه شریفه «الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» و آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»، دو آیه جداگانه کامل و مستقل است و چون در هر دو، کلمه «اليوم» وجود دارد و هر دو در معنا به هم نزدیک هستند، آنها را در کنار یکدیگر قرار داده و سه آیه مستقل را در یک آیه جمع کرده‌اند.

نتیجه: بنابراین، آیه مورد نظر باید این گونه باشد:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَحُمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِعَٰبِرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُودَةُ وَ الْمُرْدِيَّةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ مُسْقُوتٌ فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ...».

همچنین، آیه «الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» برای خود یک آیه مستقل است. و آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» نیز برای خود آیه مستقل دیگری است که هر یک از آیات برای خود شأن نزول مستقلی دارند.

مؤید ادعای ما آیه ۱۷۳ سوره بقره و آیه ۱۱۵ سوره نحل است که در هر دو آیه پس

از ﴿مَا أَهْلَ لِعَيْرِ اللَّهِ...﴾ جمله ﴿فَمَنْ اضْطُرَّ...﴾ می آید.
﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِعَيْرِ اللَّهِ، فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. (بقره: ۱۷۳)
﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِعَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. (نحل: ۱۱۵)

برای جایگاه این آیه احتمال‌های بسیاری وجود دارد. می‌توانیم بگوییم آیه معترضه از همان اول نزول، در میان دو آیه جای گرفته یا بگوییم رسول خدا ﷺ به نویسندگان وحی دستور فرموده که آن آیه را در آنجا قرار دهند، با اینکه نزول هر سه آیه پشت سر هم نبوده یا بگوییم آن آیه، هنگام نزول با آن سه آیه نازل نشده و رسول خدا ﷺ نیز درباره جایگاه آن آیه دستوری نداده و نویسندگان وحی خود، آن آیه را در آنجا قرار داده‌اند. با این حال، هیچ یک از این چند احتمال، در آنچه ما گفتیم تاثیری ندارد و این جمله، جمله‌ای است معترضه که نه با صدر آیه ارتباطی دارد و نه با ذیلش.^۱

این آیات خود نشان دهنده آن است که قرآن با این چینشی که در دست ماست، نازل نشده است. شعبی نیز در تأیید این مسئله گفته است: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تعلیم می‌داد که هر آیه را در کجای قرآن جای دهد و در روایت‌های شیعه نیز از این روایات فراوان است، ولی چون ملاک برای شما فقط کتاب‌های اهل سنت است، از آوردن احادیث شیعه خودداری می‌کنم.

پاسخ دوم: در پاسخ به اینکه معتقدید این آیات، در شأن مقام و منزلت همسران رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است. باید بگوییم: خطابات و شأن نزول آیات، عکس ادعای شما را ثابت می‌کند!

فاضل: چطور؟!

۱. برگرفته از: تفسیر نمونه؛ کشف؛ در المنثور و المیزان ذیل آیه.

احمد: عزیزم، به آیات توجه کن! خداوند می‌فرماید:

«ای پیامبر! به همسرانت بگو اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید با

هدیه‌ای شما را بهره‌مند کنم و شما را به طرز نیکویی رها سازم».

«و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما،

پاداش عظیم آماده کرده است».

«ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دو

چندان خواهد بود و این برای خدا آسان است».

سیاق این چند آیه اشاره دارد به اینکه گویا از زنان رسول خدا ﷺ یا از برخی از

ایشان، سخن یا عملی سرزده که نشانه ناراضی بودن آنها از زندگی مادی خود بوده و در

خانه رسول خدا ﷺ به ایشان سخت می‌گذشته است. از این رو، نزد رسول خدا ﷺ از

وضع زندگی خود شکایت و پیشنهاد کرده‌اند که رفاه زندگی آنها بیشتر شود و پیامبر آنها

را از زینت زندگی مادی بهره‌مند کند.

دنبال این رخداد ناگوار، خداوند این آیات را فرستاده و به پیامبرش دستور داده که

ایشان را میان ماندن و طلاق گرفتن مخیر کند. یا بروند و هرطور که دلشان می‌خواهد،

زندگی کنند یا بمانند و با همین زندگی بسازند.

همچنین، در صورتی که به همسری پیامبر باقی بمانند و آخرت را بر حیات دنیا و

زینت آن ترجیح دهند، اجر عظیمی نزد خدا خواهند داشت؛ البته نه به طور مطلق، بلکه

به شرطی که احسان کنند و عمل صالح داشته باشند.

تنها ملاک سعادت و کرامت، تقوا است و هیچ حسب و نسب دیگری از آن جمله

همسری پیامبر ﷺ ملاک برتری و سعادت نیست.

حال این پرسش مطرح می‌شود که تشرزدن به همسران پیامبر در این آیات، از یک

سو و از دیگر سو قرار گرفتن آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تَطْهِيراً» در وسط آیاتِ توییخی همسران با کلمه «انما» که از آداتِ حصر است، چه سنخیتی می‌تواند داشته باشد؟ بنا به گفته علمای ادبی، کلمه «انما» در آیه تطهیر «حصر» است و کلمات حصر، افاده انحصار می‌کند؛ یعنی خداوند می‌خواهد فقط از شما همسران رجس و پلیدی را دور کند. پس با این تأکید و انحصاری که خداوند در طهارت این اشخاص به کار می‌برد، هرگز این افراد نباید گناه کنند و حتی فکر گناه نیز به ذهن این افراد نباید خطور کند؛ زیرا اراده خداوند بر دوری آنها از آلودگی و ناپاکی است. در این صورت باید به این نکته قائل باشیم که همسران پیامبر ﷺ اصلاً گناه نکرده‌اند و نخواهند کرد؛ زیرا اراده خداوند بر پاکی آنها قرار گرفته و اراده، اراده تکوینی خداست، نه تشریحی. اراده تشریحی را خداوند برای همه انسان‌ها می‌خواهد و انحصاری نیست که در آیه با کلمه «انما» آورده شده است. این همان معنای «عصمت» است که علمای اهل سنت به دلیل تعصب بی‌جا در این موضوع، منکر آن هستند.^۱

۱. علمای اهل سنت متوجه شدند که اگر این حقیقت (عصمت) را در این آیه که از نور روشن‌تر است، بپذیرند، در مخصه اعتقادی قرار می‌گیرند. از این رو، بدون دلیل «عصمت» را از ائمه و تلویحاً حتی از پیامبر ﷺ در اینجا انکار می‌کنند. ولی در سوره فتح ذیل آیه ۱۸ «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» عصمت را به کل صحابه نسبت می‌دهند. در جزوه‌ای که به این منظور در عربستان منتشر کردند، دلایل عدالت صحابه در قرآن کریم به نظر علمای اهل سنت ذکر شده است. عدالت صحابه رضی الله عنهم نزد اهل سنت، از مسائل قطعی عقیده است یا می‌توان گفت: این موضوع در دین به طور ضروری، معلوم و مشخص است و برای این ادعا از قرآن و سنت دلیل آورده می‌شود و دلایل بسیاری از این دو منبع وجود دارند که آن را ثابت می‌کند. آیه نخست: خداوند جل جلاله می‌فرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا». «خداوند از مؤمنان راضی شده همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دل‌هایشان نهفته بود. از این رو، اطمینان خاطر به دل‌هایشان بخشید و فتح نزدیکی را پاداششان کرد». جابر بن عبدالله رضی الله عنه گفت: ما هزار و چهارصد نفر بودیم. ۱. این آیه به‌طور آشکار و روشن دلالت می‌کند بر اینکه خداوند آنان را تزکیه کرده است، تزکیه‌ای که به جز خداوند، کسی نمی‌تواند بر آن آگاه باشد؛ زیرا این تزکیه، تزکیه باطن و درون است و تزکیه آنچه در دل‌هایشان نهفته است. از این رو، خداوند از آنان راضی شد و کسی که خداوند از او راضی شود، هرگز در کفر نمی‌میرد؛ چون در اینجا ملاک، رضایت خدا بر وفات است؛ زیرا رضایت خدا شامل کسانی است که می‌داند مسلمان خواهند مرد. ۲. آنچه این دیدگاه را ثابت می‌کند، روایتی است که مسلم در صحیح خود آورده که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «لا يدخل النار إن شاء الله من أصحاب الشجرة أحد الذين بايعوا تحتها» ۳. «هیچ فردی از اصحاب شجره»

آیا مضمون آیه تطهیر که به قول شما در میان آیات توبیخ همسران آن حضرت واقع شده، با مضمون آیات اول سوره تحریم که علیه همسران آن حضرت نازل شده است، یکسان است و در هر دو این آیات می‌تواند درباره زنان پیامبر باشد؟! خود قضاوت کنید! سیوطی نیز در تأیید کلام ما، در تفسیر در المنثور روایتی را از قتاده نقل می‌کند. قتاده گوید: خداوند در قولش که فرموده: ﴿وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ در این آیه، قرآن و سنت بر همسران رسول خدا ﷺ عتاب می‌کنند.^(۱)

آنکه که با رسول الله ﷺ بیعت کردند، به دوزخ داخل نخواهد شد». این تیمیه ﷺ گفته است: رضا از صفات قدیمی خداوند است و خداوند فقط از بندگانی اعلام رضایت می‌کند که می‌داند اسباب رضای خدا را فراهم می‌کنند و خداوند از هر کسی راضی شود، هیچ وقت بر او خشمگین نمی‌شود. خداوند از هر کس رضایت داشته باشد، به طور یقین، آن شخص، بهشتی است و اگر اعلام رضایت خدا پس از ایمان شخص باشد، این به دلیل ذکر مدح و ستایش اوست. اگر خداوند بدانند فرد پس از کارهای نیک، دچار کارهای ناشایست می‌شود، او را جزو بهشتیان به حساب نمی‌آورد. ابن حزم رحمه الله می‌گوید: آنجا که خداوند فرموده: آنچه در دل هایشان هست، می‌داند و از آنان راضی شده و آرامش خویش را بر [دل‌های] آنان وارد کرده است، برای هیچ کس درست نیست که درباره آن بیندیشد یا شکمی به دل راه دهد. در آیه دوم خداوند می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا...﴾ (الفتح: ۲۹).

نک: صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوه الحديبيه، ج ۶، ص ۴۵، ح ۴۱۵۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۰۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۳۱۶؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل اصحاب الشجره، ح ۲۴۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۵، ۱۹۴۲/۴؛ الصارم المسلول، صص ۵۷۲ - ۵۷۳؛ الفصل فی الملل والنحل، ج ۴، ص ۱۴۸.

آیا «عصمت» به غیر از این تعاریفی که بزرگان اهل سنت آورده اند، معنایی دیگر دارد. این همان ضرب المثل يك بام و دو هواست که در آیه ﴿انها یرید الله﴾، عصمت را برای اهل بیت ﷺ نمی‌پذیرند، ولی در ذیل آیه ی ﴿لقد رضی الله﴾، عصمت را برای کل صحابه قائلند، در حالی که همین صحابیون تحت شجره، اجازه ندادند چند صباحی از وفات پیامبر ﷺ بگذرد سپس با آن حضرت مخالفت کنند. فردای آن روز دو نفر از اهل مکه آمدند و پیام مکیان را به پیامبر رساندند که امسال به مکه وارد نشو و از همین جا برگرد و سال آینده بیا. ما به کوه‌های مکه کوچ می‌کنیم و شما با اصحابتان مکه را زیارت کنید و برگردید. پیامبر این شرط را پذیرفت و این صلح را امضاء کرد. از همان زمان، اعتراض همین صحابیون تحت شجره شروع شد و بر کار پیامبر ﷺ ایراد گرفتند که چرا پس از پیمان گرفتن از ما صلح کردید. باید جنگ می‌کردیم!!

۱. أخرج عبد الرزاق وابن سعد وابن جریر وابن المنذر وابن أبي حاتم عن قتادة رضی الله عنه فی قوله ﴿وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ قال القرآن والسنة عتب عليهن بذلك. در المنثور، سیوطی، ج ۵، ص ۱۹۹.

نتیجه

از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که خطاب آیات سوره احزاب و خطاب آیات سوره تحریم هر دو، همسران پیامبرند و نمی‌توان آیه تطهیر را نیز در شأن آنها داشت. این خطابات به وضوح روشن می‌کند که همسران آن حضرت، به آن مقام نرسیده‌اند که خداوند اراده کند تا آنان را از هر عیب و نقص پاک کند و مراد خداوند از آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...﴾ اشخاص دیگری غیر از همسران پیامبر هستند.

فاضل: در سوره تحریم، درباره همسران رسول خدا ﷺ چه چیز بدی نوشته است که با مقام آنان سازگاری ندارد؟ ما سوره تحریم را درباره فضل همسران آن حضرت می‌دانیم!

سوره تحریم علیه همسران پیامبر ﷺ

احمد: آقای فاضل! قرآن بر خلاف شما با جمله: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ...﴾ از زنان پیامبر یاد می‌کند تا اینکه می‌گوید: ﴿إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾. (تحریم: ۱-۵)

«اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر است] واقعا دل‌هایتان انحراف پیدا کرده است...»

آن دو زن همسران رسول خدا ﷺ هستند که خداوند در قرآن، آنان را مجرم معرفی می‌کند. لطفاً چند آیه اول سوره تحریم را مطالعه کنید! سپس صحیح بخاری را در ذیل همین آیه در تفسیرش که از قول خود خلیفه دوم نقل شده است، بخوانید، سپس قضاوت کنید! اگر مراد خداوند از آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...﴾ همسران رسول خدا ﷺ باشند، این آیه چگونه با آیه: ﴿إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾ هم‌خوانی دارد.

فاضل: مقصود شما از آن دو همسر رسول خدا ﷺ حفصه و عایشه است؟
 احمد: چرا نظر من؟! بخاری در کتاب صحیحش، چند روایت از عمر بن خطاب نقل می‌کند که این آیات درباره حفصه و عایشه نازل شده است. برای نمونه به چند روایت اشاره می‌کنم.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قَالَ سَمِعْتُ عُبَيْدَ بْنَ حُنَيْنٍ قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمَرَأَتَيْنِ اللَّتَانِ تَظَاهَرَتَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَمَا أَمَّمْتُ كَلَامِي حَتَّى قَالَ: عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ.^۱

عُبَيْدَ بْنَ حُنَيْنٍ گوید: شنیدم از ابن عباس.. که می‌گفت: خواستم از عمر.. بپرسم، آن دو زن که علیه پیامبر ﷺ قیام کرده بودند، کدام یک از زنان آن حضرت هستند. حرفم تمام نشده بود که عمر گفت: عایشه و حفصه بودند!

علمای تفسیر می‌نویسند:

پیامبر ﷺ گاه که نزد همسرش زینب بنت جحش می‌رفت، زینب از عسلی که تهیه کرده بود، خدمت حضرت می‌آورد. این موضوع به گوش عایشه رسید و بر او گران آمد. با حفصه (یکی از همسران پیامبر ﷺ) قرار گذاشت که هر وقت حضرت نزد آنها آمد، فوراً بگویند آیا صمغ مغافیر^۲ خورده‌ای؟!

روزی پیامبر ﷺ نزد حفصه آمد. او این سخن را به حضرت گفت. پیامبر ﷺ فرمود: «من مغافیر نخورده‌ام، بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم و من سوگند یاد می‌کنم که دیگر از آن عسل ننوشم، ولی این سخن را به کسی مگو! مبادا به گوش مردم برسد و بگویند چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود تحریم کرده، یا از کار پیامبر در این مورد یا موارد مشابه آن،

۱. صحیح البخاری، البخاری، ج ۶، ص ۱۹۶؛ باب تفسیر سوره تحریم. می‌توانید بخاری را در این منبع مطالعه کنید! روایات بسیاری دارد که ما به اختصار، به یک روایت بسنده کردیم.

۲. «مغافیر» صمغی است که از یکی از درختان حجاز به نام «عُرْقُط» تراوش می‌کند و بوی ناخوشایندی دارد و پیامبر ﷺ مقید بود هرگز بوی ناخوشایندی از دهان یا لباسش استشمام نشود.

پیروی کنند یا به گوش زینب برسد و او دلشکسته شود». حفصه این راز را افشا کرد و بعدها آشکار شد که اصل قضیه توطئه بوده است. پیامبر ﷺ سخت ناراحت شد. در اینجا پنج آیه نخست این سوره نازل شد و ماجرا را چنان پایان داد که دیگر این گونه کارها در خانه آن حضرت تکرار نشود.^(۱)

آقای فاضل! افراطیون اهل سنت، این آیات را در قرآن و روایات مربوط به آن را در کتاب‌های علمای اهل سنت، مانند صحیح بخاری و دیگران مطالعه نمی‌کنند! یا خدای نکرده مصداق این کلام خداوند متعال قرار گرفته‌اند که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾. (اعراف: ۱۶)

آیه تطهیر در کتاب‌های تفسیری و حدیثی اهل سنت

فاضل: آقای احمد! چرا ما خود را درگیر الفاظ قرآن کنیم؟! در این گونه موارد نباید به کتاب‌های تفسیری رجوع شود؟ اگر به کتاب‌های تفسیری نیز رجوع کنیم، می‌بینیم علمای تفسیر نیز روایت‌هایی از بزرگان دین و از صحابه رسول خدا ﷺ مانند عکرمه، غروه، سعید بن جبیر، سعد و عایشه ام‌المؤمنین رضی الله عنهم نقل کرده‌اند که مراد خداوند از آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...﴾ همسران آن حضرت هستند.^۲ چون در آیات پیش از آیه تطهیر و آیات پس از آن، همسران پیامبر ﷺ مخاطب قرار گرفته‌اند. بنابراین خداوند پس از همه اینها می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يَتَّبِعِي فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾.

احمد: عزیزم! پیش از این، بطلان قول علمای شما را که با روایات خود ثابت می‌کردند

۱. برگزیده تفسیر نمونه، سوره تحریم.

۲. أخرج ابن أبي حاتم وابن عساکر من طریق عكرمة رضى الله عنه عن ابن عباس رضى الله عنهما فى قوله ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ قال نزلت فى نساء النبى ﷺ خاصة وأخرج ابن مردويه من طريق سعيد بن جبیر رضى الله عنه عن ابن عباس رضى الله عنهما قال نزلت فى نساء النبى ﷺ: تفسیر الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

مراد خداوند از آیه تطهیر، فقط همسران آن حضرت هستند، ثابت کردم و به تکرار آن نیازی نیست. ما فقط روایت‌هایی را بررسی می‌کنیم که ارزش داشته باشد، نه کلامی را که با قواعد عربی سازگار نیست و حتی بر روایات مخالف خود ارجح نمی‌نهد.

افزون‌براین، روایان اهل سنت فقط این چهار یا پنج نفر نیستند که فقط به گفته آن‌ها تکیه کنیم. علمای اهل سنت، بیش از هفتاد سند معتبر از ام سلمه، همسر دیگر پیامبر ﷺ و همچنین عایشه نقل کرده‌اند که همگی بیان‌کننده این حقیقت است که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...» در منزل ام سلمه با شأن نزولی خاص درباره پنج تن (پیامبر ﷺ و علی و حسن و حسین و فاطمه علیها السلام) جداگانه نازل شده است.^۱ هیچ‌یک از این روایان نگفته‌اند که آیه «انما» در ذیل آیات همسران پیامبر نازل شده است و کتاب‌های تفسیری و حدیثی شما در ذیل آیه، روایات ام سلمه را نقل کرده‌اند که برای نمونه، به چند حدیث بسنده می‌کنیم.

حدیث اول

جلال‌الدین سیوطی، از علمای ادب و تفسیر اهل سنت در کتاب تفسیر خود به نام درالمنثور، بیست روایت نقل کرده است که مراد از اهل بیت، پنج تن علیهم السلام هستند. از آن جمله می‌نویسد:

وأخرج ابن جرير وابن المنذر وابن أبي حاتم والطبراني وابن مردويه عن أم سلمة رضي الله عنها زوج النبي ﷺ أن رسول الله ﷺ كان بينهما علي منامة له عليه كساء خيبري فجاءت فاطمة رضي الله عنها برمة فيها خزيرة فقال رسول الله ﷺ ادعي زوجك وابنك حسنا وحسبنا،

۱. به لحاظ اختصار، به برخی از مصادر علمای اهل سنت که آیه «انما يريد الله...» را به پنج تن آل عبا نسبت داده‌اند، اشاره می‌کند: أسد الغابة، ابن الاثير، ج ۲، ص ۱۲؛ التاريخ الكبير، البخاری، ج ۹، ص ۲۵؛ المجموع، محیی الدین النووی، ج ۳، ص ۴۶۶؛ مسند احمد، الامام احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۲۵۹ و ج ۶، صص ۲۹۲ و ۳۲۳؛ صحيح مسلم، مسلم النيشابوري، ج ۷، ص ۱۳۰؛ المستدرک، الحاكم النيشابوري، ج ۲، ص ۴۱۶؛ السنن الكبرى، البيهقي، ج ۲، ص ۱۴۹؛ فتح الباري، ابن حجر، ج ۷، ص ۱۰۴؛ درالمنثور، جلال الدين السيوطي، ج ۵، ص ۱۹۸.

فدعتهم، فبینما هم یاکلون إذ نزلت علی رسول الله ﷺ ﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
أهل البیت ویطهرکم تطهیرا﴾
فاخذ النبی ﷺ بفضله ازاره فغشاهم ایاها، ثم أخرج یده من الکساء وأوماً بها إلی السماء،
ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بیتی وخاصتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا قالها
ثلاث مرات.

قالت: أم سلمة رضي الله عنها فادخلت رأسي في الستر، فقلت: يا رسول الله وأنا معكم،
فقال: انك إلی خیر مرتین.^۱

أم سلمه رضي الله عنها همسر پیامبر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ پارچه ای خبیری داشت که
همیشه هنگام خواب، به روی خود می کشید. در این هنگام دخترش فاطمه علیها السلام با کاسه
غذایی وارد شد. رسول خدا ﷺ فرمود: شوهرت علی و فرزندان حسن و حسین را پیش من
بخوان.

و فاطمه علیها السلام هر سه را خواند. با هم مشغول غذا خوردن بودند که آیه ﴿انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا﴾ بر رسول خدا ﷺ نازل شد.
پیامبر ﷺ گوشه پارچه را گرفت و بر سر آنان کشید و دستش را از کساء بیرون آورد و به
طرف آسمان اشاره کرد و فرمود: «خدایا! اینان اهل بیت مخصوص من هستند! خدایا! پلیدی
را از اینان دور کن و اینان را پاک و منزّه گردان» و این جمله را سه بار تکرار کرد.
ام سلمه رضي الله عنها گوید: «من نیز سرم را داخل کساء کردم و گفتم: یا رسول الله! من نیز
از اهل بیت هستم؟ پیامبر ﷺ دو بار فرمود: «تو بر راه خیری».

حدیث دوم

سیوطی به نقل از طبرانی و احمد بن حنبل می نویسد:

قالت أم سلمة رضي الله عنها فرفعت الکساء لادخل معهم فجذبه من یدی وقال انک علی خیر.^۲

۱. تفسیر در المنتور، ج ۵، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۱۹۸؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳.

ام سلمه گوید: «من کسا را کنار زدم تا با آنان همراه شوم، رسول خدا ﷺ آن را از دستم کشید و فرمود: تو بر راه خیری.»

حدیث سوم

قندوزی می‌نویسد:

فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: أَنَا أَدْخَلْتُ مَعَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهَا: فِي مَكَانِكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، أَنْتِ عَلَى خَيْرٍ وَ
إِنِّي خَاصَّةٌ لِي وَ لَهُمْ.

ام سلمه گفت: یا رسول‌الله، من نیز داخل شوم و با آنان باشم؟ پیامبر فرمود: «تو بر جای خود باش! خدا رحمتت کند که بر خیری و این مقام خاص من و آنان است.»^۱

حدیث چهارم

مسلم نیشابوری از عایشه نقل می‌کند:

(حدثنا) أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ (وَاللَّفْظُ لِأَبِي بَكْرٍ) قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
بَشْرٍ عَنْ زَكْرِيَاءَ عَنْ مَصْعَبِ بْنِ شَيْبَةَ عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ قَالَتْ عَائِشَةُ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةً
وَ عَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَحَلٌ مِنْ شَعْرِ اسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَادْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ، ثُمَّ
جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَادْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي فَادْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲

در صحیح مسلم، از عایشه روایت شده است: در صبح یکی از روزها، پیامبر ﷺ در حالی که پارچه‌ای کتانی از موی سیاه بر دوش او بود، بیرون آمد. آن‌گاه حسن آمد و پیامبر او را داخل پارچه کرد. سپس حسین و فاطمه و علی علیهم‌السلام با فاصله کوتاهی از یکدیگر به ترتیب آمدند و پیامبر هر یک را داخل آن پارچه قرار داد. سپس فرمود: «خدا جز این منظور ندارد که پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و آن طور که خود می‌داند، پاکتان کند.»

۱. ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، ج ۳، ص ۳۶۸؛ أسد الغابة، ابن الاثیر، ج ۲، ص ۱۲، قال أنت علی مکانک انت الی خیر.

۲. صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج ۷، ص ۱۳۰، ح ۲۴۲۴.

نتیجه

با توجه به آنچه گفتیم، آشکار شد اهل‌بیتی که خداوند اراده کرده، از رجس و پلیدی منزّه باشند، همان پنج تن آل عبا هستند که روایات شما نیز آن را بیان می‌کنند.

روایات اهل سنت درباره پنج تن آل عبا

در تأیید روایات قبلی، علمای اهل سنت اضافه کردند که پیامبر ﷺ برای اینکه موضوع «اهل‌بیت» را برای همگان معرفی و ثابت و نهادینه کند، اهل‌بیتی که خداوند اراده کرده پاک گرداند؛ اکثر کتاب‌های اهل سنت نوشته‌اند که پیامبر ﷺ تا نه ماه هر روز قبل از نماز صبح کنار خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام می‌آمد و با صدای بلند می‌فرمود: «السلام علیکم یا اهل‌البیت ورحمة الله وبرکاته»، چنان‌که سیوطی نقل می‌کند:

حدیث اول

وأخرج ابن مردويه عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال لما دخل علي رضي الله عنه بفاطمة رضي الله عنها جاء النبي ﷺ أربعين صباحا إلى بابها، يقول السلام عليكم أهل البيت ورحمة الله وبركاته الصلاة رحمة الله انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا، انا حرب لما حاربتم أنا سلم لم سالمتم.^۱

أبی سعید خدری گوید: هر وقت علی علیه السلام وارد خانه فاطمه علیها السلام می‌شد، پیامبر ﷺ تا چهل روز اول صبح به در خانه فاطمه علیها السلام می‌آمد و می‌گفت: سلام بر شما ای اهل‌بیت و رحمت و برکات خدا بر شما باد! هنگام نماز است؛ خدا رحمتتان کند. بعد این آیه را قرائت می‌کرد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛ «خدا جز این منظور ندارد که پلیدی را از شما اهل‌بیت دور کند و آن‌گونه که خود می‌داند، پاکتان کند». کسی که با شما بجنگد من با او در جنگم و کسی که با شما صلح کند، من با او در صلحم.

۱. تفسیر الدر المنثور، جلال‌الدین سیوطی، ج ۵، ص ۱۹۷.

حدیث دوم

وأخرج ابن أبي شيبة وأحمد والترمذي وحسنه وابن جرير وابن المنذر والطبراني والحاكم وصححه وابن مردويه عن أنس رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ كان يمر بباب فاطمة رضي الله عنها إذا خرج إلى صلاة الفجر ويقول الصلاة يا أهل البيت الصلاة ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱

انس می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ به قصد نماز صبح از خانه خارج می شد، به در خانه فاطمه علیها السلام می آمد و می فرمود: «هنگام نماز است. ای اهل بیت!» آن گاه آیه شریفه تطهیر را می خواند.

حدیث سوم

وأخرج ابن جرير وابن مردويه عن أبي الحمراء رضي الله عنه قال حفظت من رسول الله ﷺ ثمانية أشهر بالمدينة ليس من مرة يخرج إلى صلاة الغداة الا أتى إلى باب علي رضي الله عنه فوضع يده على جنبي الباب ثم قال الصلاة الصلاة ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۲

ابی الحمراء می گوید: هشت ماه با رسول خدا ﷺ در مدینه بودم، در طی این مدت هر گاه برای نماز صبح از خانه بیرون می رفت، به در خانه علی علیه السلام می آمد و دست خود را بر دو طرف [در] می نهاد و می فرمود: «نماز، نماز!» سپس آیه تطهیر را می خواند.

حدیث چهارم

وأخرج ابن مردويه عن ابن عباس رضي الله عنهما قال شهدنا رسول الله ﷺ تسعة أشهر يأتي كل يوم باب علي بن أبي طالب رضي الله عنه عند وقت كل صلاة فيقول السلام عليكم ورحمة الله وبركاته أهل البيت ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ الصلاة رحمة الله كل يوم خمس مرات^۳

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

ابن عباس می گوید: رسول خدا ﷺ در مدت نه ماه هر روز هنگام نماز به در خانه علی علیه السلام می آمد و می فرمود: «سلام بر شما و رحمت خدا بر شما باد ای اهل بیت!» آن گاه آیه تطهیر را می خواند. ایشان روزی پنج بار این عمل را انجام می داد.

حدیث پنجم

و أخرج الطبراني عن أبي الحمراء رضي الله عنه قال رأيت رسول الله ﷺ يأتي باب علي وفاطمة ستة أشهر فيقول ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱ ابی الحمراء می گوید: می دیدم که رسول خدا ﷺ در مدت شش ماه به در خانه علی و فاطمه علیهم السلام می آمد و آیه تطهیر را می خواند.

خلاصه مضمون این پنج حدیث

پیامبر ﷺ هر روز پیش از نماز صبح [تا شش، هشت یا نه ماه] به کنار خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهم السلام می آمد و دستش را به گوشه در می گذاشت و می فرمود: «نماز ای اهل بیت، نماز! خدا اراده کرده است شما اهل بیت را از هر آلودگی بزدايد و شما را پاک گرداند؛ چه پاک کردنی!»

نتیجه بحث

از جمع این روایات و آیات قرآن، به آسانی درمی یابیم اولاً آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...﴾ در ذیل آیات سوره احزاب نازل نشده است و خود این آیه، آیه ای مستقل با شأن نزولی خاص است و کاتبان وحی، در چینش قرآن، این آیه را در آنجا قرار دادند و مراد از آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...﴾ فقط پنج تن آل عبا هستند.

روایت زید بن ارقم

فاضل: من هم این روایتها را خوانده ام، ولی روایتها به اینها ختم نمی شود، بلکه روایتی نیز

موجود است که می‌گوید مراد از «عنکم» و «یطهرکم» در آیه، همسران و نزدیکان پیامبر ﷺ هستند که به قول شما با ضمائر قرآن نیز سازگاری دارد. از آن جمله، به روایت صحابی بزرگ، زید بن ارقم رضی الله عنه احتجاج کرده‌اند که مسلم در صحیح آورده است.^(۱)

احمد: ولی مسلم در ادامه آن روایتی از زیدبن ارقم آورده که می‌گوید زنان پیامبر از اهل بیت او نیستند:

(حدثنا) محمد بن بكار بن الريان حدثنا حسان (يعني ابن ابراهيم) عن سعيد (و هو ابن مسروق) عن يزيد بن حيان عن زيد بن ارقم قال دخلنا عليه فقلنا له: لقد رأيت خيرا. لقد صاحب رسول الله ﷺ وصليت خلفه و ساق الحديث بنحو حديث أبي حيان. غير انه قال «ألا و إني تارك فيكم ثقلين: احدهما كتاب الله عزوجل هو حبل الله. من اتبعه كان على الهدى. و من تركه كان علي ضلالة».

وفيه: فقلنا: من اهل بيته؟ نساؤه؟

قال: لا.

وايم الله! ان المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم يطلقها فترجع إلي ابها و قومها،
أهل بيته أصله، و عصبته الذين حرموا الصدقة بعده.^(۲)

محمد بن بكار بن ريان از حسان و او از سعيد و او از يزيد بن حيان نقل می‌کند. ما بر زید بن ارقم وارد شدیم و به وی گفتیم تو هر آینه به سعادت رسیدی! به خدمت رسول خدا ﷺ رسیدی و پشت سرش نماز خواندی. (مسلم روایت را تلخیص می‌کند) گوید: حدیث را به حدیث ابي حيان رساند. افزون بر حدیث ابن حيان، زید گفت که پیامبر فرمود: آگاه باشید! من دو امر گران‌بها در میان شما [امت] می‌گذارم؛ یکی از آن دو کتاب خداست که آن

۱. صحیح مسلم، باب من فضائل علی بن ابی‌طالب، ح شماره ۳۶ و باب فضائل، ح شماره ۳۴۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۷؛

فضائل الصحابه، نسائی، ص ۲۲.

۲. صحیح مسلم، باب من فضائل علی بن ابی‌طالب، ح شماره ۳۷.

ریسمان خداست، هر کس از آن تبعیت کند، در راه مستقیم قرار گرفته است و هر کس آن را ترک کند، در گمراهی خواهد بود.

در آن حدیث هست که از زید پرسیدیم: اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند؟ آیا همسرانش اهل بیت اویند؟!

زید بن ارقم گفت: نه! به خدا قسم! به همسر «اهل بیت» نمی گویند؛ زیرا همسر، مدتی با انسان زندگی می کند و وقتی طلاق داده شود، نزد پدر و خانواده خود باز می گردد. اهل بیت پیامبر، اصل و ریشه اوست آن فامیل هایی که صدقه بر آنان حرام است.

احمد: روایت زیدبن ارقم آشکارا بیان می کند که به همسر «اهل بیت» نمی گویند؛ اهل بیت هر شخص، فامیل پدری اویند.

در عرف عام نیز اهل بیت هر شخص، ریشه و فامیل های پدری اویند و اینکه انکار شدنی نیست. اما مراد خداوند در آیه تطهیر همه فامیل پدری پیامبر ﷺ نیستند، بلکه خداوند با کلمه «انما» این فامیل پدری پیامبر را نیز مختص کرده و اراده خویش را در پاکی و طهارت، به کسانی که در زیر عبا جمع شده اند، منحصر کرده است. اگر منظور خدا همه فامیل پدری پیامبر ﷺ بود کلمه «انما» نمی آورد. بهترین سند برای اثبات اهل بیت پیامبر، آیات الهی است که از برخی فامیل های پیامبر ﷺ به نیکی یاد نمی کند، مانند ابی لهب و دیگران. البته معقول نیست اگر چند نفر از طایفه ای خوب باشند، ما آن خوبی را به کل طایفه سرایت دهیم. در قرآن شواهد فراوانی داریم که پسر حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام یا همسر حضرت لوط عَلَيْهِ السَّلَام به چه سر نوشتی دچار شدند.

افزون بر این، روایت زیدبن ارقم، در ذیل احادیث ثقلین وارد شده است، نه آیه تطهیر. پیامبرگرامی اسلام ﷺ نه فقط در زمان نازل شدن آیه تطهیر، بلکه تا نه ماه (بنا به گفته علمای اهل سنت) عملاً اهل بیت خویش را معرفی و در فرصت های گوناگون، سفارش اهل بیتش را به امت می کرد.

در کتاب‌های اهل سنت، به طور مفصل به حدیث ثقلین پرداخته شده که ما در بحث قبل به چند نمونه آن اشاره کردیم و از باب یادآوری، به دو نمونه اشاره می‌کنم:

إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدي الثقلين أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي ولن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما.^۱

من دو امر گران‌بها در میان شما [امت] به امانت می‌گذارم. هرگاه پس از من به آنها چنگ بزنید، هرگز گمراه نخواهید شد که یکی بزرگ‌تر از دیگری است (مراد اهمیت هر دو به یک اندازه است).

اول کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین و دوم عترت و اهل بیت من و این دو هرگز از هم جدا شدنی نیستند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، متوجه باشید چگونه پس از من درباره آنها رفتار می‌کنید!

پیامبر خدا ﷺ در روایتی دیگر می‌فرماید:

وإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض سألت ربّي ذلك لهما فلا تتقدموهما فتهلكوا ولا تقصروا عنها فتهلكوا ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم.^۲

و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. (یعنی قرآن بدون اهل بیت و اهل بیت بدون قرآن معنا ندارد) و من از این دو در مقابل خدایم از شما باز خواست می‌کنم.

از اینها جلوتر قدم مگذارید که هلاک می‌شوید و درباره آنها کوتاهی نکنید که هلاک می‌شوید و به اینها چیزی یاد ندهید؛ زیرا آنها عالم‌تر از شمایند.

بنابراین، از احادیث ثقلین و تطهیر به خوبی درمی‌یابیم که اراده خداوند به اهل‌بیتی که مانند قرآن است، تعلق می‌گیرد، نه به همه بستگان پدری پیامبر! به عبارت دیگر

۱. همان.

۲. الصواعق المحرقة، ص ۲۲۸، متقی هندی، احادیث الثقلین؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۹۴۳ - ۹۵۷.

اهل بیت خاص و قرآن، مکمل یکدیگرند؛ اگر یکی نباشد، دیگری معنا و مفهوم پیدا نمی‌کند و اگر این دو را از یکدیگر جدا کنید، از دین چیزی باقی نمی‌ماند. پس نظر خداوند و پیامبر ﷺ از اهل بیت، افراد خاص و محدودی هستند؛ نه همه اهل بیتی که در عرف عام، معلوم و مشهور است!

حال می‌خواهم به ادعای آن عده از علمای شما پاسخ دهم که به سخن زید بن ارقم استناد می‌کنند و معتقدند مراد آیه از اهل بیت پیامبر ﷺ، اصل و خویشان پدری او هستند که صدقه بر آنان حرام شده است. چنین استنادی، استناد به سخن صحابی در برابر سخن پیامبر ﷺ است. (که در اصطلاح علما اجتهاد در مقابل نص می‌گویند که در قول خود علما باطل است.) شخص پیامبر ﷺ در احادیث گوناگونی اهل بیت خویش و مصادیق حقیقی آیه تطهیر را معرفی فرموده است.

برجسته‌ترین نمونه این احادیث، همین حدیث شریف کساء و رفتن پیامبر به درخانه حضرت زهرا و علی علیهما السلام، چندین روز یا چندین ماه و معرفی آنها به عنوان اهل بیت خویش و نیز حدیث ثقلین است که کتاب‌های اهل سنت نیز نوشته‌اند و ما نیز بررسی کردیم. در این احادیث، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را براساس آیه ﴿انما یرید الله...﴾ اهل بیت خاص خود معرفی می‌کند.

با این همه، عده‌ای از علمای متعصب اهل سنت، بدون توجه به ضمائر قرآن و روایات فراوان خود گفته‌اند: مراد از اهل البیت، همسران پیامبر ﷺ هستند! البته برخی از آنها انصاف به خرج داده و روایات ام سلمه و عایشه را که اهل بیت را پنج تن دانسته‌اند، نقل کرده‌اند، ولی پاسخ آن متعصبان را نیز ابن حجر عسقلانی، عالم بزرگ اهل سنت در کتاب «فتح الباری در شرح صحیح بخاری» داده است.

ابن حجر عسقلانی گفته:

اگر مراد از اهل بیت، همسران پیامبر ﷺ باشند، این مقام، فقط مخصوص خدیجه علیها السلام است و لا غیر؛ زیرا حضرت منشأ آن پنج تن است.

عبارت فتح الباری درباره اهل بیت علیهم السلام^۱

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: در کلمه «الْبیت» معنای دیگری نهفته است، زیرا مرجع اهل بیت نبی ﷺ، خدیجه است. أم سلمه در تفسیر آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ گفته است:

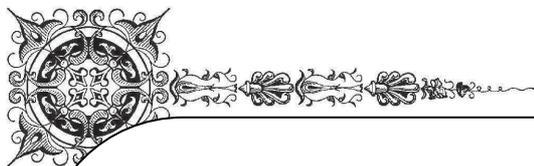
«زمانی که این آیه نازل شد، پیامبر ﷺ فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام را خواند و با کسانی آنان را پوشاند. سپس گفت: خدایا! اینان اهل بیت من هستند...». ترمذی و دیگران نیز این حدیث را این‌گونه نقل کرده و گفته‌اند: ریشه اهل بیت (این چهار تن) فقط خدیجه است؛ زیرا حسنین علیهم السلام از فاطمه علیها السلام هستند و فاطمه علیها السلام دختر خدیجه است و علی علیها السلام از کودکی در خانه خدیجه بزرگ شده و سپس با دختر خدیجه ازدواج کرده است. بنابراین، ریشه اهل بیت به خدیجه می‌رسد و به هیچ‌یک از همسران رسول خدا ﷺ بر نمی‌گردد!^۲ فاضل: با اینکه مشغله بسیاری در کاروان داشتید، از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید، ممنونیم؛ اگر امکان دارد چند شب دیگر که در مدینه هستید نیز این فرصت را به ما بدهید تا دلایل شیعه را درباره مسائل اختلاف عقیدتی بدانیم! از شما صمیمانه تشکر می‌کنم.

احمد: اشکال ندارد. در خدمت شما هستیم.

۱. وفي ذكر البيت معنى اخر لان مرجع اهل بيت النبي صلى الله عليه وسلم إليها خديجة لما ثبت في تفسير قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾.

قالت أم سلمة: لما نزلت، دعا النبي صلى الله عليه وسلم فاطمة و عليا و الحسن و الحسين، فجللهم بكساء فقال: اللهم هؤلاء أهل بيتي. الحديث. أخرجه الترمذی و غيره. و مرجع أهل البيت هؤلاء، إلى خديجة، لان الحسنين من فاطمة و فاطمة بنتها و علي نشأ في بيت خديجة و هو صغير ثم تزوج بنتها بعدها فظهر رجوع أهل البيت النبوي إلى خديجة دون غيرها.

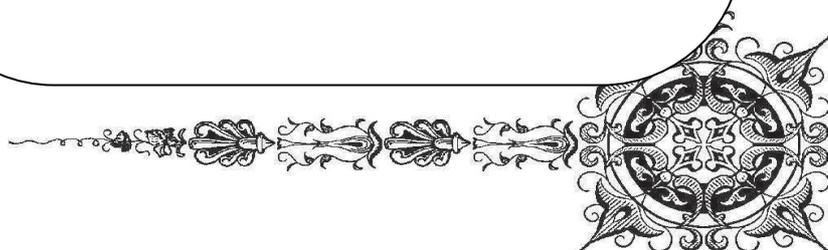
۲. فتح الباری، ابن حجر، ج ۷، ص ۱۰۴.



جلسه چهارم

ذکر نشدن نام امامان علیهم السلام

در قرآن



روز چهارم پس از نماز عشا دوباره آقای فاضل و اسحاق آمدند و پس از مختصر پذیرایی، بحث شروع شد.

فاضل: اگر مراد شما از اهل بیت که حق شفاعت دارند، دوازده امام شما و به قول شما از طرف خداوند وصی بلا فصل پیامبر ﷺ هستند، چرا خداوند با اسم، آنان را در قرآن معرفی نکرده است؟ و اگر بگویید: خداوند در ذیل آیات به آنها اشاره کرده است، خواهیم گفت: مگر می شود خداوند موضوع به این مهمی را در لفافه قرار داده و مسلمانان را گرفتار اختلاف کرده باشد؟

احمد: برادر عزیزم! پرسش جالبی را مطرح کردی که پرسش اصلی و مشکل بسیاری از برادران اهل سنت است.

فاضل: بله همین طور است.

احمد: آقای فاضل! روش آموزشی قرآن، بیان کلیات و اصول عمومی است. تشریح مصادیق و جزئیات اغلب، بر عهده پیامبر گرامی ﷺ است. رسول خدا ﷺ نه تنها مأمور به تلاوت قرآن بود، بلکه در تبیین آن نیز مأموریت داشت، چنان که می فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۴۴)

و ما این ذکر قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است، برای آنها روشن سازی و شاید اندیشه کنند.

در این آیه دقت کنید! خداوند می فرماید: «لتبیین» و نمی گوید: «لتقرأ» یا «لتتلو» و این نشانه آن است که پیامبر ﷺ افزون بر تلاوت، باید حقایق قرآنی را نیز روشن کند.

بنابراین، انتظار اینکه مصادیق و جزئیات در قرآن بیاید، مانند این است که انتظار داشته باشیم، همه جزئیات در قانون اساسی کشور بیان شود. اکنون برخی از روش‌های خداوند در قرآن را در بیان معرفی افراد بیان می‌کنیم.

روش‌های قرآن در معرفی افراد

۱. معرفی به نام

گاه شرایط ایجاب می‌کند که خداوند فردی را به نام معرفی کند، چنان‌که می‌فرماید: ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...﴾؛ «بشارت‌دهنده به رسولی که پس از من می‌آید و نام او احمد است». (صف: ۶)

در این آیه، حضرت مسیح، پیامبر پس از خویش را به نام، معرفی و قرآن نیز آن را از حضرتش نقل می‌کند، ولی نتیجه چه شد؟ آن شد که بنی‌اسرائیل خود عیسی علیه السلام را ساحر بدانند!

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ (صف: ۶)
و [به یاد آورید] هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، درحالی که تصدیق‌کننده کتابی که پیش از من فرستاده شده (تورات) هستم و بشارت‌دهنده به رسولی که پس از من می‌آید و نام او احمد است. هنگامی که او با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: این سحری است آشکار.

۲. معرفی با عدد

گاهی شرایط ایجاب می‌کند که خداوند، افرادی را با عدد معرفی کند، چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...﴾ (مائده: ۱۲)

و خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرگروه برانگیختیم.

۳. معرفی با صفت

در قرآن گاه شرایط ایجاب می‌کند که خداوند فرد مورد نظر را با اوصاف معرفی کند؛ چنان‌که پیامبر خاتم را در تورات و انجیل، با صفاتی معرفی کرده است.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...﴾ (اعراف: ۱۵۷)

با توجه به این روش، اینکه از دوازده امام با ذکر نام واسامی پدر و مادر در قرآن یاد شود، انتظاری بی‌جاست؛ زیرا گاه مصلحت در معرفی به نام است و گاه معرفی به عدد و گاه معرفی با اوصاف.

اگر این اصل را بپذیریم و بگوییم خداوند باید تمامی مسائل اختلافی را در قرآن بیان کند، تا مسلمانان دچار تفرقه نشوند در این صورت باید صدها مسئله کلامی، عقیدتی، فقهی و تشریحی در قرآن بیان شده باشد، درحالی‌که خداوند در قرآن درباره آنها به طور صریح و قاطع که ریشه‌کن‌کننده نزاع باشد، سخن نگفته است، مانند:

الف) صفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر ذات؟

ب) حقیقت صفات خیری مانند استوای بر عرش چیست؟

ج) قدیم یا حادث بودن کلام خدا.

د) جبر و اختیار.

ه) حتی در مسائل فقهی مانند آیه وضو که عمده مشکل مسلمانان شده است.

هر چند در آیات قرآن به این مسائل و امثال آنها اشاره شده، ولی آن چنان شفاف و قاطع که اختلاف‌ها را از میان بردارد، بیان نشده است. حکمت این مسئله در این است که آیات قرآن، مردم را به فکر و دقت در مفاد آیات دعوت می‌کند، بیان قاطع همه مسائل، به گونه‌ای که همه مردم را راضی کند، بر خلاف این اصل است.

احمد: آقای فاضل! شما تصور می کنید اگر نام امام یا امامان در قرآن می آمد، اختلاف میان شیعه و سنی از بین می رفت؟

فاضل: بله، این گونه بر همگان تکلیف مشخص می شد و مجبور به اطاعت بودند.

احمد: آقای فاضل! معرفی به نام، برطرف کننده اختلاف نیست! این اصل کلیت ندارد؛ زیرا در موردی به نام تصریح شده، ولی اختلاف نیز از بین نرفته است. برای نمونه بنی اسرائیل، از پیامبر خود خواستند فرمانروایی برای آنان از جانب خدا تعیین کند تا تحت امر او به جهاد پردازند و زمین های غصب شده خود را بازستانند و اسیران خود را آزاد کنند، آنجا که گفتند: ﴿إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّنَا لَئِمَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا لَنُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾ «به پیامبر خود گفتند: زمامدار [و فرماندهی] برای ما تعیین کن تا در راه خدا پیکار کنیم». (بقره: ۲۴۶)

پیامبر آنان، به امر الهی فرمانروا را به نام معرفی کرد و گفت: ﴿إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾ «خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث کرده است». (بقره: ۲۴۷)

با اینکه نام فرمانروا با صراحت گفته شد، آنان زیر بار نرفتند و به اشکال تراشی پرداختند و گفتند: ﴿أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ...﴾ «چگونه او بر ما حکومت کند با اینکه ما از او شایسته تریم و او ثروت زیادی ندارد؟!» (بقره: ۲۴۷)

این امر، بر آن دلالت دارد که ذکر نام برای رفع اختلاف کافی نیست، بلکه باید موقعیت جامعه، آماده پذیرایی باشد. چه بسا ذکر اسامی پیشوایان دوازده گانه، سبب می شد آزمندان حکومت و ریاست، به نسل کشی پردازند تا از تولد آن امامان جلوگیری کنند. این مسئله چندین بار در تاریخ تکرار شده است، از جمله:

الف) درباره حضرت موسی عليه السلام رخ داد، چنان که آمده است:

صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله موسی زنده شد

ب) درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنوز آن حضرت به دنیا نیامده بود که یهود تصمیم گرفتند پدرش عبدالله را از بین ببرند تا پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا نیاید.

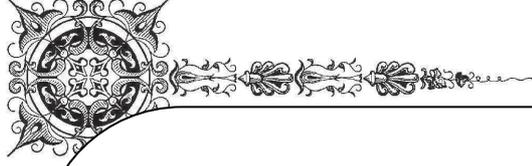
ج) درباره حضرت مهدی عجل الله فرجه که به نسب و خاندان ایشان اشاره شد،^۱ حساسیت‌های فراوانی پدید آمد و خانه حضرت عسکری علیه السلام مدت‌ها تحت نظر و مراقبت بود تا فرزندی از او به دنیا نیاید و در صورت تولد، هر چه زودتر به حیات او خاتمه دهند.

در پایان یادآور می‌شویم:

همان‌گونه که گفته شد، قرآن بسان قانون اساسی است. انتظار اینکه همه چیز در آن آورده شود، کاملاً بی‌مورد است. نماز و روزه و زکات که از عالی‌ترین فرایض اسلام است، به صورت کلی در قرآن آمده، ولی جزئیات آن از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته شده است.^(۲) بحث پایان یافت و بحث جلسه شب پنجم نیز مشخص شد و قرار بر این شد که درباره خلافت صدیق بحث شود.

۱. قال الشعرانی فی کتاب البیواقیت والجواهر فی بیان عقائد الأكابر، ج ۲، ص ۱۲۸ عبارة الشيخ محی الدین فی الباب السادس والستین وثلاثمائة من الفتوحات: واعلموا أنه لا بد من خروج المهدي عليه السلام، لكن لا يخرج حتى تمتلئ الأرض جوراً وظلماً فيملؤها قسماً وعدلاً... وهو من عترة رسول الله صلی الله علیه و آله من ولد فاطمة رضي الله عنها، جده الحسين بن علي بن أبي طالب، و والده الإمام حسن العسکری ابن الإمام علي النقی بالنون ابن الإمام محمد التقی بالتاء ابن الإمام علي الرضا ابن الإمام موسى الكاظم ابن الإمام جعفر الصادق ابن الإمام محمد الباقر ابن الإمام زين العابدين علي بن الحسين ابن الإمام علي بن أبي طالب رضي الله تعالى عنهم، يواطئ اسمه اسم رسول الله صلی الله علیه و آله، يبايعه المسلمون بين الركن والمقام، يشبه رسول الله صلی الله علیه و آله في الخلق بفتح الخاء، وينزل عنه في الخلق بضمها، إذ لا يكون أحد مثل رسول الله صلی الله علیه و آله في أخلاقه... الهداية، الشيخ الصدوق، ص ۴۰.

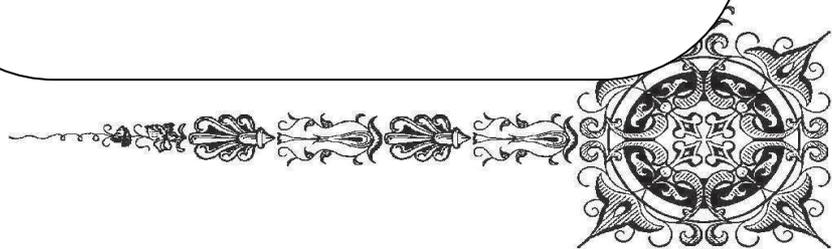
۲. این سؤال با استفاده از بیانات حضرت آیت الله العظمی سبحانی حفظه الله پاسخ داده شد.



جلسه پنجم

لقب صدیق برای ابوبکر یا

امیر مؤمنان علی علیه السلام



روز پنجم پس از نماز عشا دوباره آقای فاضل و اسحاق آمدند و پس از مختصر پذیرایی بحث شروع شد.

فاضل: بحث امروز را اختصاص دهیم به این پرسش که چرا شما شیعیان، به خلافت صدیق اکبر (ابوبکر) قایل نیستید؟!

احمد: آقای فاضل! چرا شما اهل سنت به خلیفه اول، «صدیق اکبر» می‌گویید؟ در حالی که این فضیلت مخصوص علی بن ابی طالب علیه السلام است. در روایاتی که کتاب‌های خودتان نیز نقل کرده‌اند، از حضرت علی علیه السلام به عنوان صدیق اکبر یاد کرده‌اند. برای مثال، محب طبری در کتاب ریاضش نقل کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را صدیق نام نهاد. همچنین در صفحه ۱۵۵ ریاضش از خجندی نقل کرده است که علی علیه السلام به «یعسوب الامه» و «صدیق اکبر» ملقب بود. ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: صدیقون سه نفر بودند: حزقیل؛ مؤمن آل فرعون، حبیب النجار؛ رفیق آل یاسین و علی بن ابی طالب علیه السلام.

این مطلب را ابونعیم در کتاب المعرفة و ابن عساکر از ابی لیلی، آورده و افزوده‌اند که علی، افضلشان بود.^۱

۱. (قوله) لصدیق. یعنی به امیر المؤمنین صلوات الله علیه وهو صدیق هذه الأمة وذلك لقبه الخاص، قال محب الدين الطبري في رياضه: إن رسول الله صلی الله علیه و آله سماه صديقا وقال في، ص ۱۵۵: قال الخجندی: وكان يلقب بيعسوب الأمة وبالصدیق الأكبر. وهناك أخبار كثيرة نذكر بعضها. أخرج ابن النجار وأحمد في المناقب عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه و آله الصدیقون ثلاثة: حزقیل مؤمن آل فرعون وحبیب النجار صاحب آل یاسین وعلی بن أبی طالب. وأخرجه أبو نعیم في المعرفة وابن عساکر رحمهم الله

هر کس این لقب را به خود نسبت دهد، مفتری یا کذاب است. صحاح و کتاب‌های معتبر شما نیز این گونه نقل کرده‌اند:

عباد بن عبدالله الأسدي قال قال علي رضي الله عنه: أنا عبد الله وأخو رسول الله وأنا الصديق الأكبر لا يقو لها بعدي إلا كاذب، أمنت قبل الناس بسبع سنين وفي لفظ جمع من الحفاظ: لا يقو لها بعدي إلا كذاب مفتر، ولقد صليت قبل الناس سبع سنين.^(۱)

عباد بن عبدالله أسدی گوید: علی رضي الله عنه فرمود: «من عبدالله و برادر رسول خدا و صدیق اکبرم. پس از من هیچ کس این لقب را به خود نسبت نمی‌دهد مگر اینکه دروغ گو، یا افترا زننده باشد. من هفت سال پیش از مردم ایمان آورده‌ام».

جمع زیادی از حافظان قرآن نیز نقل کرده‌اند که حضرت علی رضي الله عنه فرمود:

پس از من هیچ کس این لقب را به خود نسبت نمی‌دهد مگر اینکه دروغ گو، یا افترا زننده باشد، من هفت سال قبل از مردم، نماز خواندم.

از دیگر سو از پیامبر صلى الله عليه وآله نیز یک حدیث صحیح وجود ندارد که آن حضرت به ابوبکر لقب «صدیق» داده باشد. هر چند برخی کتاب‌های علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که این

عن أبي لیلی، وزادا فی لفظهما: وهو أفضلهم. وأخرجه محب الدين الطبري فی الرياض، ج ۲، ص ۱۵۴؛ الكنزی فی الکفاية ۴۷ بلفظ أبي لیلی، والسیوطی فی جمع الجوامع کما فی ترتیبه ۶ ص ۱۵۲ وابن حجر فی الصواعق، ص ۷۴، به لفظ ابن عباس و ص ۷۵ به لفظ أبي لیلی. عن رسول الله صلى الله عليه وآله إن هذا أول من آمن بي، وهو أول من يصفحني يوم القيامة، وهو الصديق الأكبر، وهذا فاروق هذه الأمة، يفرق بين الحق والباطل، وهذا يعسوب المؤمنين. أخرجه الطبراني عن سلمان وأبي ذر. والبيهقي والعدني عن حذيفة والهيثمي فی المجمع، ج ۹، ص ۱۰۲ والحافظ الكنزی فی الکفاية ۷۹ من طريق الحافظ ابن عساکر وفي آخره: وهو بابي الذي أوتي منه وهو خليفتي من بعدي. وذكره باللفظ الأول المتقي الهندي فی إكمال كنز العمال ۶ ص ۵۶.

۱. خصائص النسائي، ص ۳؛ السنة لابن أبي عاصم، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۷، المعرفة لأبي نعيم، العقد الفريد، ج ۲، ص ۲۷۵، تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۳۱۲؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۵۵؛ الاستيعاب، ج ۲، ص ۴۶۰؛ شرح ابن أبي الحديد، ج ۳، ص ۲۵۷ من طريق الحافظ ابن أبي شيبه مسندا، فرايد السمطين في الباب ال ۴۹، مطالب السئول ۱۹ وقال: كان يقولها في كثير من الأوقات. تاريخ ابن عساکر، تاريخ ابن كثير، ج ۷، ص ۳۳۵؛ كنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۴ عن ابن أبي شيبه والنسائي و ابن أبي عاصم والعقيلي والحاكم وأبي نعيم، الغدير، شيخ أميني، ج ۳، ص ۱۲۱ والغدير اسناد زیادی دارد مراجعه شود.

لقب را پیامبر ﷺ به ابوبکر داده و برخی از آنها حتی می‌گویند خداوند او را به «صدیق» ملقب کرده است! البته برخی کتاب‌های اهل سنت، این ادعا را رد کرده و راوی حدیث را ضعیف شمرده و قائلین به این گونه احادیث درباره ابوبکر را غالی دانسته‌اند! اگر خواستید خود به کتاب‌های اهل سنت مراجعه کنید و صحت و سقم قضیه را دریابید.

عملکرد ابوبکر، منافی با لقب صدیق

احمد: آقای فاضل! لقب صدیق با کاری که ابوبکر مرتکب شد، سازگاری ندارد. به قول علما اسم باید «با مسمی» باشد.

فاضل: ابوبکر چه کار ناپسندی در حق شما کرده است که با این لقب منافات دارد؟

احمد: در حق ما هیچ، ولی در حق پیامبر ﷺ چرا!

فاضل: به پیامبر ﷺ چه نسبت دروغی داده است که این لقب را از او سلب می‌کند؟!

بررسی «حدیث لانورث»

احمد: مگر صحاح شما این حدیث را نقل نکرده‌اند که ابوبکر، پس از رحلت پیامبر ﷺ، کارگران حضرت فاطمه ع را از فدک اخراج کرد. وقتی خبر به فاطمه ع رسید، آمد و به ابوبکر اعتراض کرد و فرمود: «چرا کارگران مرا از زمین‌هایم اخراج کرده‌ای؟! ابوبکر گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقه»؛^۱ «ما گروه پیامبران از خود ارث باقی نمی‌گذاریم. هر چه از ما بماند صدقه است»!

این پاسخ ابوبکر در حالی بود که خداوند در آیات سوره مریم و نمل، ارث بردن پیامبران از یکدیگر را بیان فرموده بود و خود پیامبر ﷺ این آیات را برای مردم قرائت کرده بود:

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۹۶؛ فتح الباری، در شرح بخاری، ابن حجر، ج ۱۲، ص ۶؛ البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ۵، ص ۳۰۶.

آیه اول: زکریا عَلَيْهِ السَّلَامُ دعا می‌کند: «خدایا! همسر من نازا و عقیم است. ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾؛ «تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد». (مریم: ۶۵)

آیه دوم: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾؛ «و سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وارث داوود شد». (نمل: ۱۶)
با وجود این دو آیه در قرآن شریف، ابوبکر چگونه ادعا می‌کند که من از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود: ما گروه پیامبران از خود ارث باقی نمی‌گذاریم و هر چه از ما بماند، صدقه است؟!!

گفته ابوبکر با فرمایش خداوند در دو آیه قرآن، در تعارض است. ابوبکر می‌گوید: من از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود: «ما پیامبران از همدیگر ارث نمی‌بریم»، ولی خداوند می‌فرماید: «پیامبران از یکدیگر ارث می‌برند» و ارث بردن دو پیامبر از یکدیگر را مثال می‌زند.
حال به نظر شما حرف کدام یک را باید باور کنیم؛ کلام خداوند متعال در قرآن مجید و قرائت آیات ارث از قرآن توسط پیامبر یا سخن ابوبکر که کلامش با آیات قرآن مغایرت دارد؟

آیا در دفاع از ابوبکر حاضرید این نسبت ناروا و دروغ و دور از مقام خداوند را به خداوند نسبت دهید یا به خاطر ابوبکر - العیاذ بالله - قرآن را زیر سؤال ببرید؟ یا به پیامبر عظیم الشان اسلام - دور از مقام نبوت - این نسبت را روا بداریم؟!!

فاضل: علمای ما (اهل سنت) پاسخ شما را داده‌اند. ابن کثیر در البداية و النهایة گوید:
علمای رافضه در این مقام، با جهل خود حرف می‌زنند و بعضی از آنها خبر ابوبکر را رد کرده و گفته‌اند که این خبر مخالف قرآن است... استدلالشان به این آیه از چند جهت باطل است. یکی از وجوه این است: قول خداوند که فرموده: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾؛ سلیمان از حکومت و نبوت داوود ارث می‌برد، نه اموالی که ناچیز بود. یا آن‌گاه که زکریا دعا می‌کند، از خدا می‌خواهد وارثی به او بدهد که از او و از آل یعقوب نبوت را به ارث ببرد، نه اموال

دنیا را.^۱

پس ثابت شد که مراد از ارث بردن انبیا در آیات، ارث زمین و امثالهم نبوده است، بلکه مقام انبیا بالاتر از این است که از خداوند درخواست‌های دنیوی داشته باشند. انبیا ارث بردن نبوت و حکومت را از خداوند خواستار بودند.

احمد: آقای فاضل! علمای اهل سنت، به خوبی پاسخ ابن کثیر را داده‌اند.

فخر رازی شافعی مذهب صاحب تفسیر کبیر، از برجسته‌ترین علمای اهل سنت، در

پاسخ ابن کثیر می‌گوید:

لا يمكن حمل ذلك على وراثة العلم و الدين لأن ذلك لا يكون وراثة في الحقيقة بل يكون كسباً
جديداً مبتدأً إنما التوريث لا يتحقق إلا في المال على سبيل الحقيقة.^۲

ممکن نیست آن را به وراثت علم و دین حمل کنیم؛ زیرا علم و دین، وراثت حقیقی نیست.

بلکه کسب جدید ابتدایی است. وراثت حقیقی فقط در مال تحقق پیدا می‌کند. پس مراد

آیات، ارث مال است، نه علم و دین.

بنده نیز پاسخ علمای اهل سنت را با شبهاتی که وارد است، به ترتیب نوشته‌ام و

نوشته‌هایم همراه است. اگر وقت دارید، مروری داشته باشیم.

فاضل: بله وقت دارم.

اسحاق نیز با علاقه زیاد پذیرفت و گفت: این مسائل برایم تازگی دارد و دانستن آن،

خیلی لذت بخش است.

احمد: اکثر کتاب‌های تاریخی و حدیثی شیعه و اهل سنت، نوشته‌اند که ابوبکر در

۱. وقد تكلمت الرافضة في هذا المقام بجهل... وحاول بعضهم أن يرد خبر أبي بكر رضي الله عنه فيما ذكرناه بأنه مخالف للقرآن حيث يقول الله تعالى ﴿وورث سليمان داود﴾ الآية (النمل: ۱۶) وحيث قال تعالى إخباراً عن زكريا أنه قال: ﴿فهب لي من لدنك ولياً يرثني ويرث من آل يعقوب واجعله رب رضياً﴾ (مريم: ۵، ۶). واستدلوا بهم بهذا باطل من وجوه. أحدها: أن قوله: ﴿وورث سليمان داود﴾ إنما يعني بذلك في الملك والنبوة. البداية والنهاية، ابن كثير، ج ۵، ص ۳۱۱.

۲. تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۹، ص ۲۱۰.

جواب فاطمه رضی الله عنها گفت: من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «ما گروه پیامبران از خود ارث باقی نمی‌گذاریم. هر چه از ما بماند، صدقه است».^۱

چند پرسش مهم:

اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین حدیثی فرموده باشد، از چند جنبه باید بررسی شود:

۱. اگر این حدیث درست باشد، چگونه هیچ‌یک از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله این حدیث را از پیامبر نشنیده‌اند و عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و سهم خود (یک هشتم) را مطالبه کردند؟^۲

۲. اگر عثمان این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود، چرا به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله گوشزد نکرد که شما نمی‌توانید از پیامبر صلی الله علیه و آله ارث ببرید؟ حتی خود، نزد ابوبکر رفت و خواسته همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را به او رساند؟ آیا عثمان نیز مانند اهل بیت علیهم السلام و همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله از وجود این حدیث بی‌خبر بود.

ابن کثیر می‌گوید:

این حدیث بر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مخفی بود و آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده بودند تا اینکه

عایشه آنان را خبردار کرد.^۳

فخر رازی که از علمای بزرگ اهل سنت، شافعی مذهب و نسبت به ابوبکر متعصب است، در این باره نکته ظریفی در تفسیرش آورده است. او می‌نویسد: دانستن مسئله ارث پیامبر صلی الله علیه و آله مورد نیاز کسی جز فاطمه، علی رضی الله عنهما و عباس^۴ نبوده است و اینها خود، از علماء اهل دین و از زاهدان روزگار بوده‌اند. بنابراین، ابوبکر به دانستن این مسئله نیازمند

۱. «نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقه»؛ البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ۵، ص ۳۰۶؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۹۶.

۲. موطأ مالک، ج ۲، ص ۹۹۳، ح ۲۷؛ نیل الاوطار، شوکانی، ج ۶، ص ۱۹۶؛ البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ۵، ص ۳۰۶. به نقل از بخاری و مسلم.

۳. «كما خفي على أزواج النبي صلی الله علیه و آله حتى أخبرتهن عائشة بذلك». البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ۵، ص ۳۰۷.

۴. در نظر علمای اهل سنت، عمومی میت در تقسیم ارث مانند اولاد ارث می‌برد، ولی در نظر علمای شیعه، عمو از دسته دوم است با وجود دسته اول، دسته دوم ارث نمی‌برد.

نبوده و به ذهنش نیز خطور نمی‌کرده است که از رسول خدا ﷺ ارث ببرد. پس چگونه زینده رسول خداست که این مسئله را به کسی که نیازمند آن نیست، پیامزد و به کسانی که بیشترین نیاز را به دانستن آن دارند، پیامزد!^۱

۳. اگر این حدیث درست باشد، چرا باید فاطمه عليها السلام با شنیدن این حدیث از ابوبکر، ناراحت شود و بر وی غضب کند. این غضب را اکثر کتاب‌های حدیثی و تاریخی نوشته‌اند.^۲ بخاری در کتاب صحیح خود از مسور بن مخرمه آورده است که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «فاطمه، پاره تن من است. هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است».^۳ بسیاری از علمای اهل سنت نیز از علی عليه السلام نقل می‌کنند: «رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: ای فاطمه! خداوند غضب می‌کند به سبب غضب تو و راضی می‌شود به رضایت تو».^۴ اگر حدیث ارث نرسیدن به خاندان پیامبر، صحیح بود، غضب فاطمه عليها السلام از ابوبکر، ناروا می‌شد؛ حال آنکه فاطمه عليها السلام به ناروا غضب نمی‌کند؛ زیرا غضب او مظهر غضب رسول خداست و غضب پیامبر، مظهر غضب الهی است. در این صورت اگر غضب فاطمه عليها السلام ناروا باشد، در حقیقت غضب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ناحق و نارواست. آن‌گاه غضب الهی از غضب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نیز ناحق می‌شود و این کفر آشکار است. از شأن خداوند دور است که به ناحق غضب کند. همچنین،

۱. (ان المحتاج إلى معرفة هذه المسألة ما كان إلا فاطمة و علی و عباس و هولاء كانوا من أكابر الزهاد و العلماء و اهل الدين و أما ابوبکر فانه ما كان محتاجاً إلى معرفة هذه المسألة البتة لأنه ما كان ممن يخطر بباله أنه يرث من الرسول عليه الصلاة و السلام فكيف يليق بالرسول عليه الصلاة و السلام أن يبلغ هذه المسألة إلى من لا حاجة به إليها و لا يبلغها إلى من له إلى معرفتها أشد الحاجة). تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۹، ص ۲۱۰.

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۹۶، البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ۵، ص ۳۰۶. (رواه أحمد عن يعقوب بن إبراهيم، عن أبيه، عن صالح بن كيسان، عن الزهري عن عروة، عن عائشة أن فاطمة سألت أبابكر بعد وفاة رسول الله ميراثها مما ترك مما أفاء الله عليه، فقال لها أبوبكر: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: «لا نورث ما تركنا صدقة» فغضبت فاطمة و هجرت أبابكر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت).

۳. صحیح بخاری، ج ۵، صص ۲۶ و ۳۶.

۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳؛ اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۲۲؛ اصابه، ابن حجر، ج ۸، ص ۱۵۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۴۱؛ کنز العمال، متقی، ج ۷، ص ۱۱۱.

رسول خدا صلى الله عليه وآله و فاطمه عليها السلام بزرگوارتر از آن هستند که به غیر حق غضبناک شوند.

۴. اگر این حدیث درست باشد، چرا سرانجام ابوبکر در نامه‌ای دستور داد، فدک را به فاطمه عليها السلام باز گردانند؛ نامه‌ای که عمر بن خطاب آن را گرفت و پاره کرد؟^۱
۵. اگر این حدیث حقیقت داشت و باید فدک به عنوان صدقه میان نیازمندان تقسیم می‌شد، چرا عمر بن خطاب در زمان خود حاضر شد فدک را در اختیار علی عليه السلام و عباس بگذارد؟^۲

۶. اگر آن حدیث صحیح بود، چرا پیش از ادعای ابوبکر، هیچ کس از رسول خدا صلى الله عليه وآله چنین روایتی را نشنیده بود؟ چرا همسران آن حضرت و اهل بیت و تنها یادگار پیامبر عظیم الشان اسلام؛ حضرت فاطمه زهرا عليها السلام از وجود این حدیث بی‌خبر بود؟
۷. اگر پیامبر صلى الله عليه وآله چنین نظری داشت، لازم بود اول به وارثان خود خبر دهد؛ زیرا آنها از آن حضرت ارث می‌بردند. چگونه ممکن است به دختر خودش که تنها وارث اوست، خبر ندهد، ولی ابوبکر را از این امر باخبر کند؟ آیا آن‌گاه خود پیامبر صلى الله عليه وآله عامل ایجاد اختلاف در میان امت نیست؟

احمد بن حنبل این رویداد را این‌گونه نقل می‌کنند:

حدثنا عبد الله بن محمد... عن أبي الطفيل. قال: لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله أرسلت فاطمة إلى أبي بكر أ
أنت ورثت رسول الله أم أهله؟

۱. به نقل از: زهرا برترین بانوی جهان، ناصر مکارم شیرازی، ص ۱۲۹؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۹۱؛ فقه قرآن، قطب راوندی، ج ۱، ص ۲۴۸. (فلما ولی ابوبکر أخرج عنها وكلاءها، فأتته فسألته أن يرد عليها، فقال إيتني بأسود أو احمر، فجاءت بأمرير المؤمنين والحسن والحسين و أم ایمن، فشهدوا لها فكتب بترك التعرض، فخرجت والكتاب معها، فلقيها عمر فقال: ما هذا معك يا بنت محمد؟ قالت: كتاب كتبه لي ابن ابي قحافة. قال: فأرينه، فأبت فانتزعه من يدها فنظر فيه ثم تفل فيه ومحاه وخرقه وقال: هذا لان أبيك لم يوجف عليه بخيل ولا ركاب، وتركها ومضى).

۲. صحیح بخاری، باب فضل الخمس؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۹ الی ۲۳۰. به نقل از: زهرا برترین بانوی جهان، ناصر مکارم شیرازی.

فقال: لا بل أهله،

فقلت: فأين سهم رسول الله ﷺ؟

فقال أبو بكر: إني سمعت رسول الله ﷺ يقول: إن الله إذا أطعم نبيا طعمة ثم قبضه جعله للذي يقوم من بعده فرأيت أن أردّه على المسلمين.

قلت: فأنت؟ وما سمعت من رسول الله ﷺ؟^۱

عبدالله بن محمد از ابي طفيل نقل می‌کند: زمانی که رسول خدا ﷺ رحلت کرد، فاطمه کسی را پیش ابوبکر فرستاد که آیا تو از رسول خدا ﷺ ارث می‌بری یا خانواده‌اش؟ ابوبکر گفت: نه، خانواده‌اش ارث می‌برد.

فاطمه عائشة گفت: پس چه شد سهم رسول خدا ﷺ؟

ابوبکر گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: زمانی که خداوند به پیامبری مالی داد، پس از وی به جانشینش می‌رسد. من نیز مصلحت دیدم [فدک را] به مسلمانان بازگردانم. فاطمه گفت: چگونه تو این روایت را از پیامبر ﷺ شنیده‌ای و من از آن بی‌خبرم؟!^۲

بخاری می‌نویسد: «فاطمه از ابوبکر قهر کرد و تا آخر عمر با ابوبکر حرف نزد».^۲

۸. تا زمان پیامبر اسلام ﷺ همه پیامبران الهی علیهم‌السلام، از آدم تا خاتم ﷺ از یکدیگر ارث برده‌اند که خداوند از دو نمونه آن در سوره نمل و مریم یاد می‌کند. پیامبر ما نیز یکی از آن پیامبران است و استثنایی در قرآن نیامده است.

۹. پیامبر خدا ﷺ بر خلاف قرآن سخنی نمی‌گوید، زیرا خود نیز مانند دیگران مأمور عمل به آموزه‌های قرآن است و کلامی بر خلاف کلام خدا بر زبانش جاری نمی‌شود. خداوند در تعریف پیامبرش می‌فرماید:

هرگز یار شما [محمد ﷺ] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است و هرگز از روی هوای

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۴؛ البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ۵، ص ۳۱۰.

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۹۶.

نفس سخن نمی گوید. آنچه می گوید چیزی جز وحی نیست که بر او نازل شده است. خداوند آنچه را وحی کردنی بود، به بنده اش وحی کرد. قلب [پاک او] در آنچه دید، هرگز دروغ نگفت. (نجم: ۲-۴ و ۱۰-۱۱)

داستان عبدالله بن عمرو بن عاص

حدثنا مسدد... عن عبد الله ابن عمرو، قال: كنت أكتب كل شيء أسمع من رسول الله صلى الله عليه وسلم أريد حفظه فنهتني قریش و قالوا: أكتب كل شيء تسمعه و رسول الله صلى الله عليه وسلم بشر يتكلم في الغضب و الرضا فأمسكت عن الكتاب فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فأوماً بأصبعه إلى فيه فقال: اكتب فوالذي نفسي بيده ما يخرج منه إلا حق.^۱

عبدالله بن عمرو بن عاص نیز می گوید: من هر چه از زبان رسول خدا صلى الله عليه وسلم می شنیدم، برای حفظ کردن کلام رسول خدا صلى الله عليه وسلم می نوشتم. قریش (ابوبکر) مرا از این کار منع کردند و گفتند: «هر چیزی که از رسول خدا صلى الله عليه وسلم می شنوی، می نویسی؟! در حالی که می دانی او (رسول خدا) نیز بشر است؛ هم در حال خشنودی و هم در حال عصبانیت حرف می زند».

[پس از آن] از کتابت خودداری کردم. روزی به خدمت رسول خدا صلى الله عليه وسلم رسیدم و جریان منع کردن قریش را عرضه داشتم. حضرت با انگشت خود به دهانش اشاره کرد و فرمود: «بنویس! سوگند به آنکه جانم در دست اوست، از این دهان جز حرف حق خارج نمی شود».

۱۰. اگر پیامبر صلى الله عليه وسلم چنین سخنی (ما پیامبران ارث نمی گذاریم) فرموده باشد، آیا سخن حضرت مخالف قرآن نیست؟ چون عموم آیات ارث را در قرآن، نقض می کند. خداوند در آیات ارث به همه درباره اولاد دستور می دهد: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾؛ «در وصیت کردن، به ورثه آسیب نزنید» (نساء: ۱۱) و پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم از این قانون مستثنی نیست.

۱. سنن أبی داود، ابن الأشعث السجستانی، ج ۲، ص ۷۶، باب فی کتاب العلم، ح ۳۶۴۶؛ المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج ۱، ص ۱۰۴؛ تحفة الأحمودی، المبارکفوری، ج ۷، ص ۳۵۷.

متأسفانه علمای اهل سنت برای اینکه به ابوبکر ایراد وارد نشود، توجیهاتی آورده‌اند که از نظر صاحبان علم، مطرود است.

توجیهات واهی ابن کثیر و پاسخ آنها

ابن کثیر از علمای اهل سنت، برای کلام ابوبکر سه توجیه آورده است:
توجیه اول: به اجماع ثابت شده است که خبر واحد می‌تواند کتاب خدا را تخصیص زند. پس با روایت ابوبکر (نحن معاشر الانبياء...) عموم آیات ارث تخصیص خورده است. اینکه با روایت ابوبکر فقط پیامبر اسلام از این قانون الهی مستثنی شده است یا همه پیامبران الهی، فرق نمی‌کند!^۱

پاسخ توجیه اول

این روایت نه فقط آیات قرآن را تخصیص نمی‌زند، بلکه به دلیل اطلاقی که دارد، کاملاً خلاف قرآن است.

خبر واحدی که قرآن را تخصیص زند، باید سه شرط را دانسته باشد:

الف) خبر، موثق و صحیح باشد.

ب) خبر، مخالف قرآن نباشد.

ج) خبری معارض آن خبر، وجود نداشته باشد؛ یعنی خبر موثق دیگری آن را نفی نکند. اولاً این خبر مخالف آیات قرآن است.

ثانیاً ابن کثیر خود نقل می‌کند که فاطمه ع.ا.س. این حدیث را تکذیب کرد (که ذیل بند شماره ۷ اشاره کردیم) و فرمود: «چطور ادعا می‌کنی از پیامبر ص.ا.س. شنیده‌ای، در صورتی که من از اهل بیتم و چنین حدیثی را از پیامبر ص.ا.س. نشنیده‌ام؟!»
شاید گفته شود چون فاطمه ع.ا.س. در اینجا منفعت می‌برده، تکذیبش اثر ندارد؛ زیرا به

۱. البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ۵، ص ۳۱۱.

سود خود، ابوبکر را تکذیب کرده است. در پاسخ باید گفت: ادعای ابوبکر نیز باطل است؛ زیرا او نیز در جعل حدیث سود می‌برده است؛ چرا که با جعل این حدیث از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خواسته حکومت و تصرف فدک را شرعی جلوه دهد.

بر فرض که ابوبکر را صدیق بدانیم، طبق آیه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (احزاب: ۳۲) و آیه ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ (آل عمران: ۶۱) همچنین براساس روایات کتاب‌های اهل سنت که همه به آن اقرار دارند، فاطمه سیده نساء العالمین است. همچنین پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده: «فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ پاره تن من است، هر کس او را بیازارد، مرا آزرده است». بنابراین، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ نیز صدیقه است. پس دو روایت صحیح، با هم تعارض می‌کنند و در آن صورت قاعده اصولی این است: «اذا تعارضتا ساقطا»؛ «وقتی دو خبر مساوی با هم تعارض داشتند، هر دو بی اعتبارند». پس با این اصل، دلیل ابوبکر ساقط است.

توجیه دوم ابن کثیر

ابن کثیر در جای دیگر می‌گوید: «النبی لا یورث» کلمه «النبی» اسم جنس است و همه پیامبران را در بر می‌گیرد. این قول را ترمذی نیز تأیید می‌کند.^۱

پاسخ توجیه دوم

اولاً: اگر «النبی» اسم جنس باشد و همه پیامبران را در برگیرد، این کلام نیز باطل است؛ چون درباره هیچ پیامبری نیست که از ارث گذاشتن برای بازماندگانش منع شده باشد. ثانیاً: اگر روایت «نحن معاشر الانبیاء...» را بپذیریم و در سند و دلالت آن اشکال نکنیم، اشکالی دارد که رد کردنی نیست. این روایت با آیات مبین ارث فرزندان انبیا و پیامبران، متباین است. بنابر احادیث قطعی، روایات متباین با آیه قرآن، زخرف و باطل

۱. وقد تقدم فی رواية أبي سلمة عن أبي هريرة عن أبي بكر أن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: «النبی لا یورث» وهذا اسم جنس یعم کل الانبیاء وقد حسنه الترمذی. البدایة والنهاية، ابن کثیر، ج ۵، ص ۳۱۱.

است. بنابراین، این روایت نمی‌تواند با آیات عمومی ارث، معارضه کند یا آنها را تخصیص بزند.

ثالثاً: آیات ارث تخصیص‌ناپذیر است. در برخی موارد اگر ظاهر قرآن با برهان‌های عقلی و قطعی مخالف باشد، ناچاریم ظاهر قرآن را با آن قواعد عقلی و قطعی توجیه کنیم تا خلاف برهان‌های قطعی نباشد؛ مانند ظاهر آیه ۱۲۱ سوره طه: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ بنابر برهان عقلی و قطعی، پیامبران معصوم هستند. از این رو، باید گفت: مراد از عصیان، ترک اولی است یا امثال آن از توجیهاات دیگر و مورد بحث ما بی‌شک، از آنها نیست. دیگر اینکه اگر بنا بود فرزندان انبیا ارث نبرند، چگونه خداوند در قرآن خلاف آن را نازل کرده است و در میان آیات ارث به نبردن اولاد انبیا، اشاره نشده است.

توجیه سوم ابن کثیر

ابن کثیر سومین بار در توجیه ابوبکر می‌گوید: «مراد در این آیات، وراثت علم و نبوت است که انبیا خواهان آن بودند، نه وراثت مال».^۱

پاسخ فخررازی به ابن کثیر

پاسخ فخررازی شافعی مذهب را پیش از این نقل کردیم که فخر در پاسخ ابن کثیر می‌گوید:

لا يمكن حمل ذلك على وراثه العلم و الدين لأن ذلك لا يكون وراثه في الحقيقه بل يكون كسباً
جديداً مبتدأً، انما التوريث لا يتحقق إلا في المال على سبيل الحقيقه.^۲

ممکن نیست آن را به وراثت علم و دین حمل کنیم؛ زیرا علم و دین وراثت حقیقی نیست، بلکه کسب جدید ابتدایی است. وراثت حقیقی فقط در مال تحقق پیدا می‌کند. پس مراد آیات، ارث مال است، نه علم و دین.

۱.. البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ۵، ص ۳۱۰.

۲. تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۹، ص ۲۱۰.

جواب سرخسی به ابن کثیر

سرخسی از علمای اهل سنت می گوید:^۱

برخی علمای ما به قول پیامبر صلى الله عليه وآله استدلال کردند که فرموده «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً». این سخن رسول خدا به این معنا نیست که پیامبران از یکدیگر ارث مالی نمی‌برند. اگر این گونه معنا شود، برخلاف آیات قرآن است و نعوذ بالله که پیامبر صلى الله عليه وآله برخلاف آیات قرآن کلامی بگوید در صورتی که خداوند به صراحت در سوره مریم و نمل، ارث بردن مالی پیامبران از یکدیگر را بیان می‌کند. بنابراین، مراد حضرت این است که اگر ما چیزی را وقف کنیم، وارث ما از موقوفات ما ارث نمی‌برد؛ زیرا آن موقوفات، صدقات است.

از این رو، وقتی فاطمه عليها السلام ادعا کرد که فدک نحله (هبه) پدرم است و یک مرد و یک زن شاهد آورد، ابوبکر گفت: یک مرد به مرد یا یک زن به زن اضافه کن تا حرفت را بپذیرم. چون فاطمه عليها السلام شاهدان دیگری پیدا نکرد، دوباره دعوی دیگری کرد و فرمود: «چه کسی از شما ارث می‌برد؟» ابوبکر گفت: اولادم. فاطمه عليها السلام گفت: «اولاد شما از شما ارث می‌برد، ولی من نمی‌توانم از رسول خدا صلى الله عليه وآله ارث ببرم؟» ابوبکر گفت: من از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که فرمود: ما پیامبران وقتی اموالی برای صدقه گذاشتیم، ورثه ما ارث نمی‌برد. پس درمی‌یابیم آنچه باقی مانده بوده، صدقه بوده، نه اموال!

۱. المبسوط، السرخسی، ج ۱۲، ص ۲۹ و ۳۰. (واستدل) بعض مشايخنا رحمهم الله بقوله عليه الصلاة والسلام إنا معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة فقالوا معناه ما تركناه صدقة لا يورث ذلك عنا وليس المراد أن أموال الأنبياء عليهم الصلاة والسلام لا تورث وقد قال الله تعالى وورث سليمان داود وقال تعالى فهب لي من لدنك وليا يرثني ويرث من آل يعقوب فحاشا ان يتكلم رسول الله صلى الله عليه وآله بخلاف المنزل فعلى هذا التأويل في الحديث بيان أن لزوم الوقف من الأنبياء عليهم الصلاة والسلام خاصة بناء على أن الوعد منهم كالعهد من غيرهم. ولكن في هذا الكلام نظر فقد استدل أبو بكر رضي الله عنه على فاطمة رضي الله عنها حين ادعت فدك بهذا الحديث على ماروى انها ادعت ان رسول الله صلى الله عليه وآله وهب فدك لها وأقامت رجلا وامرأة فقال: أبو بكر رضي الله تعالى عنه ضمي إلى الرجل رجلا أو إلى المرأة امرأة فلما لم تجد ذلك جعلت تقول من يرثك فقال أبو بكر رضي الله تعالى عنه أولادى فقالت فاطمة رضي الله تعالى عنها أيرثك أولادك و لا أرث أنا من رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: أبو بكر رضي الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول أنا معشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة فعرفنا أن المراد بيان ان ما تركه يكون صدقة و لا يكون ميراثا عنه.

پاسخ به سرخسی

کلام سرخسی از چند جنبه قابل بررسی است. وی در مرحله اول، علمش را بر تعصبش برتری داده و ادعای پوچ و تو خالی علمای اهل سنت را رد و اقرار کرده است که محال است پیامبر ﷺ بر خلاف آیات نازله سخنی گفته باشد. از کلام وی تقدیر می‌کنیم؛ زیرا کلام علمی و منطقی و متینی است.

البته سرخسی بدون اینکه با دلیل ثابت کند فدک و زمین‌های اطراف مدینه و غیره، اموال وقفی بوده، به توجیه رفتار غیر علمی ابوبکر پرداخته و یک جانبه قضاوت کرده است. وی چیزی را ادعا کرده که خود ابوبکر نیز آن را ادعا نکرده است. هیچ کس شک ندارد که ورثه، از ملک موقوفه ارث نمی‌برد. اهل بیت علیهم السلام، عالم‌تر از آن بودند که زمینی را بخواهند که موقوفات پیامبر باشد. سیوطی؛ از بزرگان علمای اهل سنت، در تفسیر در المنثور و ابن کثیر نیز در تفسیرش می‌گوید: بنابر دستور خداوند که فرمود: ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (اسراء: ۲۶)، پیامبر ﷺ زمین‌های فدک را در زمان حیاتش به فاطمه بخشید؛ زیرا ملک خود پیامبر ﷺ بود. خداوند در سوره حشر می‌فرماید:

﴿وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كِنٍّ اللَّهُ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (حشر: ۶)

و آنچه خدا از آنان [یهود] به رسولش باز گردانده [و بخشیده] چیزی است که شما برای به دست آوردن آن [زحمتی نکشیدید] نه اسبی تاختید و نه شتری، ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد، مسلط می‌سازد و خدا بر هر چیز تواناست.

خداوند به رسولش زمین‌های بنی نضیر را بخشید. چون مسلمانان، منطقه بنی نضیر را با جنگ به دست نیاورده بودند، بنابراین، مسلمانان شریک آن اموال نبودند.^۱ چگونه سرخسی می‌گوید: ابوبکر به فاطمه علیها السلام گفت: «دو شاهد آوردی؛ یکی زن

۱. در المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷؛ تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه ۲۶، سوره اسراء؛ سنن أبی داود، ابن الأشعث السجستانی، ج ۲، ص ۲۱.

و دیگری مرد بود. اگر می‌خواهی قوت را بپذیرم، یک مرد یا یک زن دیگر نیز برای شهادت بیاور! بر فرض شهادی پیدا نشد، قاضی باید حکم را تعطیل کند؟ یا حکم بینه این است که اگر قاضی گفته شاهد تنها را کذب بداند، مدعی را قسم دهد تا به جای شاهد دوم قرار گیرد. چرا ابوبکر رضی الله عنه را قسم نداد؟

اگر ابوبکر می‌خواست از شک در بیاید و حقیقت بر او آشکار شود، چرا سوگند فاطمه را به شهادت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه نپذیرد. این درحالی است که پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله در موارد گوناگون، شهادت یک نفر را نیز که احتمال کذب نمی‌داد، می‌پذیرفت. مانند شهادت «خزیمه ذو الشهادتین» که خود سرخسی در جلد ۱۶، صفحه ۱۱۴ کتاب مبسوط خود آورده است. یا شهادت عبدالله بن عمر که بخاری در جلد ۳، صفحه ۱۴۳ آورده است. آیا علی رضی الله عنه از عبدالله بن عمر یا از خزیمه کمتر بود؟ مسلم و بخاری از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه روایت کرده‌اند هنگامی که اموال بحرین را نزد ابوبکر آوردند، جابر نزد ابوبکر بود و به او گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرموده بود: هرگاه اموال بحرین بیاید، مقداری از آن را به تو می‌بخشم. ابوبکر به جابر گفت: برو هر اندازه که پیامبر به تو وعده داده بود، بردار.^۱ آیا علی رضی الله عنه نزد ابوبکر از جابر کمتر بود؟! چرا ابوبکر قول جابر را به تنهایی می‌پذیرد، ولی قول جمعی علی رضی الله عنه و ام‌ایمن رضی الله عنهما و حسن و حسین رضی الله عنهما و حضرت زهرا رضی الله عنها را نمی‌پذیرد! آیا این چند نفر نزد ابوبکر به اندازه جابر اعتبار نداشتند؟ قضاوت را به عهده خوانندگان محترم می‌گذارم.

توجیه دیگر ابن ابی‌الحدید و ابن کثیر

ابوحامد معتزلی (ابن ابی‌الحدید) و ابن کثیر در جای دیگر می‌گویند: خبر ابوبکر، آیه

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۵۸؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۷۵.

وصیت را تخصیص می‌زند، نه آیه ارث را. پیامبر ﷺ با روایت ابوبکر، خود را از وصیت کردن محروم کرده است و نباید پیامبر وصیت کند و وصیت نیز نکرد.

پاسخ ابن ابی‌الحدید و ابن‌کثیر

در پاسخ باید گفت چگونه پیامبر وصیت نکرد، در حالی که کتاب‌های اهل سنت، همه وصیت کردن پیامبر را نوشته‌اند، ولی وصی گرفتن آن حضرت را تحریف کرده‌اند. در کتاب‌های مسلم و بخاری و دیگران آمده است:

اوصیکم بثلاث اخرجوا المشرکین من جزيرة العرب واجيزوا الوفد بنحو ما كنت اجيزهم قال وسکت عن الثالثة أو قالها فانسيتها.^۱

پیامبر ﷺ آنها را به سه چیز وصیت کرد: ۱. مشرکان را از جزیره العرب خارج کنید. ۲. با هیئت‌های وارده، همان‌گونه که من برخورد می‌کردم برخورد کنید و در هنگام سومین وصیت ساکت شد و چیزی نگفت یا گفت و من فراموش کرده‌ام!

گذشته از همه اینها، چنان‌که به نقل از سیوطی و ابن‌کثیر خواندیم فدک مال شخصی پیامبر خدا ﷺ بوده است و به دخترش در حال حیات خود به دستور خداوند بخشیده بود و کارگزاران دخترش در آن زمین‌ها مشغول کار بودند که ابوبکر آنها را اخراج کرد؛ چنان‌که سعدالدین تفتازانی و ابن‌حجر مکی در کتاب‌هایشان آورده‌اند: «انَّ ابابکر انتزع من فاطمة فدکاً»؛ «ابوبکر فدک را از دست فاطمه خارج کرد»!^۲

یعنی اول در دست فاطمه رضی الله عنها بود، ولی ابوبکر آن را به زور گرفت!

نتیجه بحث

از جمع روایات و اسنادی که به آن اشاره شد، چنین به دست می‌آید که روایت «ما پیامبران

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۱؛ ج ۴، ص ۱۲۱؛ مصنف، صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵؛ عبدالرزاق صنعانی، ج ۱۰، ص ۳۶۰؛ مسند

احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲. الصواعق المحرقة، ص ۳۱.

از خود ارث باقی نمی‌گذاریم» را هیچ‌کس از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده بود و علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ام ایمن - رضی الله عنها - که رسول خدا او را از زنان بهشتی شمرده بود، این سخن را انکار کردند و حضرت علی علیه السلام به ابوبکر فرمود: «تو برخلاف قرآن حکم می‌کنی!»

همه اینها مبین این حقیقت است که حدیثی که ابوبکر ادعا کرد و به غیر عمر شاهد دیگری نداشت و هیچ‌کس از امت اسلام این حدیث را نشنیده بود، صحت ندارد. جعل این حدیث فقط برای غصب حکومت و کوتاه کردن دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام از مال دنیا بود؛ زیرا اگر مالی در دست علی علیه السلام بود، خواه نا خواه دور علی علیه السلام را نیز می‌گرفتند و برای حکومت ظاهری آنها خطرناک بود. به همین دلیل ابوبکر با ترفند خود این حدیث را جعل کرد. آیا بزرگ‌تر از این دروغ و دروغگویی در تاریخ سراغ دارید؟!

آقای فاضل! و لو به قول شما از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی بن ابی طالب علیه السلام یا ابوبکر یا دیگران، نص خاصی وجود نداشته باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله امت را به خود امت سفارش کرده باشد که پس از من، یک نفر را تعیین و به او اقتدا کنید! آیا شخصیتی مثل ابوبکر را می‌توان به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفت؟

خواندن اوراق تمام شد و با تمام شدن سکوت مطلق مجلس را فرا گرفت. فاضل و دوستش اسحاق، سر به‌زیر انداختند. گویا با دریایی از غم روبه‌رو شدند. راه فرار بسته شده بود، دیگر امیدی به پیروزی خود نداشتند و مانده بودند با این وقایع پیش‌آمده مرا چگونه هدایت کنند. آقای فاضل قول داده بود با دلیل ثابت کند که شیعیان مشرکند، ولی

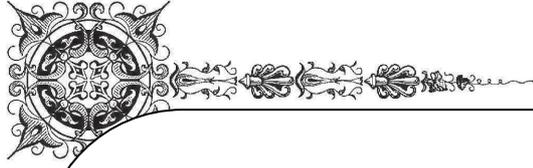
۱. لسان المیزان، ابن حجر، ج ۲، صص ۱۳۷ و ۱۳۸. (وفیه اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم، اخرجہ الدارقطنی فی غرائب مالک والخطیب فی الرواة عن مالک من طریق الحسن بن مهدی ابن عبدة المروزی عن محمد بن احمد السکونی عن بکر بن عیسی المروزی ابی یحیی عن جمیل به قال الدارقطنی لا یثبت عن مالک ورواته مجهولون، قلت، و ذکره ابن ابی حاتم (ابن یزید) عن ابی شهاب الحنات وعنه احمد بن عبد الله ابن قیس بن سلیمان بن شریک المروزی وقال سألت ابی عنه فقال لا اعرفه کذا اورده النبائی فی ذیل الکامل وقد تقدم جمیل بن یزید اوله تحتانیة فتبین انه غیر الراوی عن مالک).

با پاسخ‌های احمد، خود، میان زمین و آسمان معلق مانده بود. مدتی به زمین خیره شد. رفیقش چشم به صورت او دوخته بود. گویا با زبان بی‌زبانی می‌پرسید چه کنیم؟! سرانجام فاضل سر بلند کرد. با لبانی لرزان از عصبانیت گفت: به من مهلت دهید تا با اساتید فن صحبت کنم و راه چاره بیابم! فردا هم با پاسخ این بحث و هم با یک سی دی نزدت می‌آیم تا با چشم خود شرک شیعیان را ببینی!

احمد: منتظر می‌مانم، ولی به شرط اینکه ساعت دیدار بعدی را تعیین کنیم؛ زیرا فردا شب من نمی‌توانم در خدمت شما بزرگواران باشم. جلسه دارم.

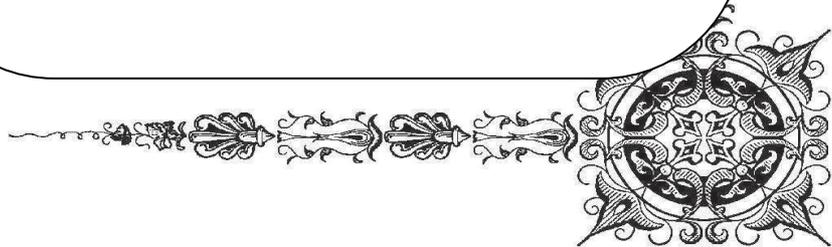
فاضل: فردا سر ساعت پنج بعدازظهر می‌آییم.

احمد: اشکال ندارد. در خدمتتان خواهم بود انشاءالله!



جلسہ ششم

پاسخ عالمان و ماہی بہ
«حدیث لا نورث»



ساعت پنج بعدازظهر آمدند. آقای فاضل با خود سی دی اثبات شرک شیعیان را آورده بود. فاضل: این سی دی را بعداً مشاهده کنید و درباره آن در جلسه بعد صحبت می‌کنیم. احمد: باشد آماده‌ام تحقیق و جست‌وجویت را درباره نسبت‌دادن لقب صدیق بشنوم. قرار بود با اساتید فن صحبت کنید و نتیجه آن را به من بگویید. فاضل: وقت نکردم. بماند دفعه دیگر به طور مفصل بحث می‌کنیم. احمد: دوست ندارم خدای نکرده، شما را نیز به بی‌صداقتی متهم کنم! مقداری رنگ صورتش تغییر کرد، به فکر فرو رفت. پس از چند لحظه گفت: صبر کن، اکنون پاسخ را می‌دهم، به شرط اینکه صدای شما را از گوشی نشنوند! من به بزرگان فن زنگ می‌زنم تا خود پاسخ را دریافت کنی. احمد: به کدام شخصیت علمی زنگ می‌زنی؟ فاضل: به ابن‌جبرین؛ رئیس علمی و فتوایی عربستان سعودی و یکی از علمای برجسته هیئت فتوایی شهر ریاض. احمد: اگر راست می‌گویی، اول شماره تلفن ایشان را به من بده تا مطمئن شوم که به ایشان زنگ می‌زنی. تلفن ایشان را داد، نوشتم، ولی هر چه شماره گرفت، ایشان گوشی را برداشتند. فاضل: گویا شیفت کاری ایشان نیست. مشغول استراحتند. سپس تلفن شیخ عباد؛ یکی از علمای برجسته فتوایی شهر مدینه و رئیس مفتیان مدینه را گرفت. او هم پاسخ نداد. سپس گوشی پسر شیخ عباد، عبد‌الرزاق را گرفت. او پاسخ داد.

پاسخ عبدالرزاق فرزند شیخ عباد

فاضل به احترام شیخ عبدالرزاق، از جایش برخاست، با احترام خم شد و گفت: السلام علیک یا استاد!

فاضل: استاد! مسئله‌ای برایم عارض شده است، از پاسخ آن ناتوانم. به دادم برسید.
استاد عبد الرزاق: چه شده؟

فاضل: با یکی از طلبه‌های امامیه بحثم شده است، می‌خواستم او را هدایت کنم، ولی خودم به دام افتادم. مرا یاری دهید!

آقای شیخ عبدالرزاق تا شنید که آقای فاضل با علمای امامیه (شیعه) بحث کرده است، شروع به توبیخ او کرد و گفت: مگر به شما نیاموختند که با علمای امامیه (شیعه) مقابله نکنید! مگر نگفتند: اگر شیخی از امامیه را در حال عبور از خیابانی دیدید، حتی اگر کار واجبی در آن خیابان داشتید، برگردید و از کوچه دیگری وارد آن خیابان شوید تا با او روبه‌رو نشوید! چرا به دینت عمل نکردی! توبه کن! توبه کن! توبه کن!

فاضل: بعداً توبه می‌کنم. اکنون گیر افتادم، کمکم کن!

استاد (پس از عصبانیت فراوان) چه می‌گویید؟!

فاضل: می‌گویند: ابوبکر راستگو نبوده و از قرآن دلیل می‌آورد.

استاد (با عصبانیت بیشتر) توبه کن! توبه کن! توبه کن! این کلمه (ابوبکر راستگو نیست) را بر زبان جاری نکن!

فاضل معذرت خواهی کرد و گفت: استاد. بعداً توبه می‌کنم. الآن درمانده‌ام. جوابم بده!

استاد: دلیلش چیست؟

فاضل: می‌گویند: این روایت ابوبکر که «نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقه»، مخالف قرآن است. خداوند در آیات سوره مریم و نمل، ارث^۱ بردن پیامبران از یکدیگر

۱. ر.ک: مریم: ۵ و ۶؛ نمل: ۱۶.

را بیان می‌کند. بنابراین، چگونه ابوبکر می‌گوید: پیامبر ﷺ گفته است ما پیامبران از همدیگر ارث نمی‌بریم!؟

استاد باتردید گفت: ممکن است پیامبران در قدیم ارث می‌بردند، ولی اکنون پس از خبر ابوبکر، ارث نمی‌برند. سپس تلفن را قطع کرد.

فاضل از اینکه نتوانسته بود به جوابی درست و حسابی برسد، ناراحت بود. از یک سو نزد احمد تحقیر شده بود و عذاب می‌کشید و از دیگر سو نتوانسته بود او را قانع کند. حیران مانده بود. احمد به یاد حدیثی از رسول خدا ﷺ افتاد که می‌فرمود: «هرکس در گرفتاری‌ها به داد مسلمانی نرسد، مسلمان نیست». فوراً به عنوان تسلی به داد فاضل رسید. احمد: زیاد فکر نکن! دنیا که به آخر نرسیده است. معلوم شد آن آقا اطلاعاتی نداشت. خواست با تحقیر شما، از مسئله فرار کند. نگران نباش! خدا بزرگ است. سوهانی (شیرینی قمی) داشتم. تعارف کردم بخورد ولی بسیار ناراحت بود و نخورد. فاضل: صبر کن! الآن به کسی زنگ می‌زنم حتماً پاسخت را می‌گیری. احمد: آن شخص کیست و چه سمتی دارد؟

فاضل: ایشان آقای دکتر ابراهیم رحیلی رئیس دانشگاه اصول‌الدین مدینه است. ^۱ سپس شماره‌اش را به من داد و بعد شماره را گرفت، اما ای کاش هیچوقت شماره را نگرفته بود! آقای دکتر نیز وقتی فهمید که فاضل با یک شیعه بحث کرده و مغلوب شده و درباره ابوبکر بحث شده است، هر چه از دهانش در آمد، به او گفت. آخرین کلمه‌ای که فاضل با التماس از دهان ایشان شنید، همان کلمه «یمكن فی القديم يرث و الآن لا يرث» بود. مدتی سرش را پایین انداخت. بعد سرش را بلند کرد و با صدای بلند به آنان ناسزا گفت. احمد: صبر داشته باش و ناسزا نگو! کم توفیق می‌شوی.

فاضل: من خیال می‌کردم، این دو نفر در روی زمین، خداوند علمند. نتوانستند پاسخ

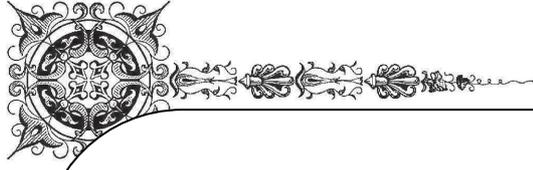
۱. دکتر ابراهیم رحیلی هر شب میان نماز مغرب و عشا در زیر چادرهای دومی داخل مسجد النبی ﷺ جلسه درس دارد.

تو را که اقرار می‌کنی یکی از طلبه‌های کوچک ایران هستید، بدهند. پس چگونه می‌توانند در مقابل علمای طراز اول شیعه دوام بیاورند؟

اما نگران نباش! پاسخ تو بماند برای سفر بعدی شما. من تا آن موقع پاسخ شما را خواهم داد. فعلاً خداحافظ. شما نیز این سی‌دی را ببین! در دیدار بعد، هم درباره محتوای سی‌دی و هم درباره مباحث مطرح‌شده و پرسش‌های دیگر بحث خواهیم کرد ان‌شاءالله! احمد هر دو را تا بیرون هتل بدرقه کرد. در بیرون هتل، اسحاق گفت: من گمان می‌کردم با چند کلمه می‌توانیم همدیگر را قانع کنیم، ولی بحث بسیار عمیق‌تر از این است.

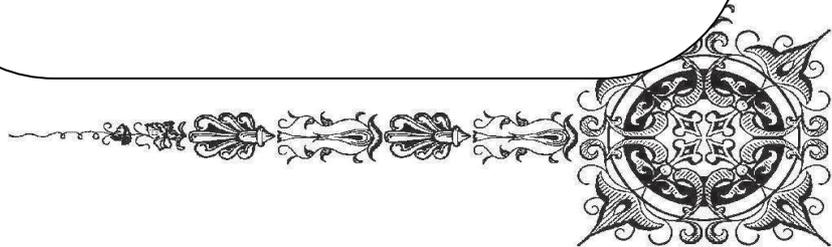
احمد: دیواری که در میان مسلمانان کشیدند، ۲۵ سال طول کشیده است.^۱ شما می‌خواهید در طول یک یا دو روز، این دیوار به این ضخامتی را بردارید؟! سرش را به عنوان تعجب حرکت داد و سپس خداحافظی کردند. ادامه بحث نیز به مسافرت بعدی موکول شد.

۱. از رحلت رسول خدا ﷺ تا به حکومت رسیدن حضرت علی علیه السلام ۲۵ سال طول کشید و ثمره آن ۲۵ سال، در حکومت علی علیه السلام خود را نشان داد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام وقتی به کوفه رسید، به پسرش امام حسن علیه السلام دستور داد: برو در کوچه‌ها اعلان کن سنت قبلی‌ها باطل است. به مسجد جمع شوید تا سنت رسول خدا ﷺ را به شما یاد دهم. امام حسن علیه السلام در حال ابلاغ بود که شخصی به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، گفت: یا علی! صدای مردم را نمی‌شنوی؟! حضرت علی علیه السلام شنید که مردم هروله کنان فریاد می‌زنند: وا عمر! وا عمر!.. دین پایمال شد!! و نگذاشتند امیرالمؤمنین علیه السلام دین را به مردم تبیین کند. حال، این پرسش مطرح است که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواست در کوفه دین را بیان کند؟ پاسخ این است که عمر بن خطاب، بیشتر صحابه را به دلیل احساس خطر کردن از جانب ایران، به آنجا منتقل و شهر کوفه را تأسیس کرده بود و چون دین از زبان صحابه منتقل می‌شد، باید تبیین دین از آنان آغاز می‌شد.



جلسه ہفتم

بررسی اسامی خلفا



دو ماه بعد خداوند توفیق داد و دوباره به زیارت رسول خدا ﷺ نائل شدم. روز دوم تلفن کردم و به آنها خبر دادم که در مدینه هستم. آقای فاضل این بار تنها آمد. پس از احوال‌پرسی و مختصر پذیرایی، بدون اینکه به بحث قبلی اشاره کند، وارد بحث جدید شد.

فاضل: چرا علی [رضی الله عنه] اسامی فرزندانش را ابوبکر، عمر و عثمان گذاشته است؟! اگر خلفای سه‌گانه (ابوبکر و عمر و عثمان) حق علی رضی الله عنه را غصب کرده باشند و اعمال و خلافت آن سه، مورد تأیید علی رضی الله عنه نباشد، بی‌شک، علی رضی الله عنه از آن سه خلیفه ناراضی بوده و از آنان نفرت داشته است. پس چرا اسامی فرزندان خود را از اسامی آن سه خلیفه انتخاب کرده است؟ اگر انسان از شخصی متنفر باشد، بی‌شک، از اسمش نیز متنفر خواهد بود. آیا انتخاب اسامی آن سه خلیفه برای فرزندان خود، نشانه این نیست که آنان هیچ اختلافی با هم نداشتند و با همدیگر دوست بوده‌اند؟

احمد: آقای فاضل! اگر این اسامی اولین بار در تاریخ، برای این سه خلیفه استفاده شده و در این سه نفر علم شده و از این سه نفر به جامعه عرب سرایت کرده باشد، شاید ادعای شما به ذهن خطور کند.

اگر پیش از این سه نفر نیز، این اسامی در آن عصر رایج بوده و حضرت علی ع نیز مانند دیگران اسامی رایج عصر خودش را برای فرزندان انتخاب کرده است، دیگر جای ایراد باقی نمی‌ماند. چون این اسامی در آن عصر رایج بوده و همه حق داشتند از آن اسامی استفاده کنند.

حال بررسی می‌کنیم تا دریابیم این سه اسم، مخصوص این سه خلیفه بوده یا پیش از اینها نیز این اسامی در آن جامعه بوده است.

۱. ابوبکر

اسم ابوبکر در جاهلیت، عتیق بود نه ابوبکر. عده بسیاری به اسلام گرویدند و عتیق نیز به اسلام علاقه‌مند شد. برخی او را پنجمین نفر، برخی یازدهمین نفر و برخی پنجاهمین نفر بر می‌شمرند و حتی عده‌ای می‌گویند پس از عمر بن خطاب مسلمان شده است.^۱ طبری نیز می‌نویسد:

حدثنا ابن حمید قال حدثنا کنانة بن جبلة عن ابراهيم بن طهمان عن الحجاج ابن الحجاج عن قتادة عن سالم بن أبي الجعد عن محمد بن سعد قال قلت لابي أكان أبو بكر أولكم اسلاما فقال لا ولقد أسلم قبله أكثر من خمسين ولكن كان أفضلنا اسلاما.^۲

محمد بن سعد گوید: به پدرم گفتم: حقیقت دارد که می‌گویند ابوبکر، اولین شخص ایمان آورنده به پیامبر است؟ گفت: هرگز! پیش از او پنجاه نفر ایمان آورده بودند، ولی افضل ما در اسلام آوردن، ابوبکر بود.

به هر حال، روزی که عتیق مسلمان شد و کلمه شهادتین بر زبان جاری کرد، پیامبر ﷺ

پرسید: اسمت چیست؟

او گفت: عتیق! یا عبدالعتیق. و برخی نوشته‌اند: عبدالکعبه.

پیامبر ﷺ فرمود: من نامت را عبدالله می‌گذارم. بعد از این نام‌گذاری عتیق یا عبدالکعبه، به عبدالله بن عثمان معروف شد. چون اسم ابی‌قحافه، عثمان بود. وقتی ابوبکر عایشه را به پیامبر ﷺ داد، گویند عایشه باکره بود، ولی زنان دیگر پیامبر ﷺ همگی بیوه بودند. چون بنا

۱. فتح الباری، ج ۷، ص ۱۶.

۲. تاریخ الامم و الملوك، طبری، ج ۲، ص ۶۰.

به قولی فقط این همسر پیامبر باکره بود، به پدرش اَبی بکر لقب دادند؛ یعنی پدر دختر باکره. بنابراین لقب عبدالله بن عثمان ملقب به اَبی قحافه، ابوبکر شد. پس اسم او ابوبکر نبوده است، بلکه پس از مسلمان شدن، از عتیق، یا عبدالکعبه، به عبدالله بن عثمان تغییر نام داد؛ نه به ابوبکر.

۲. عمر

نام عمر در تاریخ، عُمَیر ثبت شده است و کتاب‌هایی از اهل سنت و امامیه آن را ضبط کرده‌اند که ما به دو سند از کتاب‌های علمای اهل سنت بسنده می‌کنیم.

الف) قرطبی؛ مفسر بزرگ اهل سنت در ذیل آیه «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ» از سوره مجادله^۱ می‌نویسد:

زنی که به خدا از شوهرش شکایت کرده بود، خوله دختر ثعلبه بود و شوهرش اوس بن الصامت، برادر عبادة بن صامت بود. روزی عمر بن خطاب با عده‌ای از مردم عبور می‌کردند که با خوله دختر ثعلبه ملاقات کردند. خوله عمر را در کوچه به مدت طولانی نگه داشت و او را موعظه می‌کرد و گفت: ای عمر! تو همان نبودی که نامت عُمَیر بود، بعد عده‌ای تو را عمر صدا کردند؟! بعد عده‌ای امیرالمؤمنین صداقت می‌کنند، یا عمر از خدا بترس و تقوا پیشه کن...^۲

ب) ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه می‌نویسد:^۳

۱. «خدا گفتار [زنی] را که درباره شوهرش با تو گفت‌وگو و به خدا شکایت می‌کرد، شنید».
۲. «التی أشتکت إلى الله هي خولة بنت ثعلبة، وقيل بنت حكيم، وقيل أسمها جميلة. وخولة أصح، وزوجها أوس بن الصامت أخو عبادة بن الصامت، وقد مر بها عمر بن الخطاب رضي الله عنه في خلافته و الناس معه على حمار فاستوقفته طويلاً و وعظته و قالت: يا عمر قد كنت تُدعى عُمَيْرًا، ثم قيل لك عمر، ثم قيل لك أمير المؤمنين، فأتق الله يا عمر» تفسير القرطبي، ج ۱۷، ص ۲۶۹؛ تاریخ المدینة، ابن شبة النمیری، ج ۲، ص ۳۹۴؛ به نقل از عبد البر در الاستیعاب، ج ۴، ص ۲۸۳. (با عبارت هیها یا عمر).
۳. «قال: و قد روی خلیل بن دعلج عن قتادة قال: خرج عمر من المسجد و معه الجارود العبدی فإذ بامرأة برزة علی ظهر الطريق فسلم علیها عمر فردت علیه السلام. فقالت: هیها یا عمر عهدتك وأنت تسمى عُمَيْرًا فی سوق عکاظ ترزع الصبیان بعصاک فلم تذهب الايام حتی سمیت عمر ثم لم تذهب الايام حتی سمیت أمير المؤمنين فاتق الله فی الرعية» الإصابه، ج ۸، ص ۱۱۵.

خلید بن دعلج از قتاده نقل می‌کند: روزی عمر از مسجد با غلام خود جارود خارج می‌شد، ناگهان با زنی در کوچه روبه‌رو شد. عمر به آن زن سلام کرد و آن زن پس از جواب سلام به عمر گفت: بایست عمر! یاد دارم که تو را در بازار عکاظ، آن وقت که با چوب دستی‌ات بچه‌ها را از بازار می‌راندی، عُمیر صدایت می‌کردند. مدتی نگذشت که اسمت را عمر نام نهادی. دوباره مدتی نگذشت که نامت را امیرالمؤمنین نهاده‌ای. ای عمر! درباره رعیت تقوا پیشه کن...!

پس اسم وی عُمیر بوده است، نه عمر.

نویسنده کتاب اسدالغابه، اسامی بیش از بیست نفر از صحابه را به نام عمر به همراه شرح حالشان نوشته است.

چگونگی پیدایش اسم عمر در خاندان اهل بیت پیامبر ﷺ.

ام‌سلمه همسر با وفای نبی مکرم ﷺ قبلاً همسر عبدالأسد ابوحفص مخزومی بود و عبدالأسد و همسر گرامی‌اش از اولین مهاجرانی بودند که به حبشه مهاجرت کردند. ام‌سلمه در حبشه پسری از عبدالأسد به دنیا آورد و اسم او را «عمر» نام نهاد. وقتی ام‌سلمه - که رحمت خدا بر او باد- پس از فوت همسرش با پیامبر ﷺ ازدواج کرد، این پسر را همراه خود به خانه پیامبر ﷺ برد و در خانه حضرت بزرگ کرد. آن پسر در خانه پیامبر به «عمر بن ابی سلمه» معروف شد و پسرخوانده رسول‌الله ﷺ شد. وی یکی از یاران خاص حضرت علی علیه السلام به شمار می‌رفت و از سوی علی علیه السلام مدتی استاندار بحرین و فارس شد و در جنگ جمل در رکاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. عمر در سال ۸۳ هجری از دنیا رفت. علی علیه السلام به دلیل محبتی که به عمر بن ابی سلمه داشت، اسم یکی از پسرانش را عمر گذاشت، نه عُمیر! اصحاب حدیث از عمر بن ابی سلمه ۱۲ حدیث نقل کرده‌اند.^۱

۱. معالم المدرستین، علامه عسکری، ج ۱، ص ۲۶۵.

۳. عثمان

کافی است به زیارت مدفونین قبرستان بقیع برویم یا اندکی درباره محل دفن ابراهیم، فرزند هجده‌ماهه پیامبر ﷺ مطالعه کنیم که چرا ابراهیم در آنجا دفن شده است؟ در تاریخ آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: «دوست دارم پسر ابراهیم را در کنار برادرم عثمان بن مظعون دفن کنیم». عثمان بن مظعون اولین مهاجری است که در بقیع دفن شده است. ولی شخصی مؤمن و وفادار به پیامبر ﷺ بود. پس در آن عصر فقط عثمان بن عفان نبود که این اسم در وی علم باشد. اسم عثمان زیاد بود و مردان شاخصی نیز مانند عثمان بن مظعون یار با وفای پیامبر ﷺ بودند.

بنابراین، امیرالمؤمنین علی عَلِيٌّ به خاطر علاقه و دوستی با این سه خلیفه، فرزندان او را به این اسامی، نام‌گذاری نکرده است. این اسامی، اسامی موجود در آن عصر بوده و حضرت علی عَلِيٌّ نیز از اسامی موجود در جامعه مانند دیگران استفاده کرده است. فاضل: پس چرا میان فرزندان علی رضی الله عنه که به قول شما در کربلا شهید شدند، فرق قائلید.

برای آنهایی که نامشان ابوبکر و عمر و عثمان است، روضه نمی‌خوانید، فقط برای عباس و حسین رضی الله عنهما روضه می‌خوانید؟ آیا این تبعیض میان فرزندان علی رضی الله عنه نیست؟ در حالی که فرق گذاشتن میان فرزندان حرام است! احمد: برادرم! تبعیض میان فرزندان در هدیه دادن و توجه کردن و مانند آن ناپسند است، نه در محبت داشتن نسبت به اولاد.

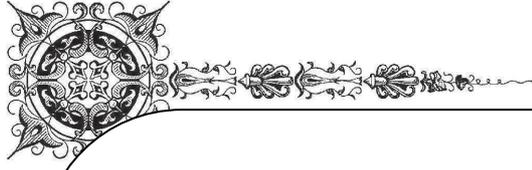
در جوامع بشری، دوست داشتن فرزند اصلی عاطفی است و دوست داشتن برخی فرزندان، به ادب و قدر و منزلت و فضیلت آنان بر می‌گردد که خداوند نیز در قرآن به آن اشاره می‌فرماید: ﴿كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾ (احزاب: ۶)

شیعیان به قدر منزلت هرکس در درگاه ایزدی، به او احترام می‌گذارند. در فضیلت امام حسین علیه السلام روایاتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علی و از امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شده است. در فضیلت حضرت عباس نیز از امام حسین علیه السلام روایتی وارد شده است. ما این دو برادر را به دلیل روایات وارده درباره آنها، نسبت به دیگر شهدای کربلا افضل می‌دانیم. همه شهدای کربلا در راه خدا و در راه مقابله با ستم قیام کرده‌اند و در این راه شهید شده‌اند، ولی باید به هرکس در حد خود ارج نهاد، نه به دلیل نسب و خویشاوندی و مانند آن. این اصل در بزرگان شما نیز در تاریخ مشهود است که به چند نمونه اشاره می‌کنم:

ابوبکر دخترش عایشه را بیش از دیگر اولادش دوست می‌داشت. عمر نیز پسرش عاصم را بر بقیه اولادش برتری می‌داد و پس از عاصم، فرزندش عبدالله را به دیگر اولادش ترجیح می‌داد.^۱ اگر تبعیض میان اولاد حرام باشد، چرا بزرگان شما به این حرام مبتلا شده‌اند!

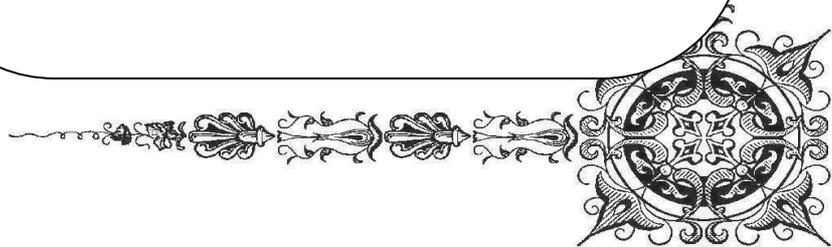
فاضل: امیدوارم از پرسش‌هایم خسته نشده باشید. بحث علمی هم شیرین است و هم چشم و گوش انسان را به چیزهایی که تا به حال ندیده و نشنیده، باز می‌کند. از پذیرایی شما متشکرم و جلسه را به فردا شب موکول کنیم انشالله!

۱. لان الصدیق فضل السیدة عائشة علی غیرها من اولاده، وفضل عمر ابنه عاصما بشیء، وفضل عبد الله بن عمر بعض اولاده علی بعضهم رضی الله تعالی عنهم أجمعین. الاقناع، موسی الحجاوی، ج ۲، ص ۳۵؛ مغنی المحتاج، محمد بن الشربینی، ج ۲، ص ۴۰۱.



جلسه هشتم

ام کلثوم ہمسر عمر بن خطاب



روز بعد، پس از نماز عشا، فاضل وارد شد و پس از مختصر پذیرایی، پرسش خود را این گونه آغاز کرد:

فاضل: شیعیان می‌گویند عمر بن خطاب برای بیعت گرفتن از [علی رضی الله عنه] و یارانش که در خانه وی تحصن کرده بودند، هیزم آورد و در خانه را آتش زد. فاطمه رضی الله عنها پشت در آمد که عمر را با نصیحت دفع کند. ولی عمر قانع نشد و در خانه فاطمه رضی الله عنها را به آتش کشید و فاطمه رضی الله عنها پشت در ماند و عمر در نیم‌سوخته را هل داد و فاطمه رضی الله عنها را میان در و دیوار گذاشت و دنده‌های وی را شکست و حتی به این عمل زشت هم بسنده نکرد، بلکه او را با لگد زد. فاطمه رضی الله عنها که حامله بود، سقط جنین کرد. با این گفتار و نوشته‌های علمای شیعه در کتاب‌هایشان، نتیجه می‌گیریم که عمر بن خطاب خلیفه دوم و فاروق امت، قاتل دختر عزیز پیامبر اسلام ﷺ است!

حال سؤال این است چرا علی خیرشکن و کشنده عمر بن عبدود، دختر نازنین و جگر گوشه‌اش را به عقد قاتل مادرش درآورد؟ افزون بر کتب اهل سنت، کلینی محدث معروف شیعه نیز در کتاب فروع کافی این ماجرا را نقل کرده است. آیا این عمل با عقل انسان سازگاری دارد که چنین شخص قدرتمندی به این ذلت تن در دهد؟ یا از این اتفاق چنین نتیجه می‌گیریم که آنان هیچ اختلافی با هم نداشتند و این ازدواج از روی محبت و علاقه به وقوع پیوسته و داستان شهادت فاطمه رضی الله عنها افسانه‌ای بیش نیست!

احمد: برادر عزیزم! طرح این گونه سؤال‌ها در حال حاضر اصلاً به نفع امت واحده اسلامی نیست و آب به آسیاب دشمن ریختن است. ۱۴۰۰ سال پیش اتفاقاتی رخ داده یا

نه؟ هرکس موظف به عمل خویش و پی آمدهای عمل خویش است. ما مسلمانان باید بیندیشیم که در حال حاضر، چه وظیفه‌ای داریم؟

فاضل: عمل ما از بینش اعتقادیمان سرچشمه می‌گیرد. اگر این وقایع در تاریخ باشد و ما برای وقوع آن، پاسخ درستی نداشته باشیم، در تشخیص حق و باطل سرگردان می‌شویم. احمد: برادر عزیزم! اگر به تاریخ و روایات تاریخی با دید تعصب نگاه کنیم، هیچ وقت نمی‌توانیم حقیقت را کشف کنیم؛ زیرا تعصب مانع از پذیرفتن واقعیت است. پس شخص محقق و حقیقت‌جو، باید قضایا را درست و بدون تعصب و برای کشف حقیقت بررسی کند، نه اینکه روایاتی را که به اعتقاد وی نزدیک است، بدون تامل بپذیرد و روایات طرف مقابل را صرفاً به این دلیل که گوینده آن با وی هم عقیده نیست، رد کند. فاضل: این سخن تو منصفانه است می‌پذیرم.

احمد: حال بیا قضایای نقل شده در کتاب‌های علمای اهل سنت را درباره حمله به خانه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بررسی کنیم تا پاسخ پرستش مشخص شود.

آقای فاضل! شما سؤالتان را این‌گونه آغاز کردید که شیعیان در کتاب‌های خود می‌نویسند: عمر بن خطاب برای بیعت گرفتن از علی رضی الله عنه به این خشونت‌ها دست زد...! و با این دلیل می‌خواستید، موضوع حمله به خانه حضرت زهرا رضی الله عنها را انکار کنید. به عبارت دیگر رخداد هجوم به خانه حضرت زهرا رضی الله عنها و آسیب دیدن آن حضرت را زاییده فکر شیعیان بدانید، درحالی‌که مسئله هتک حرمت خانه حضرت زهرا رضی الله عنها و رویدادهای بعدی، امری تاریخی و مسلم است، نه زاییده فکر شیعیان و افسانه. با اینکه در عصر خلفا درباره نگارش و حفظ احادیث نبوی به‌ویژه فضایل و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام، سخت‌گیری بسیاری می‌شد،^۱ ولی به حکم اینکه «حقیقت شیء، نگهبان آن است»، این حقیقت به طور زنده در کتاب‌های تاریخی و حدیثی محفوظ مانده است.

۱. ر.ک: اثر دیگر نویسنده؛ در کتاب وصی پیامبر (ص) کیست؟

در این باره به چند مورد از کتاب‌های علمای اهل سنت به اختصار بسنده می‌کنم، تا حقیقت روشن شود.

هتک حرمت حضرت زهرا علیها السلام از زبان بزرگان اهل سنت

۱. ابن ابی شیبیه کوفی، عالم بزرگ اهل سنت (م ۲۳۵ هـ. ق) در کتاب خود به نام «المُصَنَّف» چنین نقل می‌کند:

حدثنا محمد بن بشر نا عبید الله بن عمر حدثنا زید بن أسلم عن أبيه أسلم أنه حين بويع لابي بكر بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم كان علي و الزبير يدخلان على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فيشاورونها و يرتجعون في أمرهم، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة فقال: يا بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم! و الله ما من أحد أحب إلينا من أبيك، و ما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك و أيم الله ما ذاك بانهي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك، أن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت.

قال: فلما خرج عمر جاءوها فقالت: تعلمون أن عمر قد جاءني و قد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت و أيم الله ليمضين لما حلف عليه، فانصرفوا راشدين، فروا رأيكم و لا ترجعوا إلي، فانصرفوا عنها فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لابي بكر.^۱

اسلم، غلام عمر بن خطاب می‌گوید: هنگامی که مردم با ابی‌بکر بیعت کردند، علی علیه السلام و زبیر در خانه فاطمه علیها السلام به گفت و گو و مشاوره می‌پرداختند و این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه علیها السلام آمد و گفت: «ای دختر رسول خدا! محبوب ترین فرد برای ما پدر تو و پس از پدرت، تو هستی، ولی سوگند به خدا! اگر این افراد در خانه تو جمع شوند، من دستور می‌دهم خانه را بر آنها بسوزانند و محبت ما نسبت به تو مانع از این کار نیست». این جمله را گفت و رفت.

وقتی علی علیه السلام و زبیر به خانه بازگشتند، دخت گرامی پیامبر به علی علیه السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را هنگامی که شما

۱. المصنف فی الاحادیث و الآثار، ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۵۷۲؛ کتاب المغازی، باب ما جاء فی خلافة ابی بکر و سیرته فی الرده.

در آن هستید، آتش زند. به خدا سوگند! آنچه را سوگند خورده است، انجام می‌دهد. به خوبی بازگردید و تصمیمتان را قطعی کنید و نزد من برنگردید! آنان (علی و یاران او) از نزد فاطمه (ع) بازگشتند و تا با ابوبکر بیعت نکردند، به خانه فاطمه (ع) بازنگشتند.

ابن ابی شیبه، تا حدی توانسته است، به واقعه رخ داده، فرم شرعی بیوشاند و همه را با ارشاد فاطمه (ع) به بیعت ابوبکر فراخواند، ولی نتوانسته تهدید عمر بن خطاب را درباره سوزاندن در خانه فاطمه (ع) منکر شود!

۲. احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (م ۲۷۰هـ.ق) نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، این رویداد تاریخی را در کتاب انساب الاشراف این‌گونه نقل می‌کند.

إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ يُرِيدُ الْبَيْعَةَ فَلَمْ يُبَايِعْ، فَجَاءَ عُمَرُ وَمَعَهُ فَتِيلَةٌ! فَتَلَقَّتْهُ فَاطِمَةُ عَلَى الْبَابِ. فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا بْنَ الْخَطَّابِ أَتْرَاكَ مُحْرِقًا عَلَى بَابِي؟ قَالَ: نَعَمْ وَذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ...^۱

ابوبکر به دنبال علی (ع) فرستاد تا بیعت کند، ولی علی (ع) از بیعت خودداری کرد. سپس عمر همراه با فتیله آتش‌زا حرکت کرد و با فاطمه (ع) در مقابل در خانه روبه‌رو شد. فاطمه (ع) گفت: ای فرزند خطاب، می‌بینم درصدد سوزاندن خانه من هستی؟! عمر گفت: بله، این کار کمک به امری است که پدرت برای آن مبعوث شده است.

بلاذری در عملکرد عمر بن خطاب، نه فقط تهدید گفتاری، بلکه آمدن همراه با فتیله آتش به در خانه حضرت را تصدیق می‌کند!

۳. محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰هـ.ق)، در تاریخ خود، رویداد هتک حرمت خانه

وحی را چنین بیان می‌کند:

أَتَى عُمَرُ بِنَ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَ فِيهِ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ رِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لِأُخْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ الزُّبَيْرُ مُصَلِّيًا بِالسَّيْفِ فَعَثَرَ فَسَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ، فَوَلَبُوا عَلَيْهِ فَأَخَذُوهُ.^۲

۱. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳.

عمر بن خطاب به خانه علی علیه السلام آمد، در حالی که طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند! خانه را به آتش می‌کشم مگر اینکه برای بیعت بیرون بیاید!

زبیر از خانه بیرون آمد، در حالی که شمشیر کشیده بود. ناگهان پای او لغزید، شمشیر از دستش افتاد و دیگران بر او هجوم آوردند و او را گرفتند.

از گفتار طبری، اطلاعات بیشتری به دست می‌آید. در گفتار وی، نه فقط تهدید به سوزاندن خانه، بلکه درگیری در خانه فاطمه علیها السلام میان قشون عمر و زبیر نیز تصریح شده است.

۴. شهاب‌الدین احمد معروف به ابن عبد ربه اندلسی، نویسنده کتاب العقد الفرید (م ۴۶۳ هـ.ق)، حقیقت امر را کمی روشن‌تر از ابن شیبه، بلاذری و طبری نقل می‌کند. وی می‌نویسد:

الذین تخلفوا عن بیعة أبي بكر علي و العباس و الزبير و سعد بن عبادة. فأما علي و العباس و الزبير، فقعدها في بيت فاطمة حتى بعث إليهم أبو بكر عمر ابن الخطاب ليخرجهم من بيت فاطمة، و قال له: إن أبوا فقاتلهم.

فأقبل بقبس من نار علي أن يضرهم عليهم الدار، فلقيته فاطمة، فقالت: يا بن الخطاب، أجتت لتُحرق دارنا؟

قال: نعم، أو تدخلوا فيا دخلت فيه الأمة.^۱

از جمله کسانی که با ابوبکر بیعت نکردند، علی علیه السلام، عباس، زبیر و سعد بن عباده بودند. علی علیه السلام و عباس و زبیر در خانه فاطمه علیها السلام تحصن کرده بودند! ابوبکر عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه علیها السلام خارج کند و به عمر دستور داد اگر خودداری کردند، با آنان نبرد کن!

عمر بن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه فاطمه علیها السلام رهسپار شد تا خانه را بسوزاند، ناگاه با فاطمه علیها السلام روبه‌رو شد.

دختر پیامبر گفت: ای فرزند خطاب! آمده‌ای خانه ما را بسوزانی؟

عمر در پاسخ گفت: بله! مگر اینکه در آنچه امت وارد شدند، شما نیز وارد شوید. در این روایت به روشنی دیده می‌شود که ابوبکر دستور جنگ را صادر کرده است! و هم ابوبکر، هم عمر و هم صحابه احترام خانه حضرت زهرا (ع) را رعایت نکرده‌اند. عمر نیز با قساوت تمام با شعله‌های آتشی که در دست و قشونی که در اختیار داشت، به خانه یگانه دختر داغ‌دیده و پدر از دست داده رسول خدا (ص) حمله کرد. گویا آنها فراموش کرده بودند که پیامبر (ص) حرمت این خانه را به مسلمانان سفارش کرده بود.

۵. سیوطی؛ این عالم بزرگ اهل سنت می‌نویسد:

قرأ رسول الله هذه الآية «في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه»^۱

فقام إليه رجلٌ: فقال: أيُّ بيوت هذه يا رسول الله؟

قال: بيوت الأنبياء،

فقام إليه أبو بكرٌ، فقال: يا رسول الله: أهدنا البيت منها، - مُشيراً إلى بيت علي و فاطمة -

قال: نعم، من أفاضلها.^۲

هنگامی که آیه مبارکه ۳۶ سوره نور که می‌فرماید: «نور خدا در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده که قدر و منزلت آنان رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود»، بر پیامبر نازل شد، پیامبر این آیه را در مسجد تلاوت کرد. در این هنگام شخصی برخاست و گفت: ای رسول گرامی! مقصود از این بیوت با این اهمیت کدام است؟

پیامبر فرمود: «خانه‌های پیامبران!»

ابوبکر برخاست و درحالی که به خانه علی و فاطمه (ع) اشاره می‌کرد، گفت: آیا این

خانه از همان خانه‌هاست؟

پیامبر (ص) در پاسخ فرمود: «بلی از برجسته‌ترین آنهاست».

آیا حرمت خانه فاطمه (ع) این بود که با شعله آتش وارد این خانه شوند یا به

۱. نور: ۳۶.

۲. در المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳؛ تفسیر سوره نور؛ تفسیر روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۷۴.

سوزاندن آن تهدید کنند؟!

۶. أبوالفتح أحمد بن عبدالکریم الشهرستانی، در کتاب «الملل و النحل» به نقل از «ابراهیم بن سیار بصری» معروف به نظام می‌نویسد:^۱

ان عمر ضرب بطن فاطمة ذلك اليوم، حتى ألقى المحسن من بطنها». أنه قال: وكان عمر يصيح: أحرقوا دارها بمن فيها!! وما كان في الدار غير علي، وفاطمة، والحسن، والحسين عليهما السلام.^۲
عمر در آن روز به پهلوی فاطمه عليها السلام ضربتی زد که بر اثر آن فرزند درون رحمش (محسن) سقط شد. عمر با صدای بلند فریاد می‌کرد خانه را با اهلش به آتش بکشید! در حالی که در خانه به جز علی و فاطمه و حسن و حسین فرد دیگر نبود.

این روایت به جسارت کردن عمر نسبت به دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله با لگد و سقط محسنش و همچنین به قشون کشی عمر، صراحت دارد.

۷. امام الفقیه ابی محمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، متعصب اهل سنت و از علمای قرن سوم، در کتاب تاریخی خود چنین می‌نویسد:

قال: وإن أبابكر رضي الله عنه تفقد قوما تخلفوا عن بيعته عند علي كرم الله وجهه، فبعث إليهم عمر^۳ فجاء فناداهم وهم في دار علي، فأبوا أن يخرجوا، فدعا بالخطب وقال: والذي نفس عمر بيده: لتخرجنَّ أو لأحرقنَّها علي من فيها، فقليل له: يا أبا حفص، إن فيها فاطمة؟
فقال: وإن،

۱. ابراهیم بن سیار بصری، معروف به نظام، متولد به سال ۲۳۱هـ، از متکلمین معروف معتزلی و دانشمند بزرگ اهل سنت است. «عمر رضا کحاله» در کتاب معجم المؤلفین درباره او می‌نویسد: «کان احد فرسان اهل النظر و الکلام علی مذهب المعتزله». «او یکی از تواناترین متکلمین معتزلی است». همچنین «جاحظ» درباره او گفته است: «کان النظام اشد الناس انكاراً علی الرافضة». «نظام، سرسخت‌ترین مخالف رافضیه (شیعه امامیه) بود».

۲. الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ج ۱، ص ۷۷؛ الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۵، ص ۲۳.

۳. فی روایة أن عمر جاء إلى بیت فاطمة فی رجال من الانصار ونفر قليل من المهاجرین.

فخرجوا فبايعوا إلا علياً فإنه زعم أنه قال: حلفت أن لا أخرج ولا أضع ثوبي على عاتقي حتى أجمع القرآن،

فوقفت فاطمة رضي الله عنها على بابها، فقالت: لا عهد لي بقوم حضروا أسوأ محضر منكم، تركتم رسول الله ﷺ جنازة بين أيدينا، وقطعتم أمركم بينكم، لم تستأمرونا، ولم تردوا لنا حقاً.

فأثنى عمر أبو بكر، فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلف عنك بالبيعة؟

فقال أبو بكر لقتفد وهو مولى له: اذهب فادع لي علياً،

قال: فذهب إلى علي. فقال له: ما حاجتك؟

فقال: يدعوك خليفة رسول الله،

فقال علي: لسريع ما كذبتهم على رسول الله.

فرجع فأبلغ الرسالة، قال: فبكى أبو بكر طويلاً.

فقال عمر الثانية: لا تمهل هذا المتخلف عنك بالبيعة،

فقال أبو بكر رضي الله عنه لقتفد: عد إليه، فقل له: أمير المؤمنين يدعوك لتبايع، فجاءه قنفذ، فأدى ما أمر به،

فرفع علي صوته فقال: سبحان الله؟ لقد ادعى ما ليس له،

فرجع قنفذ، فأبلغ الرسالة، فبكى أبو بكر طويلاً،

ثم قام عمر، فمشى معه جماعة، حتى أتوا باب فاطمة، فدقوا الباب،

فلما سمعت أصواتهم نادى بأعلى صوتها: يا أبت يا رسول الله، ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب و ابن أبي قحافة،

فلما سمع القوم صوتها وبكاءها انصرفوا باكين و كادت قلوبهم تنصدع و أكبادهم تنفطر و بقي عمر و معه قوم فأخرجوا علياً فمضوا به إلى أبي بكر

فقالوا له: بايع!

فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟

قالوا: إذا و الله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك،

فقال: إذا تقتلون عبدا لله و أخا رسول،
 قال عمر: أما عبد الله فنعم، و أما أخو رسوله فلا، و أبو بكر ساكت لا يتكلم،
 فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرك؟
 فقال: لا أكرهه على شيء ما كانت فاطمة إلى جنبه،
 فلحق علي بقبر رسول الله ﷺ يصيح و يبكي، و ينادي: يا بن أم! إن القوم استضعفوني و كادوا
 يقتلونني.^۱
 ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سر برتافتند و در خانه علی علیه السلام گردآمده بودند، سراغ
 گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد.
 عمر به در خانه [حضرت زهرا علیها السلام] آمد و با صدای بلند گفت: از خانه بیرون آید. آنها
 به فریاد عمر توجه نکردند.
 عمر آتش خواست و گفت: «سوگند به آن که جان عمر در دست اوست، خارج بشوید
 و گرنه خانه را با هر که در آن است، آتش می‌زنم!»
 گفتند: «ای اباحفص! فاطمه علیها السلام در این خانه است.»
 عمر گفت: «هر چند فاطمه [در خانه] باشد!»
 به غیر از علی علیه السلام همه خارج شدند و با ابوبکر بیعت کردند! به درستی که او خیال کرد
 که علی علیه السلام گفت: «من سوگند یاد کردم که از منزل بیرون بروم و عبا نپوشم تا اینکه قرآن
 را جمع آوری کنم.»
 فاطمه علیها السلام پشت در ایستاد و فرمود: «ما با قومی که در بدترین جایگاه قرار دارند، عهدی
 نداریم. شما جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیش روی ما رها کردید و رفتید تا حکومت را برای
 خود استوار کنید و از ما اجازه نیز نگرفتید و حق ما را نیز بر نگردانید!»
 عمر به سوی ابوبکر آمد و گفت: آیا این شخص متخلف از بیعت تو را، دستگیر نکنیم؟!
 ابوبکر به غلامش قنغذ گفت: «برو و علی را نزد ما بخوان!»

۱. الامامة والسياسة، ابن قتيبة الدينوري، ج ۱، ص ۱۲.

قنقذ به سوی علی رضی الله عنه روان شد. علی رضی الله عنه گفت: «چه می‌خواهی!»
گفت: خلیفه رسول خدا تو را می‌خواند.

علی رضی الله عنه گفت: «چه زود بر پیامبر دروغ بستید!»
قنقذ بازگشت و گزارش داد. ابوبکر با صدای بلند گریه کرد!
بار دوم عمر به ابوبکر گفت: «به این متخلف از بیعت مهلت نده!»
ابوبکر به قنقذ گفت: «برگرد و بگو امیرالمؤمنین تو را برای بیعت می‌خواند!»
قنقذ آمد و آنچه ابوبکر دستور داده بود، انجام داد.

علی رضی الله عنه با صدای بلند گفت: «سبحان الله! چیزی را ادعا می‌کند که زینده او نیست.»
قنقذ بازگشت و پیغام [حضرت علی رضی الله عنه] را رسانید. ابوبکر دوباره با صدای بلند و
بسیار گریست.

پس عمر برخاست و عده‌ای همراه او شدند تا به در خانه فاطمه رضی الله عنها رسیدند. در زدند.
وقتی فاطمه رضی الله عنها صدای آنها را شنید، با صدای بلند گریست و گفت: ای پدر! ای رسول خدا!
ما چگونه پس از تو این خطاب و ابن ابی‌قحافه را دیدار می‌کنیم؟!
زمانی که مردم صدای فاطمه رضی الله عنها را با این ناله‌ها شنیدند، همه گریان بازگشتند. ناله
فاطمه رضی الله عنها به قدری دلخراش بود که قلب‌ها را می‌شکافت و جگرها را پاره می‌کرد. ولی عمر
با اطرافیان‌ش باقی ماندند و علی رضی الله عنه را خارج کردند و پیش ابوبکر بردند.

به علی رضی الله عنه گفته شد: «با ابوبکر بیعت کن.»

علی رضی الله عنه گفت: «اگر بیعت نکنم، چه می‌کنید؟»

گفتند: «سوگند به خداوندی که مثل او نیست، گردنت را می‌زنیم.»

علی گفت: «آن‌گاه شما بنده خدا و برادر رسول خدا را می‌کشید!»

عمر گفت: «اما اینکه بنده خدا را می‌کشیم، درست است، ولی برادر رسول خدا را نه!»
ابوبکر ساکت بود و حرفی نمی‌زد.

عمر به ابوبکر گفت: «آیا او را به بیعت تو امر نکنم؟»

ابوبکر گفت: «تا فاطمه پیش علی است، او را به چیزی مجبور نمی‌کنم». پس علی علیه السلام به کنار قبر رسول خدا آمد و با صدای بلند صیحه می‌کشید و گریه می‌کرد و می‌گفت: ای پسر مادرم! به درستی که این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند. ابن‌قتیبه با چیره‌دستی خاصی، خواسته ابوبکر را با رویداد رخ داده شده، مخالف می‌داند، تا آنجا که می‌نویسد: «ابوبکر ساکت بود و حرفی نمی‌زد. عمر گفت: آیا او را به بیعت تو امر نکنم؟ ابوبکر گفت: تا فاطمه پیش علی است، او را به چیزی مجبور نمی‌کنم.» باید گفت این روایت با ابتدای روایت خود ابن‌قتیبه که می‌نویسد: «ابوبکر جویای حال کسانی شد که از بیعت او تخلف ورزیده و در خانه علی علیه السلام، تحصن کرده بودند. ابوبکر عمر را به خانه فاطمه علیه السلام فرستاد».

و روایت ابن‌عبد ربه اندلسی که می‌نویسد: «ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه علیه السلام خارج کند و ابوبکر به عمر دستور داد اگر خودداری کردند، با آنان نبرد کن»، سازگاری ندارد!^۱

۸. مقاتل ابن عطیه، در کتاب الامامة و الخلافة، چنین می‌نویسد:

إِنَّ أَبَا بَكْرٍ بَعْدَ مَا أَخَذَ الْبَيْعَةَ لِنَفْسِهِ مِنَ النَّاسِ بِالْإِزْهَابِ وَالسَّيْفِ وَالْقُوَّةِ أُرْسِلَ عُمَرُ وَ قُنْفُذًا وَ
جَمَاعَةً إِلَى دَارِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ جَمَعَ عُمَرُ الْحَطَبَ عَلَى دَارِ فَاطِمَةَ وَ أَحْرَقَ بَابَ الدَّارِ!

هنگامی که ابوبکر از مردم با تهدید و شمشیر و زور بیعت گرفت، عمر و قنفذ و جماعتی را به سوی خانه علی و فاطمه علیه السلام فرستاد. عمر هیزم جمع کرد و در خانه را آتش زد.^۲

در این روایت نیز به بیعت گرفتن برای خلیفه با تهدید و فشار و آتش زدن در خانه

۱. البته بنا به اظهار رجال شناسان اهل سنت، ذهبی و ابن حجر عسقلانی، ابن‌قتیبه ناصبی است و از اهل بیت منحرف بوده است. پس کتاب الامامة و السياسة را به خاطر کشف حقیقت ننگاشته، بلکه برای تأیید حقانیت ابوبکر و مقصر جلوه دادن علی علیه السلام نوشته است. از این رو، نوشتار او پر از تناقض‌گویی و تشتت کلام است؛ رک: دانشنامه شهادت حضرت زهرا علیه السلام ج ۱، ص ۱۶۳؛ شعله‌های همیشه، ص ۹۳؛ زخم آتش، علی لباف، ص ۹۴.

۲. الامامة و الخلافة، مقاتل بن عطیه، صص ۱۶۰-۱۶۱.

حضرت، به دست عمر، تصریح شده است.

کتاب‌های فراوانی از علمای اهل سنت نیز هجوم به خانه فاطمه (ع) را کم و بیش نقل کرده‌اند.^۱ ولی اختلاف فاطمه (ع) با ابوبکر را بیشتر کتاب‌های حدیثی و تاریخی حتی بخاری و مسلم نیز در صحیحشان آورده‌اند!^۲

احمد: برادر عزیزم! حمله به خانه فاطمه (ع) از مسلمات تاریخ است، چنان‌که مدارک مهم علمای اهل سنت نیز به آن اشاره کرده‌اند. با انکار یا پاک کردن صورت مسئله، چیزی حل نمی‌شود. با پرده‌پوشی و کتمان حقیقت، شاید در این دنیا بتوانید چند مسلمان را که به کتاب‌های شما اعتماد کرده‌اند، در غفلت نگه دارید، ولی در یوم الحسرت که دست هیچ‌کس به یاریمان نمی‌آید، چه کار می‌کنید!؟

فاضل: علمای اهل سنت نقل کرده‌اند: «عمر به خانه فاطمه رضی الله عنها حمله کرد تا علی رضی الله عنه و کسانی که در آن خانه تحصن کرده بودند را خارج کند تا از آنها

۱. المصنف فی الاحادیث و الآثار، ابن ابی شیبہ کوفی، (متوفای ۲۳۵ هـ. ق.)، ج ۸، ص ۵۷۲؛ المغازی، باب ما جاء فی خلافة ابی بکر وسیره فی الرده؛ احمد بن یحیی بلذری (متوفای ۲۷۰ هـ. ق.)؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۷۶؛ عقد الفرید، ابن عبد ربه اندلسی، ج ۴، ص ۳۰۸ و ۳۰۹، مستدرک، حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵ هـ. ق.)، ج ۳، ص ۶۶؛ سنن بیهقی (متوفای ۴۵۸ هـ. ق.)، ج ۸، ص ۱۵۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید (متوفای ۶۵۶ هـ. ق.)، ج ۶، ص ۴۸؛ الرياض النضرة، محب الطبری (متوفای ۶۹۴ هـ. ق.)، ج ۱، ص ۲۴۱؛ البداية و النهاية، ابن کثیر دمشقی (متوفی ۷۷۴ هـ. ق.)، ج ۵، ص ۲۷۰؛ صبح الاعشى فلقشندی (متوفای ۸۲۱ هـ. ق.)، ج ۱، ص ۲۷۳؛ جامع احادیث الکبیر، سیوطی (متوفی ۹۱۱ هـ. ق.)، ج ۱۳، ص ۸۳؛ سبیل الهدی و الرشاد، محمد بن یوسف الشامی (متوفای ۹۴۲ هـ. ق.)، ج ۱۲، ص ۳۱۷؛ کنز العمال، متقی هندی (متوفای ۹۷۵ هـ. ق.)، ج ۵، ص ۵۹۷؛ سبیل الهدی و تاریخ خمیس، شیخ حسین بن محمد دیاربرکی (متوفای ۹۸۲ هـ. ق.)، ج ۲، ص ۱۶۹؛ حیاة الصحابة الکاندهلوی، ج ۲، ص ۱۳؛ بیشتر کتاب‌های علمای اهل سنت را به ترتیب تاریخ وفاتشان جمع آوری کرده است.

۲. أخرج البخاری فی باب فرض الخمس، ج ۵، ص ۵ و در باب غزوة خیبر، ج ۶، ص ۱۹۶ (عن عائشة قالت: إن فاطمة " إلى أن قالت " فأبى أبوبکر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئاً فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت، وعاشت بعد النبي ﷺ ستة أشهر فلما توفيت دفنها زوجها على ليلا ولم يؤذن بها أباً بكر وصلى عليها. صحيح مسلم، ج ۲، ص ۷۲؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۶ و ۹؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۲؛ مشکل الآثار للطحاوی، ج ۱، ص ۴۸؛ سنن البیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰ و ۳۰۱؛ کفایة الطالب، ص ۲۲۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۸۵ و ج ۶، ص ۳۳۳. لم تزل فاطمة تبغضه مدة حياتها، وذكره بلفظ الصحیحین الدیار بکری فی تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۹۳؛ الغدير، شیخ آمینی، ج ۷، ص ۲۲۶.

بیعت بگیرد». به غیر از ابن عطیه، هیچ‌کس از علمای اهل سنت، چنان‌که خودت دلیل آوردی، ننوشته‌اند که عمر به در منزل آتش زد، بلکه فقط به سوزاندن تهدید کرد! احمد: آقای فاضل! علمای اهل سنت به دلیل اعتقاد به ابوبکر و خلافت وی، تمام ماجرا را ننوشته‌اند و حقیقت را کتمان کرده‌اند. در چند نمونه که بیان شد، خود متوجه پرده‌پوشی آنان شدی. اعتراف بزرگان علمای اهل سنت مانند ابن هشام، تاریخ نویس بزرگ اهل سنت نیز مؤید آن است. ابن هشام در جلد اول کتاب سیره، صفحه ۴ اعتراف می‌کند که از میان وقایع تاریخی، همه آنچه را که نقل آن برای عده‌ای ناخوشایند است، ننگاشته است. مطالعه کنندگان کتاب وی به خوبی می‌دانند که او آن دسته از اخباری را که به نوعی گویای نکوهش خلفا یا در ستایش از اهل بیت رسول خدا ﷺ و یاران با وفای ایشان است، ننوشته است!

ابن حجر هیتمی نیز از محمد غزالی نقل می‌کند که او می‌گوید: «بر واعظ و غیر واعظ حرام است که مقتل امام حسین علیه السلام و حکایات کربلا و مشاجرات میان صحابه را برای مردم نقل کند، زیرا نقل این ماجرا مردم را به بغض صحابه و طعن به آنها و می‌دارد، در حالی که آنها اعلام‌الدین هستند».^۱

برادرم! مکتب اهل سنت را طوری تنظیم کرده‌اند که اگر کسی کلمه‌ای از اخبار حقیقی مربوط به حضرت زهرا علیها السلام را می‌گفت: به شیعه‌گری متهم می‌شد و جان و مالش و حتی آبرویش در خطر بود یا حداقل وثاقت راوی‌بودن خود را از دست می‌داد. کتاب‌های رجالی علمای اهل سنت را مطالعه کنید! برای نمونه، ذهبی، رجال شناس اهل سنت در کتاب *سیر أعلام النبلاء* درباره احمد بن السری می‌نویسد:^۲

۱. صواعق المحرقة، ص ۲۲۳.

۲. ابن ابی دارم، الامام الحافظ الفاضل، أبو بكر أحمد بن محمد السری بن یحیی بن السری بن ابی دارم، التمیمی الکوفی الشیعی، محدث الكوفة. سمع إبراهيم بن عبدالله العبسی القصار وأحمد بن موسى الحمار وموسى بن هارون ومحمد بن عبدالله مطینا ومحمد بن عثمان بن أبی شیبة وعدة. رحمهم الله

«ابن ابی‌دارم، امام و حافظ قرآن و فاضل ابوبکر احمد بن السری؛ فرزند یحیی بن السری؛ فرزند ابی‌دارم از قبیله تیم، اهل کوفه و شیعه است. وی (احمد بن السری) محدث کوفه بود و از بزرگانی مانند ابراهیم بن عبدالله عبسی قصار و احمد بن موسی حمار و موسی بن هارون و محمد بن عبدالله مطینی و محمد بن عثمان بن ابی‌شبهه و از عده دیگری حدیث نقل می‌کرد.

حاکم نیشابوری و ابوبکر بن مردویه و یحیی بن ابراهیم مزکی و ابوالحسن بن حمّامی و قاضی ابوبکر حیری و دیگران نیز از ایشان (احمد بن السری) حدیث نقل کرده‌اند. او (احمد بن السری) شخصیتی عالی داشت و حافظ قرآن و در شناخت حدیث، سرآمد زمانه بود، ولی عیبی که داشت، رافضی بود. (یعنی شیعه بود) و دلیل شیعه‌گری احمد را این‌گونه بیان می‌کند: «چون احمد بن سری در انتقاص برخی صحابه تألیفی دارد، از وثاقت افتاده است و حدیث او را قبول نمی‌کنیم!»

آن‌گاه در ادامه حدیث می‌نویسد: «ذهبی گوید: احمد بن محمد بن السری در محرم سال ۳۵۲ هجری وفات یافت. ذهبی از حاکم نیشابوری نقل می‌کند که احمد رافضی است و به دلیل شیعه بودن موثق نیست».

حدیث عنه: الحاکم، وأبو بکر بن مردویه و یحیی بن ابراهیم المزکی وأبو الحسن بن الحمّامی والقاضی أبوبکر الحیری وأخرون.

كان موصوفاً بالحفظ والمعرفة إلا أنه يترفض، قد ألف في الحط على بعض الصحابة وهو مع ذلك ليس بثقة في النقل. سير اعلام النبلاء، ذهبي، ج ۱۵، ص ۵۷۶ و ۵۷۷، ح ۳۴۹.

۱. مات أبو بكر في المحرم سنة اثنتين وخمسين وثلاث مئة، وقيل: سنة إحدى.

قال الحاکم: هو رافضی، غير ثقة.

وقال محمد بن حماد الحافظ، كان مستقيم الامر عامة دهره، ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يقرأ عليه المثالب، حضرته ورجل يقرأ عليه أن عمر رفس فاطمة حتى أسقطت محسناً.

وفي خبر آخر قوله تعالى: (وجاء فرعون): عمر، (ومن قبله) أبو بكر، (والمؤتفكات): عائشة، وحفصة. فوافقته، وتركت

حديثه. قلت: شيخ ضال معثر. سير اعلام النبلاء- ذهبي، ج ۱۵، ص ۵۷۶ و ۵۷۷ ح ۳۴۹.

ذهبی گوید: حافظ محمد بن أحمد بن حماد کوفی گوید: أحمد بن محمد بن السری، در طول عمرش شخصی مستقیم و درست‌گفتار بوده است. در اواخر عمرش اغلب درباره مطاعن نزد او (احمد) حدیث خوانده می‌شد.

من پیش او بودم که شخصی این حدیث را برایش خواند که عمر به فاطمه ع لگد زد و او بچه‌اش محسن را سقط کرد. سپس چند حدیث دیگر از مطاعن پیش او خوانده شد و او نیز این احادیث را تصدیق کرد. من هم حدیثش را ترک کردم و هر چه از او نوشته بودم، دور ریختم و گفتم این شیخی گمراه و دروغگو است.

آقای فاضل! مکتب اهل سنت را ملاحظه می‌کنید؟! خود ذهبی می‌گوید: احمد در طول عمرش شخصی درست‌گفتار و بزرگوار و حافظ قرآن، و در شناخت حدیث، سرآمد زمانه بود؛ یعنی احادیث ضعیف و قوی را می‌شناخت. فقط عیب او این بود که برخی احادیثی که علیه خلفا بود، نزد وی می‌خواندند و او آن احادیثی را که درست بود، تأیید می‌کرد. وی به دلیل تأیید کردن احادیث درستی که علیه خلفا بود، وثاقت راوی بودن خود را از دست داد، به گونه‌ای که روایت او را قبول نمی‌کنند و او را از دروغ‌گویان می‌پندارند.

ابن حجر، رجال شناس دیگر اهل سنت، در کتاب لسان‌المیزان پس از ذکر گفتار ذهبی می‌افزاید: «حافظ محمد گوید: ابن سعد پیش من آمد و از این ماجرا پرسید و خیلی برایش سنگین بود و همه‌گونه کلمات بدی درباره او (احمد بن سری) گفت و من هم حدیثش را ترک کردم و هر چه از او نوشته بودم، دور ریختم و برای تشییع جنازه‌اش نیز حاضر نشدم»^۱.

فاضل جان! با این اوصاف، کسی جرئت می‌کند دم از حقیقت بزند؟ مگر در تاریخ

۱. وقال أبو هلال، عن قتادة، قال حذيفة: لو كنت على شاطئ نهر، وقد مدت يدي لأعترف فحدثكم بكل ما أعلم ما وصلت يدي إلى فمي حتى أقتل! لسان‌الميزان، ابن حجر، ج ۱، ص ۲۶۸.

نخواندید که حذیفه، اسراردار و خزانه‌دار پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید:

اگر لب جوئی نشینم و دست‌ها را پر از آب کنم و بخواهم بخورم، اگر از آنچه می‌دانم، بگویم، هنوز آب به لبم نرسیده، سر از بدنم جدا می‌شود!^۱

حذیفه در حدیث دیگری می‌گوید: «اگر بعضی از اخباری را که می‌دانم بگویم همه افراد مرا تکذیب می‌کنند».^۲

شافعی نیز از وهب بن کیسان نقل می‌کند: «عبد الله بن زبیر را دیدم که نماز جمعه را پیش از خطبه شروع کرد». شافعی پس از نقل این حدیث می‌گوید: «کل سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را تغییر دادند؛ حتی نماز را».^۳

زهری در کلامی دیگر می‌گوید:^۴ «در دمشق به انس بن مالک، غلام پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم. دیدم تنهاست و گریه می‌کند. گفتم: برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: از آنچه درک کرده بودم، چیزی را نمی‌شناسم مگر این نماز که او را نیز ضایع کرده‌اند!»

آقای فاضل! مگر در تاریخ نخواندید: هر کس اسمش علی بود، او را می‌کشتند؟ برای نمونه:^۵ لیت می‌گوید: علی بن رباح گفت: هر کس اسم مرا علی بخواند، من از او راضی

۱. تهذیب الکمال، المزی، ج ۵، ص ۵۰۷.

۲. «قال عطاء بن السائب، عن أبي البختري، قال حذيفة: لو حدثتكم بحديث لکذبتني ثلاثة أنلائکم» تهذیب الکمال، المزی، ج ۵، ص ۵۰۷.

۳. «أخرج الشافعی من طریق وهب بن کیسان قال: رأیت ابن الزبیر یبدأ بالصلاة قبل الخطبة، ثم قال: کل سنن رسول الله قد غیرت حتی الصلاة» کتاب الأم، الامام الشافعی، ج ۱، ص ۲۶۹.

۴. «قال: سمعت الزهري يقول: دخلت علی أنس بن مالک بدمشق و هو وحده فسألته و هو یبکی، فقلت: ما یبکیک؟ قال: ما أعرف شینا مما أدرکنا إلا هذه الصلاة، و هذه الصلاة قد ضیعت» تهذیب الکمال، المزی، ج ۱۹، ص ۳۶۷؛ البداية و النهایة، ابن کثیر، ج ۹، ص ۱۰۶؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۹، ص ۳۳۵.

بخاری در صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۴. در باب تضييع الصلاة عن وقتها آورده است و خواسته حدیث را از معنای اصلی دور و به معنی نماز را در وقتش نمی‌خوانند، معنا کند.

۵. «وقال الليث قال علی بن رباح: لا اجعل فی حل من سمائی علی فإِنَّ إسمی علی. وقال المقرئ کان بنو أمیة إذا سمعوا بمولود اسمه علی قتلوه فبلغ ذلك رباحا فقال: هو علی وکان یغضب من علی و یخرج علی من سماه به». تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۷، ص ۲۸۰.

نیستم، بلکه اسم من عُلیُّ است.

مقری گوید: «بنی‌امیه هر بچه‌ای را که اسمش علی بود، می‌کشتند. این خبر به رباح رسید، گفت: اسم پسر من نیز علی است، ولی هر کس او را علی صدا کند، وی از او ناراحت می‌شود!» مگر در تاریخ نخواندید: علی بن نصر جهضمی، به دلیل خواندن یک حدیث در فضایل اهل بیت علیهم‌السلام، به دستور متوکل، به هزار تازیانه محکوم شد؟

وقال: أبو علی بن الصواف عن عبد الله ابن أحمد لما حدث نصر بن علی بهذا الحدیث، یعنی حدیث علی بن ابی طالب: أن رسول الله صلی الله علیه و آله أخذ بيد حسن وحسين فقال: من أحبني وأحب هذين و اباهما و أمهما كان في درجتي يوم القيامة.

أمر المتوکل بضربه ألف سوط. فكلمه فيه جعفر بن عبد الواحد، و جعل يقول له: هذا من فعل أهل السنة فلم يزل به حتى تركه.^۱

ابن حجر از ابوعلی بن صواف از عبدالله ابن احمد نقل می‌کند وقتی نصر بن علی، این حدیث علی بن ابی طالب علیه‌السلام را از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین علیهم‌السلام را گرفت و گفت: «هر کس مرا و این دو پسر و پدر و مادر این دو پسر را دوست داشته باشد، در روز قیامت با من در یک درجه خواهد بود». متوکل خلیفه عباسی دستور داد نصر بن علی را هزار تازیانه بزنند! در این هنگام جعفر بن عبدالواحد به متوکل گفت: نصر بن علی شیعه نیست [که او را می‌کشی] بلکه وی از اهل سنت است. او را مکش به اشتباه یک حدیث فضیلت خوانده است و متوکل دستور داد بقیه تازیانه‌ها را نزنند.

آقای فاضل! با این همه مدارک موجود از برجسته‌ترین علمای اهل سنت، باز ادعا می‌کنید علمای ما نوشته‌اند که فلانی به خانه فاطمه زهرا علیها‌السلام آتش زد؟! علمای سلف هر چه به اعتقادشان نزدیک بود، نگاشته‌اند و حقیقت را کتمان کرده‌اند!

با توجه به آنچه گفته شد به این نتیجه می‌رسیم که هجوم به خانه حضرت زهرا علیها‌السلام

۱. تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۱۰، ص ۳۸۴؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۲۹، ص ۳۵۹.

از واقعیات تاریخ است که علمای شما به دلیل اعتقاد به خلافت ابوبکر، آن را کتمان و خود و جامعه اسلامی را گرفتار کرده‌اند.

این درحالی است که اعتراف خود ابوبکر در حال جان دادن، نشانه آن است که هجوم به خانه صورت گرفته است؛ زیرا ابوبکر اظهار پشیمانی می‌کند. اگر این مسئله حقیقت نداشت، چرا ابوبکر باید در آخرین لحظه‌های جان دادن بگوید: «ای کاش پرده حرمت خانه فاطمه را پاره نمی‌کردم و آن را به حال خود وامی‌گذاشتم!» که اکثر کتاب‌های علمای اهل سنت اقرار ابوبکر را نوشته‌اند.

طبری در تاریخ خود پشیمانی ابوبکر را حین جان دادن چنین آورده است:

قال ابو بکر رضي الله عنه: أَجَلٌ، إِنِّي لَا أَسِيَّ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ تَرَكْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ عَنْهُنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَمَّا الثَّلَاثُ اللَّائِي وَوَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ، فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ كَانُوا قَدْ غَلَقُوهُ عَلَى الْحَرْبِ.^۱

عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: در بیماری ابوبکر برای عیادتش به خانه او رفتم. پس از گفت و گوی زیاد گفت: ای کاش سه کار را که انجام داده‌ام، انجام نمی‌دادم و ای کاش سه کار را که انجام نداده‌ام، انجام می‌دادم. همچنین آرزو می‌کنم سه مسئله را از پیامبر می‌پرسیدم. یکی از آن سه کار که انجام داده‌ام و آرزو می‌کنم ای کاش انجام نمی‌دادم، این است که ای کاش پرده حرمت خانه فاطمه (ع) را نمی‌دریدم و آن را به حال خود وامی‌گذاشتم، هرچند برای جنگ بسته شده بود.

ابوعبید، قاسم بن سلام (م ۲۲۴ هـ. ق) در کتاب الأموال هنگامی که به اینجا می‌رسد، به جای جمله: «لم أكشف بيت فاطمة وتركته» می‌گوید: «كذا وكذا» و می‌افزاید که من مایل به

۱. الامم و الملوك، طبری، ج ۲، ص ۶۱۸؛ عقد الفريد، ابن عبد ربه، ج ۲، ص ۹۳؛ استخلاف عمر، چاپ مكتبة الهلال؛ معجم كبير، طبرانی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۳۴؛ تحقيق حمدی، عبد الحميد سلفس؛ تاريخ دمشق، ابن عساکر، ج ۳۰، ص ۴۲۰؛ میزان الاعتدال، ج ۱۳، ص ۱۰۹، ح ۵۷۶۲، لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۰؛ الاموال، پاورقی ۴؛ کلیت ازهریه، ص ۱۴۴.

ذکر آن نیستم!

هر چند ابو عبید به دلیل تعصب مذهبی یا دلیل دیگر از نقل حقیقت سر برتافته ولی طبری در تاریخ الامم و الملوک و ابن عبد ربه در کتاب عقد الغرید و دیگران به گونه‌ای که از طبری بیان شد، جمله‌های حذف شده را نقل کرده‌اند.

البته فقط ابو عبید در کتاب اموال نیست که به ذکر آن وقایع تمایل ندارد، بلکه بیشتر علمای اهل سنت شیوه ابو عبید در کتاب اموال را به کار می‌بندند و به جای آن کلمه «کذا» می‌نویسند.

آقای فاضل! بزرگ‌ترین تاریخ نویسان علمای اهل سنت این رخداد را با کم و زیادش نگاشته‌اند. پس چرا آن علی خیرشکن [به قول شما] در این شرایط واکنشی نشان نمی‌دهد؟! یا علمای اهل سنت را نیز مانند علمای شیعه به بی‌صدافتی در گفتار متهم کنید یا برای واکنش نشان ندادن علی علیه السلام در این رخداد، باید دلیلی داشته باشید؟!!

بررسی ازدواج ام‌کلثوم با عمر بن خطاب

اما پاسخ پرسشت. پرسیدی چرا علی بن ابی طالب رضی الله عنه، جگر گوشه‌اش ام‌کلثوم را به عقد قاتل مادرش، عمر بن خطاب در آورد؟ و این ازدواج را در صورت صحتش، دلیل بر اختلاف نداشتن حضرت علی علیه السلام با خلفای وقت دانستی و کتاب‌های علمای اهل سنت و علمای شیعه را مؤید صحت قضیه دانستی.

برادرم! اگر کتب شیعه برای شما مهم است و این کتب را مؤید رضایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر این ازدواج دانستید، لازم است روایات شیعه را کامل قبول کنید، نه اینکه آن بخشی که به نفع شماست، بپذیرید و بقیه را حذف کنید، چنان‌که شرط اولی ما نیز همین است.

کلینی در کافی و حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه می‌نویسند:

وعنه عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله (ع) قال: لما خطب إليه قال له أمير المؤمنين: إنها صبيبة،

قال: فلقي العباس فقال له: مالي، أبي بأس؟

قال: وما ذاك؟

قال: خطبت إلى ابن أخيك فردني أما والله لا عورن زمزم (تعوير البئر تطميمة) ولا أدع لكم مكرمة إلا هدمتها ولا قيمن عليه شاهدين بأنه سرق ولا قطعن يمينه،

فأتاه العباس فأخبره و سأله أن يجعل الأمر إليه فجعله إليه.^۱

محمد بن عمير از هشام بن سالم، از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: هنگامی که عمر از ام کلثوم خواستگاری کرد، حضرت در پاسخ او فرمود: «او کم سن و سال است».

عمر با عباس، عموی علی (ع) ملاقات کرد و گفت: آیا در من عیبی است؟ عباس گفت: چه شده؟

عمر گفت: به خواستگاری ام کلثوم، برادر زاده‌ات رفتم، ولی او پاسخ منفی به من داد و من را رد کرد. به خداوند سوگند! چاه زمزم را پر می کنم و هیچ نشانه بزرگی و کرامت برای شما نیست؛ مگر آنکه آن را از بین خواهیم برد و دو شاهد حاضر می کنم و به اتهام سرقت، دست راست او (علی (ع)) را قطع خواهیم کرد.

پس عباس نزد علی (ع) آمد و او را از تهدیدهای عمر آگاه کرد و از ایشان خواست تا امر ازدواج را به او واگذار کند. علی (ع) نیز مسئله ازدواج ام کلثوم را به عموی خود عباس سپرد.

تبریزی انصاری نیز در کتاب لمعة البيضاء می نویسد:

وفي خبر آخر قال له: احضر غدا في المسجد عند خطبتي للناس فلما حضر قال عمر في آخر خطبته:

أبها الناس لو اطلع الخليفة على رجل منكم أنه زنا بامرأة، ولم يكن هناك شهود فإذا كنتم تفعلون؟

قالوا: قول الخليفة حجة لو أمر برجمه لرجمناه.

فسكت عمر ثم نزل فدعا العباس في خلوة وقال: رأيت الحال؟

۱. کافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۳۴۶؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج ۲۰، ص ۵۶۱ ح ۲۶۳۵۰.

قال: نعم،

قال: و الله لو لم يقبل علي خطبتي لقلت غدا في خطبتي: أن هذا الرجل علي فارجموه،
فأتى العباس علياً وأصر عليه في ذلك حتى حول علياً [قال] أنرها بیده، فزوجها منه.^۱
در خبر دیگری است که عمر به عباس گفت: فردا برای سخنرانی من، در مسجد حضور
داشته باش!

عباس در مسجد حضور یافت. عمر در آخر سخنرانی خود چنین گفت: ای مردم! اگر
خلیفه خبردار شود که یکی از شما با زنی زنا کرده و خلیفه شاهی نداشته باشد، با آن چه
کار می‌کنید! مردم گفتند: قول خلیفه حجت است! اگر دستور رجم دهد، ما او را رجم
می‌کنیم! عمر ساکت شد و از منبر پایین آمد و عباس را به گوشه‌ای فرا خواند و گفت:
صدای مردم را شنیدی؟

عباس گفت: بله! عمر گفت: به خدا قسم! اگر علی‌ؑ خواستگاری مرا نپذیرد، فردا در
منبر خواهم گفت: آن شخص زناکننده علی بود! او را رجم کنید!
عباس پیش علی‌ؑ آمد و علی را از ماجرا خبردار کرد و در این امر اصرار فراوانی
کرد و گفت: مگر نمی‌دانی دست او چه چیزی است. (یعنی قدرت حاکمه در دست اوست)
اگر شما نمی‌توانی با او (عمر) مواجه شوی، کار این دختر را به من واگذار کن و علی‌ؑ
ناچاراً قبول کرد و امر ام‌کلثوم را به عمویش عباس واگذار کرد.

مظلومیت علی‌ؑ را نه فقط از این رخدادها که از منابع موثق علمای اهل سنت و
شیعه نقل کردیم، بلکه از فرمایش خود حضرت در خطبه معروفه شقشقیه در نهج‌البلاغه،
خطبه سوم نیز می‌توان دریافت.

ابن عباس می‌گوید: روزی در محضر امیرالمؤمنین علی‌ؑ بحثی از خلافت به میان آمد.

علی‌ؑ فرمود:

۱. لمعة البيضاء، تبریزي أنصاري، ص ۲۸۰.

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثُوبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَطَفِقْتُ أَرْثِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ جَدَاءً أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَحِيَّةٍ عَمِيَاءَ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَسْبِبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَبَّي فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي تَهَبًا حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَدْلَى بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ فَيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقْبِلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا صَرَ عَيْنَهَا.

آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب، که دور آن حرکت می‌کند. او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها، به بلندای ارزش من نمی‌توانند پرواز کنند. پس من ردای خلافت را رها و دامن جمع و از آن کناره‌گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم؟ یا در این محیط خفقان‌زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار، اندوهگین نگه می‌دارد؟! پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم. پس صبر کردم، درحالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند!

تا اینکه اولی به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد. شگفتا! ابابکر که در حال حیات خود از مردم می‌خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد؟! هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهرمنند شدند ...

بیشتر کتاب‌های علمای اهل سنت نیز نارضایتی علی (ع) را از خلافت ابوبکر، عمر و عثمان ثبت کرده‌اند، ولی به حسب وظیفه‌شان، آن مقدار از روایات را که به عمر نقص وارد می‌کرد حذف کرده‌اند!

مانند: محمد بن سعد در طبقات الکبری، سعید بن منصور در سنن، ابن عساکر در تاریخ

دمشق و ابن حجر عسقلانی در اصابه از قول امیرالمؤمنین آورده‌اند: *إنما حبست بناتي علي بنی جعفر؛*^۱ پس از اصرار عمر، با ازدواج وی با ام‌کلثوم موافقت کرد. و در خبر دیگری آمده، که علی علیه السلام خواستگاری عمر را نپذیرفت و گفت: من دخترانم را برای پسران عمویشان جعفر نگه داشته‌ام، پس عمر آنقدر اصرار کرد تا نتیجه داد. بسیاری از علمای اهل سنت نیز درباره رضایت نداشتن علی علیه السلام از عمر نوشته‌اند: علی علیه السلام نگذاشت ام‌کلثوم عده وفات شوهرش را در خانه عمر سپری کند، بلکه او را پس از هفت روز از کشته شدن عمر به خانه خود برد.^۲

شاید گفته شود در صورت صحت وقوع ازدواج، چگونه امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اینکه از عمر دل خوشی نداشت و در فرازهای نهج‌البلاغه و دیگر کتب آمده است، تسلیم این ازدواج تحمیلی شد و چرا نجنگید؟!

گفتنی است در صورت صحت قضیه، این خواستگاری اجباری، مهم‌تر از حمله عمر به خانه حضرت علی علیه السلام و سوزاندن در خانه حضرت و لگد زدن عمر به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سقط محسنش - که در اسناد معتبر علمای اهل سنت نقل شده است - نبود. همچنین از غضب فدک و زمین‌های اطراف مدینه (مانند زمین‌های بنی‌النضیر) و مهم‌تر از همه از غضب خلافت، مهم‌تر نبود! حضرت علی علیه السلام چگونه بر این همه شداید صبر کرد و به دلیل فروپاشی اسلام شمشیر نکشید و آن جملات دردناک را در زمان خلافت خود بر زبان جاری کرد؟

آقای فاضل! اگر کتاب‌های علمای اهل سنت برای شما معیار و ملاک است، تشتت

۱. طبقات کبری، ج ۸، ص ۴۶۳، الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۲، تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۴۸۶.

۲. (أخبرنا أبو سعید بن أبی عمرو نا أبو العباس الاصم أنبأ الربیع بن سلیمان قال قال الشافعی حکایة عن محمد بن عبید عن اسمعیل عن الشعبي ان علیا رضی الله عنه کان یرحل المتوفی عنها لا ینتظر بها (وعن ابن مهدی) عن سفیان عن فراس عن الشعبي قال نقل علی رضی الله عنه ام‌کلثوم بعد قتل عمر رضی الله عنه بسبع لیل (ورواه) سفیان الثوری فی جامعه وقال لانها کانت فی دار الامارة). سنن کبری، بیهقی، ج ۷، ص ۴۳۶؛ کتاب الأم، الامام الشافعی، ج ۷، ص ۱۸۲؛ مبسوط، سرخسی، ج ۶، ص ۳۶.

نقل روایات کتاب‌های خود را در امر ازدواج ام‌کلثوم با عمر مطالعه کنید و صدق یا کذبش را خود تصدیق کنید! در اسناد مختلف نقل‌های گوناگون آمده است، مانند:

علی (ع) دخترش ام‌کلثوم را با رضایت خود به عقد عمر درآورد.^۱

علی (ع) خود متولی عقد ام‌کلثوم بود.^۲

عمر مهریه او را پانصد درهم قرار داد.

عمر مهریه او را چهار هزار درهم قرار داد.

عمر مهریه او را ده هزار درهم قرار داد.

عمر مهریه او را چهل هزار درهم قرار داد.^۳

عروسی صورت پذیرفت و عمر از ام‌کلثوم صاحب فرزندى به نام «زید» شد.

عروسی صورت پذیرفت و عمر از ام‌کلثوم صاحب فرزندانى به نام «زید» و «رقیه» شد.^۴

زید مُرد و وارثى نداشت.^۵

زید و مادرش ام‌کلثوم در یک روز کشته شدند.^۶

ام‌کلثوم پس از زید زنده بود.^۷

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۶۱؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۶۳؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۴۹۱؛ أسد الغابة، ج ۵، ص ۶۱۵.

۲. أسد الغابة، ج ۵، ص ۶۱۵؛ الاصابة، ج ۴، ص ۴۹۲.

۳. تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۲۳ و ۶۱؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۶۳؛ الكامل فى التاريخ، ج ۳، ص ۵۳؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۸؛ تاریخ البیعوبی، ج ۲، ص ۱۵۰.

۴. طبقات كبرى، ج ۸، ص ۴۶۳؛ استیعاب، ج ۴، ص ۵۱۰؛ أسد الغابة، ج ۵، ص ۶۱۵.

۵. مسایل السروریه، ص ۸۶؛ به نقل از: جمهرة انساب العرب، ج ۹، صص ۳ و ۱۵۲.

۶. أسد الغابة، ج ۵، ص ۶۱۵؛ الاصابة، ج ۴، ص ۴۹۲. (وفیهما : أن زيدا أصيب وأمه عليلة فماتا معا فى يوم واحد، صلى عليهما عبدالله بن عمر، قدمه الحسن بن على (ع)، نك: طبقات كبرى، ج ۸، ص ۴۶۴. (صلى عليهما ابن عمر و خلفه الحسن والحسين).

۷. (ثبت انها قد شهدت وقعة طف مع أخيها الامام الحسين (ع)، وعاشت بعده، ولها فى الكوفة بعد مقتل أخيها سيد الشهداء (ع) خطبة شهيرة هى غاية فى البلاغة وقمة فى البيان). بلاغات النساء، أثبتته ابن طيفور (۲۸۰ هـ ق)، ص ۳۴؛ الاخبار الطوال، ابو حنيفة الدينورى (۲۸۲ هـ ق) فى، ص ۲۲۸؛ مقتل حسين، خوارزمى (۵۶۸ هـ ق)، ج ۲، ص ۳۷؛ الاحتجاج، أبو منصور طبرسى، ج ۲، ص ۳۰۲؛ اللهوف فى قتلى الطفوف، ابن طاوس، ص ۶۷؛ أعلام النساء، عمر رضا كحالة، ج ۴، ص ۲۵۹.

زید نیز فرزندی داشت.^۱

عمر پیش از مراسم عروسی کشته شد و عروسی صورت نپذیرفت.

اسم مادر زید، پسر عمر بن خطاب، زینب بنت مظعون بن حبيب بن وهب بن حذافة بن جمح است، نه ام‌کلثوم!^۲

در مقابل، روایات دیگری نیز موجود است، مانند:

علی عليه السلام به خواستگاری عمر پاسخ رد داد و گفت: دخترم کم سن و سال است.^۳

علی عليه السلام به خواستگاری عمر جواب رد داد و گفت: دخترم را برای پسرهای جعفر نگه داشته‌ام.^۴

ازدواج عمر با ام‌کلثوم با تهدید عمر صورت گرفت.

بالاجبار این ازدواج پس از تهدید عمر به وسیله عباس، عموی علی عليه السلام صورت گرفت.^۵

اولاد عمر: عبد الله، حفصه، عاصم، عبیدالله و زید از یک مادر و عبدالرحمن و فاطمه و

دختران دیگر و عبدالرحمن الاصر - که حد شراب بر او جاری شد - از مادری دیگرند.^۶

۱. تهذیب تاریخ دمشق، ج ۶، ۲۸.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۰. (قال المسعودی فی ذکر أولاد عمر: کان له من الولد: عبد الله، وحفصة زوج النبی صلى الله عليه وسلم، وعاصم، وعبید الله، وزید من ام، و عبد الرحمن، وفاطمة، وبنات أخر، و عبد الرحمن الاصر - وهو المحدود فی الشراب وهو المعروف بابی شحمة - من أم. فلم یذكر ام‌کلثوم فی أمهات أولاده، وإنما کان له ولد اسمه زید وکان هو و عبد الله وحفصة وعاصم وعبیدالله من أم واحدة، ولا خلاف فی أن أم عبدالله وحفصة وإخوانهما هی زینب بنت مظعون بن حبيب بن وهب بن حذافة بن جمح). نک: الکامل فی التاریخ، ص ۳، ۵۳.

۳. (ان أمير المؤمنين عليه السلام اعتذر أولا بصغر سنهما، فقال الناس لعمر إنه ردك، فما زال يعاوده حتى تم الامر)، طبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۶۳؛ استیعاب، ج ۴، ص ۴۹۰؛ اسد الغابة، ج ۵، ص ۶۱۵؛ الاصابة، ج ۴، ص ۴۹۲.

۴. (و فی روایة أخرى أنه عليه السلام رد عمر بقوله: إني حبست بناتي لأولاد جعفر فعاوده عمر فأجابته). طبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۶۳؛ استیعاب، ج ۴، ص ۴۹۰؛ اسد الغابة، ج ۵، ص ۶۱۵؛ الاصابة، ج ۴، ص ۴۹۲.

۵. یروی عن العباس أنه نولی کافی، کتاب النکاح، ج ۵، ص ۳۴۶؛ إسناده حسن، والاستغائة، صص ۹۲ و ۹۳؛ إعلام البوری، ص ۲۰۴.

۶. مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۳۲۱. فلم یذكر ام‌کلثوم فی أمهات أولاده، وإنما کان له ولد اسمه زید وکان هو و عبد الله وحفصة وعاصم وعبیدالله من أم واحدة، ولا خلاف فی أن أم عبدالله وحفصة وإخوانهما هی زینب بنت مظعون بن حبيب بن وهب بن حذافة بن جمح. نک: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۳.

در مقابل این روایات، روایاتی دیگر نیز موجود است که عمر، ام‌کلثوم دختر ابوبکر را خواستگاری کرد، نه دختر علی رضی الله عنه را.

عمر از ام‌کلثوم؛ دختر ابی‌بکر خواستگاری کرد و ام‌کلثوم خودداری کرد.^۱
ام‌کلثوم دختر ابی‌بکر نیز به دلیل تندخویی عمر، به ازدواج با عمر راضی نشد.^۲
عایشه دو خواهر به نام‌های اسماء و ام‌کلثوم داشته که ام‌کلثوم با عمر بن خطاب ازدواج کرده است.^۳

این اختلاف‌ها در ذهن هر انسانی شک و تردید ایجاد می‌کند و اصل تزویج را زیر سؤال می‌برد. منبع همه روایات درباره ازدواج ام‌کلثوم، دختر امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه با عمر، از زبیر بن بکار، قاضی معتصم عباسی نقل شده است. وی پس از ۲۳۷ سال بعد از کشته شدن عمر بن خطاب، این ازدواج را روایت کرده است و پیش از نقل زبیر بن بکار (م ۲۵۶ هـ.ق) اثری از این ازدواج در تاریخ موجود نیست.

زبیر بن بکار بنا به نقل تاریخ، از سر سخت‌ترین دشمنان علی رضی الله عنه بوده است و روایت

۱. کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۳، ص ۶۲۶، ح ۳۷۵۹۰.

۲. کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۳، ص ۶۲۶، ح ۳۷۵۹۰. عن أبي خالد أن عمر خطب أم كلثوم بنت أبي بكر إلى عائشة وهي جارية فقالت: أين المذهب بها عنك؟ فبلغها ذلك فأنت عائشة فقالت: تنكحيني عمر يطعمني الخشب من الطعام! إنما أريد فتى يصب من الدنيا صبا، والله لئن فعلت لأذهبن أضحى عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم فأرسلت عائشة إلى عمرو بن العاص، فقال: أنا أكفيك، فدخل علي عمر فتحدث عنده ثم قال: يا أمير المؤمنين! رأيتك تذكر التزويج؟ قال: نعم، قال: من؟ قال: أم كلثوم بنت أبي بكر، فقال: يا أمير المؤمنين! ما أريك إلا جارية تنعى عليك أباه كل يوم، فقال عمر: عائشة أمرتك بهذا! فتزوجها طلحة بن عبيدالله، فقال له علي: أتأذن لي أن أدنو من الخدر؟ قال: نعم، فدنا منه، ثم قال: أما علي ذلك لقد تزوجت فتى من أصحاب محمد صلى الله عليه وسلم.
أم كلثوم زوجة عبد الرحمن رضی الله عنهما.

۳. نووی شارح مهم صحیح مسلم در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۴، ص ۶۳۰، رقم ۱۲۲۴، تحقیق مکتب البحوث و الدراسات.

او ارزش ندارد. آنچه در پاورقی آمده است، بخشی از تحقیق شیخ مفید رحمته الله علیه در کتاب مسائل السروية، ص ۸۶؛ است.^۱

۱. مسائل السروية، ص ۸۶. (مسألة العاشرة: في تزويج أم كلثوم: هو أبو عبد الله الزبير بن أبي بكر - ويسمى بكارا - بن عبد الله بن مصعب ابن ثابت بن عبدالله بن الزبير بن العوام، صاحب النسب، تولى القضاء للمعتصم العباسي بمكة، وتوفي وهو قاض عليها سنة ۲۵۶هـ ق)؛ تاريخ بغداد، ج ۸، ص ۴۶۷؛ وفيات الاعيان، ج ۲، ص ۳۱۱. قال ابن الاثير في (الكامل): ان الزبير بن بكار كان ينال من العلويين، فتهددوه، فهرب منهم وقدم على عمه مصعب بن عبدالله بن الزبير، وشكا إليه حاله، وخوفه من العلويين، وسأله إنهاء حاله إلى المعتصم! فلم يجد عنده ما أراد، وأنكر عليه حاله ولامه؛ الكامل في التاريخ، ج ۶، ص ۵۲۶. وكان أبوبكار قد ظلم الامام الرضا عليه السلام في شيء، فدعا عليه فسقط من قصره فاندقت عنقه. وكان جده عبد الله بن مصعب هو الذي مزق عهد يحيى بن عبدالله بن الحسن بين يدي الرشيد، وقال: اقتله يا أمير المؤمنين، فلا أمان له. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۲۲۴؛ الكنى و الالقب، ج ۲، ص ۲۹۱ وكان عمه مصعب بن عبد الله منحرفا عن علي عليه السلام؛ الكامل في التاريخ، ج ۷، ص ۵۷.

کتابنامه

۱. إعانة الطالبین، علامه أبی بکر مشهور به سید بکری دمیاطی، چاپ اول، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۸ هـ. ق/ ۱۹۹۷ م.
۲. الاقناع در حل ألفاظ أبی شجاع، شمس الدین محمد بن أحمد شربینی، بیروت، دار معرفة.
۳. الام، امام ابی عبدالله محمد بن ادريس مشهور به شافعی، بیروت، دارالفکر؛ طبع اول، ۱۴۰۰ هـ. ق.
۴. الاصابة فی تہیز الصحابة، امام حافظ أحمد بن علی بن حجر عسقلانی، تحقیق وتعلیق: الشیخ عادل أحمد عبدالموجود و الشیخ علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۵. الممل و النحل، محمد بن عبدالکریم شہرستانی، ریاض، دار وطن، ۱۴۱۷ هـ. ق - ۱۳۷۵ هـ. ش.
۶. السنة، حافظ أبی بکر عمرو بن أبی عاصم ضحاک بن مخلد شیبانی، چاپ سوم، بیروت، مکتب السلامی، ۱۴۱۳ هـ. ق - ۱۹۹۳ م.
۷. الامامة والخلافة، مقاتل بن عطیة، مقدمه دکتر حامد داوود استاد دانشگاه عین الشمس قاہرہ، بیروت، مؤسسہ البلاغ و مصر، دارالمعارف.
۸. المصنف فی الاحادیث و الآثار، ابن ابی شیبہ کوفی، دارالفکر، ۱۴۰۹ هـ. ق - ۱۹۸۹ م.

۹. السقفة و فدک، ابی بکر أحمد بن عبد العزيز جوهری بغدادی، تحقیق: دکتر شیخ محمد هادی آمینی، لبنان، شركة الكتبی للطباعة والنشر بیروت.
۱۰. الاموال، ابو عبید، قاسم بن سلام.
۱۱. اخبار الطوال، ابی حنیفه احمد بن داود الدینوری، تحقیق: عبد المنعم عامر، دار احیاء کتب عربیه.
۱۲. الاحتجاج، أبو منصور احمد بن علی بن طالب طبرسی، تعليقات و ملاحظات: محمد باقر خراسانی، نجف، دار نعمان، ۱۳۸۶ هـ. ق. - ۱۹۶۶ م.
۱۳. الاستغاثه، أبو القاسم کوفی علی بن احمد بن موسی ابن امام جواد محمد بن علی بن موسی بن جعفر ابن محمد بن علی بن الحسين بن علی ابن ابی طالب عليه السلام.
۱۴. الاستيعاب فی اسماء اصحاب، ابن عبدالله ابی عمر یوسف بن عبد البر نمری قرطبی، بیروت، دار الفكر، ۱۴۲۶-۱۴۲۷ هـ. ق. - ۲۰۰۶ م.
۱۵. إعلام الوری بأعلام الهدی سلسلة مصادر بحار الانوار، تأمین الإسلام الشیخ أبی علی فضل بن حسن طبرسی، تحقیق: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحیاء التراث.
۱۶. أعلام النساء، فی عالم العرب و الاسلام، عمر رضا کلاله، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۳۷۹ هـ. ق. - ۱۹۵۹ م.
۱۷. الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات بیدار.
۱۸. اسد الغابه در معرفة صحابه، شیخ العلامه عزالدین أبی الحسن معروف بابن الاثیر، تهران، انتشارات اسماعیلیان.
۱۹. الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمان جزیری، بیروت، هکئته التجارية الكبرى، دار الفكر.
۲۰. الامامة والسياسة المعروف بتاريخ الخلفاء، أبی محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبه دینوری، تحقیق: شیری، چاپ اول، قم، انتشارات شریف رضی.
۲۱. الامامة والسياسة معروف به تاريخ الخلفاء، أبی محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبه

- دينورى، تحقيق: دكتور طه محمد زيني استاد دانشگاه الازهر، مؤسسه حلبى وشركاه.
۲۲. الوافى بالوفيات، صلاح الدين خليل بن ابيك صفدى، بيروت، دارالفكر، ۱۴۲۵-۱۴۲۶هـ. ق - ۲۰۰۵م.
۲۳. انساب الاشراف، نسابه و مؤرخ: أحمد بن يحيى بن جابر بلاذرى، تحقيق وتعليق: شيخ محمدباقر محمودى، بيروت، منشورات مؤسسه اعلمى مطبوعات، قاهره، چاپ دار معارف.
۲۴. البداية و النهاية، ابى فداء اسماعيل بن كثير دمشقى، تحقيق على شيرى، چاپ اول، بيروت، دار احياء تراث عربى.
۲۵. بلاغات النساء، أبى الفضل بن أبى طاهر معروف بابن طيفور، قم، منشورات مكتبه بصيرتى.
۲۶. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضى الزبيدى، لبنان، منشورات مكتبة الحياة.
۲۷. تاريخ كبير، محمد بن اسماعيل بن ابراهيم جعفى بخارى، مكتبة الاسلاميه ديار بكر.
۲۸. تاريخ بغداد أو هدية السلام، أبى بكر أحمد بن على خطيب بغدادى، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية.
۲۹. تاريخ هدية هنورة، أبو زيد عمر بن شبه نميرى بصرى، قم، دار الفكر.
۳۰. تاريخ يعقوبى، أحمد بن أبى يعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح، كاتب دولت عباسى معروف به يعقوبى، قم، مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بيت عليهم السلام.
۳۱. تاريخ الامم والملوك، أبى جعفر محمد بن جرير طبرى [قوبلت هذه الطبعة على النسخة المطبوعة] [بمطبعة "بريل" بمدينة ليدن فى سنة ۱۸۷۹م] راجعه و صححه وضبطه نخبة من العلماء الاجلاء ۸ مجلدى .
۳۲. تاريخ هدية دمشق، حافظ أبى القاسم على بن الحسن شافعى معروف بابن عساكر، تحقيق: على شيرى، بيروت، دار الفكر.

٣٣. تاريخ الخميس، فى احوال النفس نفيس، الشيخ حسين بن محمد بن الحسن الديار بكرى، بيروت، دار الكتب العلميه، ٢٠٠٩م.
٣٤. تحفة الاحوذى در شرح جامع ترمذى، محمد عبدالرحمن ابن عبدالرحيم مباركفورى، بيروت، دارالكتب العلميه.
٣٥. تلخيص الحبير فى تخريج الرافعى الكبير، ابى الفضل احمد بن على بن حجر العسقلانى، دار الفكر.
٣٦. تذكرة الحفاظ، أبو عبدالله شمس الدين الذهبى، دار احياء التراث العربى.
٣٧. الميزان فى تفسير القرآن، علامه سيد محمد حسين طباطبائى، قم، جامعه مدرسين حوزة علميه.
٣٨. تفسير جامع البيان عن تأويل آية القرآن، أبى جعفر محمد بن جرير طبرى، دار الفكر.
٣٩. تفسير القرطبي الجامع لاحكام القرآن، ابى عبدالله محمد بن أحمد الانصارى قرطبي، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٥ هـ. ق - ١٩٨٥م.
٤٠. تفسير ابن كثير، تفسير قران، أبو الفداء اسماعيل بن كثير قرشى دمشقى، بيروت، دار معرفة.
٤١. تفسير درالمثور، جلال الدين عبدالرحمن ابن أبى بكر سيوطى، لبنان، دار الفكر.
٤٢. تفسير كبير، فخر رازى، چاپ چهارم، مركز نشر مكتب اعلام اسلامى.
٤٣. تفسير روح المعانى، ابى الفضل شهاب الدين سيد محمد آلوسى بغدادى، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٨ هـ. ق - ١٩٨٧م.
٤٤. تفسير فتح القدير، محمد بن على بن محمد شوكانى، بيروت، دار احياء التراث العربى.
٤٥. تهذيب الكمال فى اسماء الرجال، جمال الدين أبى الحجاج يوسف مزى، تحقيق: دكتور بشار عواد، مؤسسه رساله، ١٤٠٠ هـ. ق - ١٩٨٠م.

٤٦. تهذيب الاسماء و اللغات، نووى شرح صحيح مسلم، چاپ اول، بيروت، دار الفكر، ١٩٩٦م.
٤٧. تهذيب تاريخ دمشق الكبير، على بن حسن ابن عساكر، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٧هـ.ق.
٤٨. تهذيب التهذيب، حافظ شيخ الاسلام شهاب الدين أحمد بن على بن حجر العسقلانى، طبع اول، دارالفكر، ١٤٠٤ هـ.ق - ١٩٨٤م.
٤٩. جواهر المطالب فى مناقب امام على بن ابى طالب عليه السلام، شمس الدين ابى البركات محمد بن احمد الدمشقى الباعونى الشافعى، تحقيق: شيخ محمد باقر محمودى، مجمع إحياء الثقافة الاسلامية.
٥٠. خصائص امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام، حافظ أبى عبدالرحمان أحمد بن شعيب نسائى شافعى، تحقيق: محمد هادى امينى، مكتبة نينوى الحديثه.
٥١. حياة الصحابة، محمد يوسف الكاندهلوى، شرح و مراجعه: صلاح الدين محمد، بيروت، دار مكتبة الهلال، ١٤٢٩هـ.ق - ٢٠٠٨م.
٥٢. سنن ترمذى، جامع صحيح، حافظ أبى عيسى محمد بن عيسى بن سوره ترمذى، تحقيق: عبد الوهاب عبداللطيف، بيروت، دار الفكر.
٥٣. سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد، محمد بن يوسف صالحى شامى، تحقيق: شيخ عادل احمد عبد موجود الشيخ على محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلميه.
٥٤. سنن نسائى، بشرح حافظ جلال الدين السيوطى وحاشيه امام سندی، چاپ اول، دار الفكر، ١٣٤٨ هـ.ق - ١٩٣٠م.
٥٥. سنن كبرى، حافظ ابى بكر احمد بن حسين بن على بيهقى، بيروت، دار الفكر.
٥٦. سنن الدارمى، أبو محمد عبدالله بن الرحمن بن الفضل بن بهرام دارمى، مطبعة اعتدال دمشق.

۵۷. سنن ابن ماجه، حافظ ابی عبدالله محمد بن یزید قزوینی ابن ماجه، دار الفکر.
۵۸. سنن ابی داود، حافظ ابی داود سلیمان بن الأشعث سجستانی، دار الفکر.
۵۹. سؤالات الآجری، أبی عبید آجری أباداود سلیمان بن الأشعث سجستانی، چاپ اول، مکه، مکتبه دار الاستقامة المملكة العربية السعودية، ۱۴۱۸ هـ. ق/ ۱۹۹۷ م.
۶۰. سنن الکبری، أبی عبدالرحمن أحمد بن شعيب النسائی، تحقیق: دکتر عبدالغفار سلیمان بنداری وسید کسروی حسن، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۶۱. سیر اعلام النبلاء، تصنیف شمس‌الدین محمد بن أحمد بن عثمان ذهبی، چاپ نهم، بیروت، مؤسسة الرسالة.
۶۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید بتحقیق: محمد أبو الفضل، دار احیاء الکتب العربیة، عیسی بابی حلبی وشركاه .
۶۳. شرح الکبیر علی متن المقنع، شمس‌الدین أبی الفرج عبدالرحمن بن أبی عمر محمد بن أحمد بن قدامة المقدسی (حنبلی)، دار الکتب العربی .
۶۴. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل در آیات نازلہ در مقام اهل بیت صلوات الله وسلامه علیهم عبید الله بن احمد معروف به حاکم حسانی حنفی نیشابوری، تحقیق وتعلیق: شیخ محمد باقر محمودی، تهران، مجمع أحياء ثقافة اسلامی.
۶۵. دانشنامه شهادت حضرت زهراء عليها السلام، ج ۱، به اهتمام علی لباف، مرکز فرهنگی انتشارات منیر.
۶۶. الدرر السنیة در رد وهابیت، احمد بن سید زینی دحلان، قاهره، دار جوامع الكلم، ۱۹۹۱ م.
۶۷. ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله طبری، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محب‌الدین أحمد بن عبدالله طبری از نسخه دارالکتب المصریة ونسخة خزائنہ تہجوریة، قاهره، مکتبة القدسی.
۶۸. زهرا برترین بانوی جهان، ناصر مکارم شیرازی، انتشارات سرور، چاپ اسوه.

٦٩. صواعق المحرقة، ابن حجر هيثمي مكي احمد بن محمد، مؤسسه الرساله، ١٤١٧هـ. ق. - ١٩٩٧م.
٧٠. الصارم المسلول، محمد محيي الدين عبدالحميد، دارالكتب العلميه.
٧١. صحيح مسلم، مسلم بن حجاج ابن مسلم قشيري نيشابوري، بيروت، دار الفكر.
٧٢. صحيح بخارى، ابى عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى، مؤسسه تاريخ عربى دار احياء التراث العربى.
٧٣. صحيح بخارى، أبى عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى طبعة بالاولفست عن طبعة دار الطباعة العاهرة باستانبول، دار الفكر .
٧٤. صحح الأعشى احمد بن على فلقشندى، قابل نصوصه محمد حسين شمس الدين، بيروت، دار الكتب العلميه.
٧٥. طبقات كبرى، ابن سعد، سيرة شريفة نبوية، بيروت، دار صادر.
٧٦. عقد الفريد، ابن عبد ربه اندلسى، مكتبة هلال.
٧٧. عيون أخبارالرضا، شيخ أبى جعفر صدوق محمد بن على بن الحسين بن بابويه قمى، بيروت، مؤسسة اعلمى مطبوعات.
٧٨. الغدير فى الكتاب والسنة والأدب، شيخ عبد الحسين أحمد الأمينى النجفى، چاپ چهارم، بيروت، دار الكتاب العربى.
٧٩. فضائل الصحابة، ابى عبدالرحمن احمد بن شعيب معروف به نسائى، بيروت، دار الكتب العلميه.
٨٠. فتح البارى، شرح صحيح البخارى، حافظ شهاب الدين ابن حجر العسقلانى، چاپ دوم، لبنان، دار المعرفه.
٨١. فيض التقدير شرح الجامع الصغير، علامه محمد عبد الرؤوف المناوى، چاپ اول، بيروت، دار الكتب العلميه.
٨٢. فضائل الصحابة، حافظ ابى عبدالرحمن احمد بن شعيب معروف به نسائى،

بيروت، دار الكتب العلمية.

٨٣. كشف عن حقايق غوامض التنزيل، تفسير قرآن كريم، جار الله محمود بن عمر زمخشرى، مكتب الأعلام الإسلامى، ١٤١٤ هـ. ق.

٨٤. كافي (فروع)، ثقة الاسلام ابى جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق كلينى رازى، تهران، دار الكتب الاسلاميه، چاپ حيدرى.

٨٥. كنز العمال فى سنن الاقوال والافعال، علامه علاءالدين على متقى بن حسام الدين هندى، بيروت، مؤسسة الرسالة.

٨٦. كشف الشبهات، محمد بن عبدالوهاب، تحقيق: عبدالله بن عابظ قحطانى، تقديم: عبد الرحمن بن صالح محمود، رياض، دار نعيمى ١٤١٨ هـ. ق - ١٩٩٨ م.

٨٧. كشف الارتياح فى أتباع محمد بن عبدالوهاب، سيد محسن امين حسينى عاملى، چاپ سوم، مكتبة الاسلاميه الكبرى العامه.

٨٨. كليت ازهرية، بيروت.

٨٩. حياة الخليفة عمر بن الخطاب، بعد الرحمن أحمد البكرى من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، بيروت، الارشاد للطباعة والنشر.

٩٠. لسان العرب، للإمام العلامة ابى الفضل جمال الدين محمد بن مكرم ابن منظور مصرى، قم، أدب حوزة قم.

٩١. لسان الميزان، حافظ شهاب الدين أبى الفضل أحمد بن على بن حجر عسقلانى، لبنان، منشورات مؤسسة الاعلمى للمطبوعات.

٩٢. اللهوف فى قتلى الطفوف، سيد ابن طاووس حسنى، انوار هدى.

٩٣. اللعة البيضاء فى شرح خطبة الزهراء، محمد على بن أحمد قراچه داغى تبريزى أنصارى، تحقيق: سيد هاشم الميلىانى، دفتر نشر الهادى.

٩٤. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، حافظ نورالدين على بن أبى بكر هيثمى، بيروت، دار الكتب العلميه.

٩٥. معالم المدرستين بحوث المدرستين فى الصحابة والامامة، علامة سيدمرتضى عسكرى، بيروت، مؤسسة النعمان.
٩٦. المستدرک على الصحيحين، حافظ أبى عبدالله حاكم نيسابورى، بيروت، ناشر دار المعرفة.
٩٧. مسند احمد، الامام احمد بن حنبل، بيروت، دار صادر.
٩٨. مسند أبى داود الطيالسى، حافظ كبير سليمان بن داود بن الجارود فارسى بصرى مشهور بابى داود طيالسى، بيروت، دار الحديث.
٩٩. مصنف ابن أبى شبة فى الاحاديث والاثار، حافظ عبدالله بن محمد بن أبى شبيه ابراهيم بن عثمان ابن أبى بسكر بن أبى شبة كوفى عيسى، دارالفكر.
١٠٠. معجم الكبير، حافظ ابى القاسم سليمان بن احمد بن ايوب لخمى طبرانى، چاپ دوم، قاهره، دار احياء التراث العربى، مكتبة ابن تيميه.
١٠١. معجم المؤلفين تراجم مصنفى الكتب العربية، عمر رضا كحالة الناشر مكتبة المثنى، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
١٠٢. المبسوط، شمس الدين سرخسى، بيروت، دار المعرفة.
١٠٣. الموطأ مالك بن أنس، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، چاپ اول، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٦هـ.ق.
١٠٤. المناقب، موفق بن أحمد بن محمد مكى خوارزمى، قم، مؤسسه نشر اسلامى جامعه مدرسين.
١٠٥. مسائل السروية، شيخ مفيد محمد بن محمد بن نعمان ابن معلم أبى عبدالله عكبرى بغدادى، مؤتمر العالمى للألفية الشيخ مفيد، مطبعة مهر.
١٠٦. مروج الذهب و معادن الجواهر، ابى الحسن على بن الحسين مسعودى، تحقيق: محمد محمى الدين عبد الحميد، لبنان، دار الفكر.
١٠٧. المغنى، شيخ موفق الدين أبى محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامة على

- مختصر أبي القاسم عمر بن حسين بن عبد الله بن احمد خرقى، دار الكتاب العربى.
۱۰۸. مغنى المحتاج الى معرفة معانى الفاظ منهاج، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى الحلبي و اولاده بمصر.
۱۰۹. المجموع شرح المهذب، ابى زكريا محى الدين بن شرف النووى، دار الفكر.
۱۱۰. المحلى، تصنيف ابى محمد على بن احمد بن سعيد بن حزم، دار الفكر.
۱۱۱. ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، أبى عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان، بيروت، دار المعرفة.
۱۱۲. مصنف، عبد الرزاق ابى بكر عبد الرزاق صنعانى، تحقيق: رحمن اعظمى، مجلس علمى.
۱۱۳. نيل الاوطار من أحاديث سيد الاخيار، شرح منتقى الاخبار شيخ محمد بن على ابن محمد شوكانى، بيروت، دار الجيل.
۱۱۴. وسائل الشريعة، فقيه و محدث شيخ محمد بن حسن حر عاملى، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليه السلام، چاپ اول، چاپ آل البيت، جمادى الثانى ۱۴۰۹ هـ. ق.
۱۱۵. وفا الوفا باخبار مصطفى، نورالدين على بن عبدالله الحسنى سمهودى، تحقيق و تخريج: محمد نظام فتيح، مدینه، دار الزمان، ۱۴۲۹ هـ. ق - ۲۰۰۸ م.
۱۱۶. الهجوم على بيت فاطمة، عبدالزهراء مهدى، برگ رضوان، ۱۴۲۶ هـ. ق - ۱۳۸۳ هـ. ش.
۱۱۷. الهدايه، شيخ صدوق عليه السلام، تحقيق: مؤسسه امام هادى، چاپ اول، مؤسسه امام هادى عليه السلام، اعتماد قم.
۱۱۸. ينايع المودة لذوى القربى، شيخ سليمان بن ابراهيم قندوزى الحنفى، تحقيق: سيد على جمال اشرف الحسينى.